درسی از ولایت

این کتاب ازحق خبردارت کند — از غلو و شرك بیزارت کند
طالب توحید خالص ای جناب — بایدی حتماً بخواند این کتاب

بقلم سید ابوالفضل ابن الرضا (علامهٔ برقعی)

درسی از

ولایت

این کتاب ازحق خبردارت کند — از غلو و شرك بیزارت کند
طالب توحید خالص ای جناب — بایدی حتماً بخواند این کتاب

بقلم سید ابوالفضل ابن الرضا (علامهٔ برقعی)

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله الذی لم یزل ولایزال، والصلوة والسلام علی النبی الخاتم وعلی آله المعصومین اشرف الخلایق اجمعین.

بدانکه اسلام برای توحید ویکتاپرستی آمده واصول عقاید آن عقلی وفطری است، وتقلید درآن روانیست ، و تاکنون که ۱۴ قرن برآن گذشته هرکس آمده شاخ وبرگی برآن افزوده ازتابناکی ودرخشندگی آن کاسته وآنرا تیره وتارساخته .

بسکه بستند براوبرگ وساز　　گر تو بینی نشناسیش باز

اکنون اگرکسی بخواهد اسلام حقیقی را بدون کم وزیاد بدست آورد باید بمحل دست نخورده ومدرك اولیهٔ آن مراجعه کند .

یعنی آنرا ازقرآن فراگیرد ، تا بسعادتش رهبری کند ، اگراز اسباب هواپیما ویاکشتی دریانورد چیزی گم شود و یااز ابزار واجزای آن کم گردد ویا خلبان ناشی آنها را حرکت دهد موجب خطرساکنین ومسافرین شود .

همچنین است دین اسلام اگرچیزی ازآن کم وزیاد گردد ویا بافکار شرك واوهام آلوده گردد ویا بغیر متخصص آن رجوع شود حتماً موجب هلاکت دنیا وآخرت باشد ، بسیارکسانی که دم ازاسلام زده وعقایدشان باتوحید اسلام سازش ندارد وافکارشان

مخالف آیات قرآن است ، تمیز حقائق اسلام و عقائد صحیح آن برای کسی آسانست که پناه بقرآن برد وبا قرآن افکار خود را بسنجد ،

چنانچه خود پیغمبراسلام که اولین متخصص راه توحید است بامت خود اعلام خطر نموده و فرموده «فاذاالتبست علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن » .

یعنی هرگاه فتنه ها راهرا برشما مشتبه ساخت و مانند پاره‌های شب‌تار درراه دیانت بخطر افتادید، برشما باد بقرآن که قرآن شمارا راهنمای خوبی‌است ونیز فرموده من‌طلب‌الهدی من‌غیرالقرآن اضله‌الله .

یعنی هرکس هدایترا از غیر قرآن جویا شود خدا او را بگمراهی‌خودش رهاکند، وامام ششم‌فرموده هرحدیثی‌وگفتاری ازما بشمابرسد وموافق قرآن نباشد باطل‌وزخرفست ودرحدیث دیگرفرمود هرحدیثی بشما رسید ومخالف قرآن‌بود مانگفته‌ایم بما بسته‌اند، رجوع‌شود بسوم وسائل‌الشیعه ص ۲۸۱

تولستوی فیلسوف روسی، می‌نویسد اگرکسی بخواهد سهل‌وسادگی اسلامرا بفهمد باید قرآن را بدقت مطالعه نماید زیرا درآن احکام وعقائدیست واضح وبناشده برحقائق‌روشن.

ولز مورخ انگلیسی می‌گوید اگر کسی بخواهد معنی اسلامرا بیابد ، باید بقرآن مراجعه‌کند وهرکس بخواهددینی اختیارکندکه سیر آن باتمدن بشرپیشرفت داشته باشد ، باید اسلام اختیارکند .

متأسفانه‌مسلمین بقرآن بی‌رغبت‌شده وازقرآن‌دست‌برداشته وباخبار موهومات مجعوله وبدعتها چسبیده‌اند ، قرآن‌می‌گوید خدا خود مستقل ومنفرد درآفرینش واراده جهانست و احتیاج

بمدیروسرپرست ووزیری ندارد وهرکس‌رسول‌ویاامامیرا مدیرو قیم وسرپرست جهان بداند مشرکست .

عده‌ای‌ازبی‌خبران، توحید قرآنرا بشرك آلوده وتبدیل نموده و بدلیلهای پوچ و فریبنده دلهای مسلمین را منحرف ساخته‌اند، برکسی‌که داناوبیدارباشد واجب می‌شودکه مسلمین را آگاه سازد وازچنگال شیاطین‌انسی‌وجنی‌برهاند .

خدافرموده: « لولا ینهیهم الربانیون » چرا دانشمندان ساکتند .

رسول‌خدا فرمود: «اذاظهرت‌البدع فی‌امتی‌فلیظهرالعالم علمه والافعلیه لعنةالله‌والملائکة والناس اجمعین».

یعنی‌هرگاه بدعتها درامت من‌پیدا شد دانشمندبایددانش خودرا ظاهرسازد وباجهالت وگمراهی پیکارکند وگرنه‌براوست لعنت خدا وملائکه وتمام مردمان، ما برای اعلام خطروانجام وظیفهٔ وجدانی ودینی ودفع فریبندگان‌که بنام ولایت مردمرا بشرك می‌کشانند این‌کتابرا با دلائل‌محکم وساده وروان‌نوشته ومعنی صحیح‌ولایت وچگونگی آن‌را مطابق قرآن وخبرصحیح بیان‌کرده تا هرکس‌بخواهد آگاه شود ونداسته تقلید ازاین وآن نکند وسخن‌بیدلیل‌را نپذیرد .

تمام انبیاء واوصیاء فرموده‌اندکه انسان باید براهی که میرود بیناباشد وکورکورانه نرود قرآن‌فرمود: «لیهلك‌من‌هلك عن‌بینة ویحیی‌من‌حی‌عن‌بینة» ونباشد مانندکسانی‌که ازبزرگان خودپیروی‌نمودند وبعذاب‌خداگرفتارشدند چنانچه‌قرآن‌درسورهٔ احزاب‌آیهٔ ۶۸ خبرداده‌که اهل دوزخ‌آن‌کسانی‌که بدنبال‌عقل نرفته‌اندمی‌گویند: «انا اطعنا سادتنا وکبرائنافاضلونا السبیلا».

یعنی ما اطاعت آقایان وبزرگان خودکردیم آنان مارا

گمراه کردند ، زمان جاهلیت برای هریك از امرا و رؤسا و بزرگانی‌که پول ویا قدرتی داشتند ، کرنش وتعظیم می‌کردند و صفات الهی برای او قائل می‌شدند واورا مؤثر در سرنوشت و سعادت خود می‌پنداشتند وبدین‌وسیله استخدام و استعمار او می‌شدند .

اسلام آمد تمام این‌خرافات و بردگی‌ها را برداشت و خود پیغمبر اسلام مکرر گوشزد مردم می‌کرد که‌انا بشر مثلکم و می‌گفت‌رسولا من‌انفسهم‌من بشرم مانند شما واگر بمن‌وحی‌میشود بسایر انبیا نیز وحی‌می‌شد .

پس‌بشررا بیدارکرد که نباید برای بشردیگر یامخلوق دیگر کرنش‌وستایش کند ومی‌فرمود انبیا آمده‌اند مردمرا بسوی خدا دعوت‌کنند نه‌بسوی خودشان ، این‌فرمایشات موجب‌توجه عقلا وبرتری اسلام ازسایـر مرامها شد .

مسلمین دراثر دوری ازقرآن وتوجه باخبارمخالف‌قرآن چنان بجهالت فرورفتند که خلفاء همان پیغمبررا همه‌کارهٔ‌جهان وقطب عالم‌امکان خواندند و اخیراً بنام ولایت‌تکوینی، رسول و امامرا ازحدود بشریت بالابرده وعلم وقدرت وصفات خـدا را محدودبوجود آنان نموده واحزابی بنام‌ولایت پیدا شده که‌بغلو وشرك افتاده‌اند بسیاری ازمردم چون‌کثرت این اوهامرا بنام دین‌می‌بینندبکلی ازدین منزجرشده وروگردانند . عدهٔ دیگری بنام دین‌چنان باین‌اوهام وخرافات چسبیده‌اند که حاضر بتفکر وتعقل نیستند .

امام‌چهارم(ع) بابی‌خالدکابلی فرمود ، یهود بنام‌دوستی عزیر بجائی‌رسیدند که هرچه دلشان خواست درحق اوگفتند ، درنتیجه نه عزیر ازایشانست ونه ایشان از عزیر، و نصاری از

دوستی عیسی بجائی رسیدندکه هرچه دلشان خواست در حق او گفتند . پس نه عیسی از نصاری است و نه نصاری ازعیسی ، وما اهل بیت نیزچنین خواهیم بود زیرا عده‌ای ادعای دوستی ما کنند تا آنجاکه بگویند درحق ما آنچه یهود و نصاری در حق عزیر وعیسی گفتند پس نه ایشان ازما و نه ما ازایشانیم .

ما برای طرفداری توحید ودفع شرك، گفتار ایشانرا بررسی کرده هرچه مطابق قرآن و حدیث معتبر باشد پذیرفته وگرنه رد می کنیم، خدا عقل‌وقرآنرا برای همه کس حجت نموده وفرموده « ویجعل الرجس علی الذین لا یعقلون .

یعنی خدا پلید قرار داده کسیرا که پیرو عقل نباشد البته تحصیل علم وصنعت ودنیا وآخرت همه بواسطهٔ عقل است، انتظار ما ازخردمندان این است که این کتابرا نخوانده بسخن مغرضین قضاوت نکنند و بیك خط و یك صفحه که مطابق مذاقشان نباشد قناعت ننمایند و پس از مطالعهٔ آن اگر اشکالی دارند بنویسنده مراجعه فرمایند ، این حقیر باکمال امتنان یارفع اشکال نموده و یا جبران می‌نمایم، بهرحال برای دفع هرگونه اشکالی آماده می‌باشم وعقل‌وقرآن وخبر ائمهٔ معصومین‌را ما قبول‌داریم .

الاقل السیدابوالفضل ابن‌الرضا (علامه برقعی)

بسم‌الله ولاحول‌ولاقوة‌الا بالله، والصلوة علی‌رسول‌الله،وعلی آله‌خلفائه علی‌عبادالله، بدانکه‌ولایت بمعنی دوستی‌آمده چنانکه می‌گوئیم حضرت امیرالمؤمنین‌علی (ع) ولی‌الله یعنی دوست‌خدا است ، وتولی وتبری‌که از فروع دین باشدبهمین‌معنی است که دوستی با اهل‌عصمت ومودت با مؤمنین ودوستان خدا وبیزاری ازکفار ودشمنان دین‌برهر مسلمانی لازم و واجب است ، ونیز ولایت بمعنی یاور و ناصر آمده ، و نیز بمعنی سرپرست و قیم بامور آمده باین‌معنی هرکه سرپرست وقیم باموری باشد اورا ولی‌وقیم خوانند .

پس‌این ولایت‌عبارتست اززعامت وسرپرستی وحکومت‌در اموری مانند آن‌که می‌گویند پدر ولی اولاد صغار خود است یعنی برآنان سرپرستی وزعامت وقیمومیت دارد و مانند حاکم شرع ومجتهد جامع‌الشرائط مثلاً ولایت دارد بسر ایتام یعنی سرپرست وزعیم ایشانست اکنون در این‌کتـاب بحث در ولایت بهمین معنی اخیر است که آیا خدایتعالی‌بشریرا ولایت‌وزعامت داده یعنی سلطنت وسرپرستی عطا نموده یا خیر و اگر ببشری ولایت داده چه مقدار داده آیا او را ولی‌سرپرست ملتی نموده فقط که زمامدار امور ایشان باشد وبرایشان حق‌امرونهی‌داشته باشد که این‌را ولایت تشریعی‌گویند و یا آنکه بشریرا ولایت برتمام جهان داده ازعرش وفرش که امور جهان را از خلق‌و

رزق وحیوة وموت اداره کند که این را ولایت تکوینی گویند یعنی برتمام جهان هستی ولایت دارد نه برمردم فقط .

پس ولایت دوقسم شد تشریعی وتکوینی ، بعد از آن‌که معنی ایندو قسم ازولایت معلوم شد ، می گوئیم شکی نیست که خدایتعالی خود ولایت تکوینی وتشریعی دارد برتمام امورجهان وخود او زمامدا وقیم جهانست وعاجز و خسته نبوده ونمیشود و احتیاج بسرپرست‌وقیمی دیگر برای امورجهانش ندارد ، سپس باید دانسته شودکه ولایت رسول وامام چگونه است .

مطابق‌مدارك اسلامی آیا تشریعی‌است ویاتکوینی‌آیا خدا بانبیاء واوصیا چگونه ولایتی اعطا نموده ما می گوئیم آنچه از قرآن وحدیث وعقل استفاده می‌شود این‌استکه ولایت رسول و امام تشریعی‌است نه تکوینی وقول بولایت تکوینی برای رسول وامام نوعی ازشرك ومخالف اسلام است .

اما غلاة ومفوضه وشیخیه وبسیاری از مداحان و شعرا و مقلدین ایشان می گویند ولایت رسول وامام مانند ولایت خدا تکوینی است که ادارهٔ جهان‌ورتق وفتق تمام عالم باایشان‌است باذن ومددخدا ، ما ادلهٔ خود را ذکرنموده سپس بأدله‌وشبهات ایشان پرداخته وبا مدارك صحیحه می‌سنجیم تا خود خواننده قضاوت کند ودراین مسئله که ازاصول عقائد است تقلید ننماید .

آیات‌قرآن که دلالت دارد برولایت تشریعی

آیهٔ‌اولــ سورهٔ احزاب آیهٔ ۷ ــ النبی‌اولی‌بالمؤمنین من‌انفسهم : یعنی این‌پیغمبراولویت دارد برنفوس مؤمنین، این آیه صریح‌است درولایت رسول خدا برمؤمنین واین‌همان‌ولایت

تشریعی است واگر مقصود ولایت تکوینی بود می‌فرمود: « النبی اولی بالسموات والارضین یا می‌فرمود : النبی‌ولی کل‌شیئی » و حال آنکه نفرموده ومعلوم است که اگرولایت رسول‌خداتشریعی شد ولایت امام (ع) نیــز تشریعی است و بیش از ولایت رسول خدا نیست .

آیهٔ دومـ سورهٔ جاثیة آیهٔ۱۷ ـ ثم‌جعلناك علی‌شریعة من‌الامر فاتبعها » یعنی سپس مبعوث کردیم تورا برامر شریعت پیروی نما آنرا ، این‌آیه صریح است درمأموریت رسول خدا برامر شریعت نه امرتکوینی .

آیهٔ سومـ سورهٔ مائده آیهٔ ۵۵ انما ولیکم‌الله ورسوله والذین‌آمنوا‌الذین یقیمون‌الصلوة و یؤتون‌الزکوة وهم راکعون یعنی‌همانا ولی وسرپرست شما باشد خدا ورسول او وآن‌که‌نماز بخواند ودرحال رکوع زکوة دهد یعنی علی (ع) ، ایــن آیه خطاب بمؤمنین است بعد از وجود آنان بکلمهٔ (کم) و خطاب بموجودات دیگر نیست . پس‌ولایت برمؤمنین را ذکر کرده و والی آن‌را معین نموده نه ولایت برتمام جهان ، اگر بگوئی ولایت خدا که مسلم برتمام جهانست چگونه درآیه ذکرنشده جواب این است‌که از آیات دیگر ولایت خدا برجهان‌استفاده می‌شود . زیرا ولایت تکوینی‌قبل ازوجوداست وبعد ازآن .

این‌آیه فقط درمقام بیان ولایت برمــؤمنین است بعد از وجود مؤمنین بواسطهٔ‌کلمهٔ(ولیکم) ودرآیات دیگر ولایت‌خاصهٔ خدا ذکر شده و از غیر خدا آنرا نفی نموده مانند آیهٔ «مالکم من‌دون الله من ولی یعنی برای شما ولیی در تکوین جز خدا نیست .

آیهٔ چهارمـ سورهٔ بقره آیهٔ ۱۲۴ ـ قال انی‌جاعلك

للناس اما ما قال ومن ذريتی قال لاينال عهدی الظالمين » يعنی خدا بابراهيم گفت تورا امام‌قرار دادم، ابراهيم عرض کرد بعضی از ذريهٔ مرا امام قرارده خدا فرمود ستمگران‌بامامت نميرسند. درتفسير اين‌آيه آمده‌که امام فرمود مقصود از ذريهٔ درخواست ابراهيم ما امامانيم ، پس‌ازاين آيه معلوم می‌شود که امامان‌ما مانند خود ابراهيم امامت و ولايت بر مردم دارند بدليل کلمهٔ للناس که درآيهٔ ذکرشده واگر امامت ابراهيم برای تمام جهان بوده کلمهٔ للناس لغوبود وولايت فرع برامامت است .

ازاين‌چند آيه معلوم شدکه ولايت رسول و امام تشريعی وبرمردم است ، پس‌اگرکسی برای آنان ولايت تکوينی ادعا کند دليلی از آيات قرآن ندارد اما آيات بسياری درقرآنست که ولايت تکوينی را از رسول خدا نفی‌کرده ما مقداری ازآن را ذکر کنيم .

آياتيکه نفی ولايت تکوينی‌از رسول خدا نموده

آيهٔ اولـ سورهٔ آل‌عمران‌آيهٔ ۱۲۳ـ ليس‌لك‌من‌الامر شيئی اويتوب عليهم اويعذبهم ، يعنی هيچ امری ازامور برای‌تو وبرعهدهٔ تو نيست چه بپذيرد خدا توبهٔ ايشانرا و چه عذابشان کند در اين آيه کلمهٔ شيئی نکره در سياق نفی و مفيد عموم است يعنی هيچ کاری برعهدهٔ رسول‌خدا از امور تکوينی‌نيست، اگرکسی‌بگويد در تفسير اين آيه امام فرموده بلی والله امور حلال وحرام‌که شيئی وشيئی می‌باشد بدست او است جوابگوئيم بلی‌حديث صحيح‌است زيرا حلال وحرام از امور تشريعی است واين‌کاربعهدهٔ پيغمبر ميباشد واز عموم شيئی استثنا شده مدعای

ما همین‌است که رسول‌خدا درامور تشریعی ولایت دارد اماامور تکوینی ازاوسلب شده بعموم شیئی کما قال‌الطبرسی‌والطوسی‌ره

آیهٔ دومـ سورهٔ آل‌عمران آیه ۱۴۴ـ و ما محمد الا رسول‌قدخلت من‌قبله الرسل‌دراین‌آیه ما والا مفیدحصراست‌یعنی محمد (ص) هیچ عنوانی جزرسالت ندارد مانند رسولان گذشته ومعلوم است‌که پیغمبران‌گذشته رسالت داشتند در امورتشریعی نه تکوینی .

پس این‌آیه و مانندآن بطور واضح میگوید محمد (ص) مأمورشرع است نه‌عنوان دیگری مانند قیمومیت‌جهان و ادارهٔ عالم امکان چنانچه سایر انبیا این عناوین را نداشتند ولذا در سورهٔمزمل‌تشبیه‌کرده‌محمد(ص)رابموسی‌وفرموده انا‌ارسلنا‌الیکم رسولاکما ارسلنا الی فرعون رسولا یعنی فرستادیم بسرای شما پیغمبری را چنانچه برای فرعون پیغمبری فرستادیم ، چنانچه حضرت موسی(ص) ولایت تکوینی نداشت وهمه‌جا حاضرو ناظر نبود این پیغمبر نیزچنین است : درقرآن مذمت شده ازنصاری که بمسیح صفات ربوبی داده وغلوکردند پس چگونه روا باشد که صفات ربوبی را بمحمد(ص) بدهندآیا ندیده‌ای سورهٔ توبه آیهٔ ۳۰ میفرماید اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من‌دون‌الله والمسیح بن مریم تاآخر.

آیهٔ سوم سورهٔ جن‌آیهٔ۲۰ـ قل انی‌لااملك‌لکم‌ضراولار شداولن اجد من‌دونه ملتحداً الا بلاغاً من‌الله و رسالاته یعنی بگومن مالك ضررونفعی برای شما نیستم و من جز خدا پناهی نخواهم یافت جز اینکه من مبلغ پیغام های خدایم یعنی مسن عهده‌دارتبلیغم نه تکوین .

آیهٔ چهارم سورهٔ احقاف‌آیهٔ ۸ ـ قل ماکنت بدعاً من

الرسل وما ادری مایفعل بی ولابکم یعنی بگومن پیمبر تازه در آمدی نیستم ومانند سایر رسولانم ونمیدانم با من و با شما چه خواهد شد . ایـن آیه واضح میگوید خاتم‌الانبیا مـانند سایر رسولان از امورتکوینی خود ودیگران بی‌اطلاع است .

آیهٔ پنجم و ششم سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۸۸ ـ قل‌لااملك لکم نفعاً ولاضرا وسورهٔ یونس آیهٔ ۴۹ قل‌لااملك لنفسی ضراو لانفعاً » یعنی بگو من مالك نفع و ضرری نیستم نه برای خودم و نه برای شما پس نفع وضرر که از امورتکوینی است برعهدهٔ رسول خدا نبوده است .

آیهٔ هفتم تا شانزدهم سورهٔ آل عمران آیهٔ ۲۰ فانما علیك‌البلاغ والله بصیر بالعباد و سورهٔ رعد آیهٔ ۴۱ فانما علیك البلاغ و علیناالحساب و سورهٔ مائده آیهٔ ۹۴ فاعلموا انما علی رسولنا البلاغ وآیهٔ ۹۹ـ ما علی‌الرسول الا البلاغ وسورهٔ نور آیهٔ ۵۴ و مـا علی الرسول الاالبلاغ المبین و سورهٔ عنکبوت آیهٔ۱۸ وسورهٔ نحل آیهٔ ۳۸ وآیهٔ ۸۴ فانما علیك البلاغ‌المبین و سورهٔ تغابن آیهٔ ۱۳ و سورهٔ شوری آیهٔ ۴۷ ـ فما ارسلناك علیهم حفیظاً ان علیك الاالبلاغ کـه در تمام این آیات صریحاً فرموده ای پیغمبر تو فقط مبلغ دینی وکار دیگر عهدهٔ تو نیست تو نگهبان مـردم نیستی چه برسد باینکه نگهبان و سرپرست جهان باشی رسولی که حفیظ مردم نیست چگونه حفیظ زمین و آسمانست باید باین بافندگان و غالیان گفت از خدا بترسید و رسول اورا همکار او مکنید یکی از بافندگان گویا این همه آیات‌را ندیده وطبق فلسفه میگفت چون رسول‌خدا عقل بالفعل ومتصل بعقل فعال‌است میتواند چنین وچنان کند وشرکت سهامی با خدا دارد .

نویسنده بسیارتأسف‌خوردم که مسلمین‌قرآن‌را ترك کرده وبیافندگی وخیالبافی افتاده‌اند ، ضمناً معلوم باشدکلمهٔ مبین که در این آیات مکررشده تأکید در این است که قرآن بیان کننده و واضح و روشن است و سری و مبهم نیست ولذا برای همه حجت است .

پس کسی که میگویدقرآن‌را نمی‌فهمیم و باید باخبار چنگ زنیم وقرآن را رها سازیم بایدگفت عزیزم اخبار مشگل تر از قرآن است و تعارض و مجعول و ضد و نقیض دارد پس بطریق اولی باید اخباررا نیز رهاکند ودین را متروك سازد .

آیهٔ هفدهم سورهٔ آل عمران آیـهٔ ۷۵ ـ ولایأمرکم ان تتخذوا الملائکة و النبیین ارباباً ایأمرکم بالـکفر » یعنی خدا شما را امر نمیکندکه فرشتگان و پیمبران‌را ارباب ومربی خود بگیریدزیرا اینان اینکاره نیستندآیاخدا بچنین‌کفری امر میکند ، خوانندهٔ عزیز ببین غیرخدا را ارباب دانستن‌ومربی خود خواندن کفر است طبق این‌آیه چنانچه خدا درآیهٔ دیگر فرموده « أأرباب متفرقون خیرام‌الله الواحدالقهار.

آیهٔ هجدهم سورهٔ غاشیه آیهٔ ۲۲ ـ فذکر انما انت مذکرلست علیهم بمصیطر» یعنی تذکربده توفقط مذکری، توبر ایشان تسلط نداری پس رسول‌کـه تسلط برمردم ندارد چگونه مسلط برتمام جهان وزمامدارآن میباشد .

آیهٔ نوزدهم سورهٔ ص‌آیه۷۱ـ ماکان‌لی‌من‌علم بالملاء الاعلی اذیختصمون» یعنی بگومرا علمی بملا اعلی نیست هنگام گفتگوی ایشان ، پس‌کسی‌کـه علمی بملا اعلی ندارد چگونه سرپرست و زمامدار ایشانست ونیزآیاتیکه میگوید پیغمبرعلمی بمنافقین ندارد وجزوحی چیزی را نمیداند .

آیهٔ بیستم سورهٔ کهف آیهٔ ۱۱۰ـ قل انما انا بشر مثلکم یوحی الیّ» یعنی بگو همانا من بشری مسانند شمایم بمن وحی میشود پس فرق پیغمبر با افراد بشر چیزی نیست جز وحی و وحی هم راجع بامور تشریعی است پس وحی بر بشری موجب ولایت تکوینی او نمیشود چنانچه بسایر انبیا وحی میشد ومدیر عالم نبودند چنانچه محالست بشری بتواند سرپرست وولی وقیم تمام جهان شود همانطور محال است پیغمبری چنین باشد زیرا او نیز بشر است .

آیهٔ بیست‌ویکم سورهٔ انعام آیـهٔ ۱۵ ـ قل اغیر الله اتخذ ولیا فاطر السموات والارض وهو یطعم ولا یطعم قل انی امرت ان اکون اول من اسلم ولا تکونن من المشرکین » یعنی بـگو آیا غیر خدا را ولی وسرپرست بگیرم خدائی که خالق آسمان و زمین است وطعام میدهد ونمیخورد ولی وسرپرست است بگو من مأمورم اولین مسلمان باشم والبته ازمشرکین مباش از این آیه معلوم میشود هر کس غیر خدا را ولایت برخود دهد تکویناً مشرکاست پس ولایت مخصوص کسی است که خالق آسمان و زمین باشد و طعام نخورد .

آیهٔ بیست‌ودوم تا ۲۴ سورهٔ انعام آیهٔ ۶۶ـ قل لست علیکم بوکیل و آیهٔ ۱۰۵ـ وما انا علیکم بحفیظ و آیهٔ ۱۰۸ وما جعلناك علیهم حفیظاً و ما انت علیهم بوکیل یعنی ما تو را نگهبان و کارگذار و حافظ مردم قرار ندادیم پس رسولی که کارگذار مردم نیست چگونه کارگذار و نگهبان جهانست .

آیهٔ ۲۵ سوره نساء آیهٔ ۴۸ ـ وکفی بالله ولیا وکفی بالله نصیرا یعنی خدا کافی است برای ولایت وخدا برای یاری کافی است وبس ، پس احتیاج بولایت غیر او نباشد وولایت دیگری

لغو و بیهوده است .

آیهٔ ۲۶ و ۲۷ سوره نساءآیهٔ ۸۳ ـ فما ارسلناك علیهم حفیظاً یعنی ما تورا برای نگهبانی ایشان نفرستادیم و در آیهٔ ۱۲۳ فرموده من یعمل سوءاً یجز به ولایجد من دون‌الله ولیا و لانصیراً یعنی‌هر کس‌عمل بدی‌کند جزا داده خواهد شد وبرای او ولی وناصری جزخدا یافت نشود .

آیهٔ ۲۸ سورهٔ اسری ان لاتتخذوا مـن دونـی وکیلا یعنی جزمن وکیل و کارگذاری نگیرید .

آیهٔ ۲۹ـ سورهٔاسری آیهٔ ۵۷ـ وما ارسلناك علیهم‌وکیلا یعنی‌توراکارگذار ایشان نکردیم .

آیهٔ ۳۰ـ سورهٔ زمرآیهٔ ۳۷الیس‌الله بکاف عبده یعنی‌آیا خدابندهٔ خودرا کافی‌نیست اگرکافی است چه‌احتیاجی بولایت وسرپرستی غیراوست .

آیهٔ ۳۱ـ سورهٔ کهف‌آیهٔ ۲۶ـ ابصربه واسمع مالهم من دونه من‌ولی ولایشرك فی‌حکمه احداً یعنی چه خدای بینا و چه خدای شنوائی است ، نیست برای مردم ولی‌وسرپرستی‌جز او واحدیرا درحکم‌خودش شریك ننموده .

آیهٔ ۳۲ـ سورهٔ اسری‌آیهٔ ۹۰ـ قالوا لن‌نؤمن لك‌حتی تفجر لنا من‌الارض ینبوعاً تا آخر یعنی کفار گفتند ما ایمان نمی‌آوریم تا از زمین چشمهٔ آبی ظاهرکنی و زمین‌را بشکافـی و آب درآن جاری سازی وباغی ایجادکنی و یا آسمانـرا بر سرما فرود آری و مانند اینها از امور تکوینی ، رسول خدا مأمور شد در جواب بگویده هل‌کنت الا بشراً رسولا یعنی آیا مگر من جز بشری هستم رسول ، و این‌کارها بسرعهدهٔ رسول نیست .

آیهٔ۳۳و۳۴ـ سورهٔ عنکبوت آیهٔ۲۲و۴۱ مالکم من‌دونه من‌ولی ولانصیر ، مثل‌الذین اتخذو امن دون‌الله اولیاء کمثل العنکبوت یعنی مثل‌آنانکه اولیا وسرپرستانی جزخدا گرفتند مثل عنکبوتست که خانهٔ سستی‌برای خود بناکرده غیرخدا برای شما ولی‌ونصیری نیست .

آیهٔ۳۵ـ سورهٔ اسری‌آیهٔ ۱۱۱ ـ ولم‌یکن‌له شریك فی الملك ولم‌یکن‌له ولی من‌الذل وکبره تکبیرا یعنی برای خدا شریکی در ملك و ولی وسرپرستی نیست تا آخر ، این آیه دلالت میکند براینکه خدا احتیاج بولیی در ملکش ندارد و بودن‌ولی ازعجز وذلت است وخدا بزرگتر ازاینها ومنزه‌است.

آیهٔ۳۶ـ سورهٔ نورآیه ۵۵ـ وعدالله الذین‌آمنوامنکم وعملواالصالحات لیستخلفنهم‌فی‌الارض کمااستخلف‌الذین‌من‌قبلهم ولیمکنن‌لهم دینهم الذی ارتضی لهم ، امام صادق (ع) فرمسود این‌آیه‌راجع‌بائمه می‌باشد که خدا دراین‌آیه وعده داده‌ایشانرا خلیفهٔ درزمین‌کند چنانچه سایر انبیا و اوصیارا خلیفه نمود و ایشانرا برای دینی‌که خدا پسندیده تمکن‌دهد .

پس‌این‌آیهٔ صریحاً چند چیزرا بیان‌کرده :

اول‌ـ آنکه خلافت ائمه مانندخلافت گذشتگانست چنانچه ازسایر انبیا واوصیا برای زمامداری ونشراحکام بود ازائمه‌نیز چنین‌است پس‌تشریعی‌است نه تکوینی .

دوم‌ـ آنکه خداایشان‌را تمکن‌خواهد داد برای‌نشر دین وفعلا تمکن ندارند .

سوم‌ـ آنکه خلافت ایشان درزمین است نه درتمام جهان وصدها آیات دیگر که جای ذکر آنها نیست مانند آن‌که چند جای قرآن فرموده انما انانذیرمبین یعنی‌کارمن منحصراست در

انذار نه‌امور دیگر و آیهٔ ۳۵ سورهٔ انعام وان کان کبر علیك اعراضهم فان استطعت ان تبتغی نفقاً فی الارض اوسلما فی السماء تا ـ فلاتکونن من الجاهلین و آیهٔ ۶۳ سورهٔ انفال لو انفقت مافی الارض جمیعاً ماالفت بین قلوبهم و آیهٔ ۵۶ قصص انك لاتهدی مـن احببت که میفرماید آوردن معجزه والفت انداختن و بمطلوب رساندن بدست تو نیست ای پیغمبر واینها ازامو رتکوینی است ، باید گفت خـدا این همه آیاترا برای چه وبرای که نازل نموده وبیان فرموده برای آن که ماکار انبیا را بدانیم وازخود نبافیم گمان نمی کنم بعداز توجه باین همه آیات بازکسی شك وتردید داشته باشد در بطلان ولایت تکوینی برای رسول وامام مگر آنکه کودن ویامغرض باشد واگر خبری برخلاف این آیات برسد خود ائمه فرموده‌اند که آن را بدیوار بزنید مزخرفست اما اخباری که موافق این آیات باشد بسیار است ما برخی را می نگاریم .

اخبار درنفی ولایت تکوینی

از رسول و امام (ع)

اول ـ دعای جوشن کبیر که تمام اهل عصمت آنراخوانده یامن لایخلق الخلق الاهو یامن لایبسط الرزق الاهو یامن لایدبر الامور الاهو یامن لایصرف السوء الاهو ، یعنی ایخدائی که خلق نمی کند جزاو وبسط رزق نمی‌دهد جز او ومدبر اموری نیست جز او وبدیرا برطرف نمی کند جزاو ،که این امور تکوینی مخصوص خدا است .

دوم ـ دعای روز دوشنبهٔ امام چهارم الحمدلله الذی لم یشهداحداً حین فطر السموات والارض ولااتخذ معیناً حین برأ النسمات یعنی حمد خدائیرا که هنگام خلقت شاهدی نداشت و در ایجاد

جانها یاوری نگرفت .

سومـ کفایةالموحدین وبحارروایت کرده‌اند ازامام‌ششم که فرمود لایکون الشیئی‌لا من شیئی‌الاالله و لا ینقل‌الشیئی من جوهریته الی‌جوهرآخرالاالله ولاینقل‌الشیئی‌من‌الوجودالی‌العدم الاالله» یعنی‌ایجادکنندهٔ ازهیچ نباشد جزخدا ومتصرف درهستی نباشد جزخدا وهستی را معدوم نکند جزخدا ، یعنی‌این‌کارها از غیرخدا محال است .

چهارمـ درهفتم بحار روایت‌کرده ازامام ششم که‌فرمود ان‌الغلاة شرخلق‌الله یصغرون عظمةالله ویدعون الربوبیة لعبادالله والله‌ان‌الغلاة لشرمن‌الیهود والنصاری‌والمجوس والذین‌اشرکوا» یعنی محققاً غالیان بدترین خلقند ، عظمت خدا راکوچك‌کنند وبرای بندگان اوصفات ربوبی ادعا نمایند ، بخدا قسم غالیان بدترند ازیهود ونصاری وآتش‌پرستان ومشرکین .

مؤلف گوید چون مجوس و مشرك یك شریك برای خدا قائل است بنام اهرمن‌ویا بت ، اما غالیان بسیاری ازبندگانرا شریك خداکرده‌اند درصفات‌وافعال‌ولذا بدترند، باضافه مجوس ومشرك بنام‌اسلام سخنی نمی‌گوید اما غالیان بنام اسلام‌مسلمین را مشرك نموده‌اند ،

پنجمـ شیخ‌صدوق درکتاب اعتقادات روایت‌کرده‌ازامام هشتم‌که فرمود: اللهم‌من‌زعم ان‌لناالخلق و علینا الرزق فنحن الیك منه برئآء کبرائة عیسی‌بن مریم من‌النصاری اللهم انالم ندعهم‌الی‌مایزعمون فلاتؤاخذنا بما یقولون، یعنی‌خدایاکسی‌که گمان‌کند خلق‌ورزق‌برعهدهٔ ما است ماازاوبیزاریم مانندبیزاری عیسی‌بن‌مریم از نصاری خدایا ما دعوتشان نکردیم بآنچه گمان کردند ، پس‌بگفتار ایشان مارا مؤاخذه مکن .

ششم ــ دردعای جوشن بند۹۴ «یامکون کل‌شیئی ومحوله یارب‌کل‌شیئی وصانعه، یعنی‌ای‌هستی ده هرچیزوتغییردهندهٔ آن ای‌پروردگار هرچیز وصانع آن، در قرآن ودعا ها ازاین قبیل جملات بسیاراست دردعای فرج است «رب‌السموات‌السبع ورب الارضین السبع و ما فیهن‌که پرورش هر چیز با خـدا است نه غیراو .

هفتم ــ امام حسین‌دردعای عرفه عرض می‌کند خـدایا «لم‌تشوهنی بخلقی ولم‌تجعل الی‌شیئاً من امری یعنی خدایا مرا زشت نیافریدی وچیزی از امر مرا بخودم واگذار نکردی و رسول خدا عرض می‌کند اللهم‌لاتکلنا الی‌انفسنا طرفة عین ابداً یعنی خدایا ما را یك‌آن بخودمان واگذار مکن .

پس‌جائی‌که امر خودشان بایشان واگذار نشده چگـونه ممکن است امر دیگران بایشان واگذار شود وامام چهارم در دعای چهارشنبه عرض میکند اللهم لك‌الحمدان‌بعثتنی‌من‌مرقدی لك‌الحمد ان خلقت فسویت و قدرت و قضیت و امت واحییت و امرضت وشفیت تاآخر یعنی خدایا ستایش برای تو است‌که مرا از خوابگاه بیدارم‌کردی ستایش برای تو است‌که خلق نمودی معتدل ومقدرکردی‌وحکم فرمودی‌ومیراندی وزنده‌کردی‌و بیمار کردی وشفا دادی من تورا میخوانم خواندن بنده‌ایکه حیلهٔ اوقطع شده و بیچاره‌گردیده و اجلش نزدیك شده تاآخرکـه امام‌خودراهیچ‌کاره معرفی نموده واموزتکوینی‌را ازخداداٌنسته.

هشتم ــ امام ششم دردعای عرفه عرض میکند خدایا از تومیخواهم‌که برگردانی شر هر ستمگر عنود و شیطان مردود وشرهرمخلوق ضعیفی را : واگرخود امام ولایت تکوینی‌داشت بر اشیاء خود جلوشروررا میگرفت ومحتاج بدعا نبود .

نهم ـ درغیبت طوسی و احتجاج طبرسی و بحار مجلسی روایت کرده‌اند که امام‌زمان درتوقیعی فرمود ان‌الله تعالی خلق الاجسام وقسم‌الارزاق لانه لیس بجسم‌ولاحال فی‌جسم لیس کمثله شیئی وهوالسمیع‌البصیر و اما الائمة یسئلون الله تعالی فیخلق و یسئلونه فیرزق ایجاباً لمسئلهم .

یعنی‌محققاً خدای‌تعالی خلق اجسام وتقسیم ارزاق نموده زیرا او جسم وحال درجسم نیست (یعنی‌آنکه خود جسم وحال درجسم است نتواند این‌کارکند) چیزی مانند اونیست او شنوا و بینا است و اما امامان ازخدا سئوال میکنندکه خدا خلق‌کند وروزی دهد وخـدا دعای ایشان را اجابت نماید ، ایـن خبر تأیید حکم عقل است براینکه مخلوق دارای جسم و حال در جسم نتواند خالـق و مدبر جهان باشد چنانچه ادلهٔ عقلی آن خواهد آمد .

دهم ـ در زیارت جامعه میخوانی‌مرتقب لدولتکم حتی یحیی‌الله تعالی دینه بکم و یمکنکم فی‌ارضه یعنی ای امام مـن منتظر دولت شمایم تاآنکه خدا دین خود را بواسطهٔ شما زنده کند وشما را درزمین تمکن دهد یعنی فعلا ائمه تمکنی ندارند حتی درزمین و بعداً خدا ایشان را تمکن خواهد دادآنهم در زمین نه‌درتمام جهان‌آنهم برای احیای دین وشریعت نه‌تکوین چنانچه همین مطالب درسورهٔ نورآیهٔ ۵۵ نیز بیان شده .

یازدهم ـ رسول خدا و امامان وسایرمردم همه باید بگویند لاحول‌ولاقوة الابالله وهمه میگفتند بحول‌الله وقوته اقوم واقعد نه‌اینکه حول وقوه در اختیار رسول و امام باشد و مردم ازرسول و امام بگیرند .

دوازدهم ـ آیات وروایاتیکه انبیا وپیغمبراسلام‌وسایر

مردم‌میگفته‌اند حسبناالله وافوض امری‌الی‌الله» وحضرت‌رضا(ع) فرمود درتعقیب نماز بگوئید ماشاءالله لاماشاء الناس‌حسبی‌الرب من‌المربوبین‌حسبی‌الخالق‌من‌المخلوقین یعنی‌خدای پروردگار مرا کافی است و احتیاج بمخلوق ومرزوقین نیست‌گویا غالیان رسول وامام‌رامخلوق ومرزوق نمیدانند خود امیرالمؤمنین(ع) عرض میکند من مالك چیزی نیستم و اختیاری ندارم جز دعا کردن در دعای‌کمیل میگوید اغفرلمن لایملك‌الاالدعاء .

سیزدهم ـ روایات متواتره که میگوید امورخلق‌ورزق وجهان برسول و امام واگذارنشده بلکه فقط امردین واگذار شده مثلاکافی روایت‌کرده از امام ششم‌کـه ان‌الله عزوجل ادب نبیه فاحسن ادبه فلما اکمل له الادب قال وانك لعلی‌خلق‌عظیم ثم فوض الیه امرالدین .

یعنی‌خدای عزوجل رسول خود را ادب نمود ونیکوادب نمود پس چون ادب اوراکامل نمود فرمود تودارای خلق‌عظیمی سپس امردین را باو واگذارکرد ، و هزاران روایات دیـگر که جای ذکرآن نیست ، و امـا براهین عقلی بر نفی ولایت تکوینی از رسول و امام آن نیز بسیار است مـا ببرخی ازآن اشاره میکنیم .

ادلهٔ عقلیه برنفی‌ولایت تکوینی از رسول و امام (ع)

دلیل اول ـ دلیل تحیز: وآن این است‌که هرجسم و جوهری چه لطیف وچه غیرلطیف محتاج بحیز و مکانست وهر ممکن‌الوجودی محدود است حضرت رسول‌وامام نیزهردوبشرو دارای روح و بدن ومحدود و متحیز ومحتاج بمکانند و درآن

واحد ممکن نیست در دو مکان باشند چه برسد بامکنهٔ بیشتری پس ایشان مجرد از مکان وحد و مانند خدا نیستند و دلیل بر اینکه روح ، مکان معین دارد علاوه بروجدان آیهٔ ونفخت فیه من روحی» که روح دمیده شده دربدن ومکان او بدنست و اگر از بدن خارج شود درموت بازقالب مثالی او مانند بدن محدود است چنانچه اگر پیغمبر و یا امامی را در خواب ببینی وجود عالم برزخی اورا بقدرواندازهٔ بدن او می‌بینی پس روح مجرد محض نیست .

پس محال است بدن واحد و یا روح واحد که یك مکان دارد درتمام امکنه حاضر باشد درآن واحد ، و از مکان های دیگر جز مکان خودش غایب است و رسول ویا امام که درتمام امکنه نیست چگونه میتواند قیم و ولی و سرپرست وحافظ تمام امکنه وموجودات باشد کسیکه‌خود محتاج بمکانست‌چگونه قیوم مکان میشود .

آیا غالیان عقل ندارند و یا آنرا حجت نمیدانند ولایت وقیمومیت جهان سزاوار خدائی استکه مجرد از مکان وزمان و حدوحدود است چون لامکانست و مجرد ، همه‌جا حاضر و نگهبانست‌عجب‌آنستکه بعضی ازمدعیان‌علم امراء هستی نوشته و رسول و امامرا چون خدا مجرد وهمه‌جا حاضرولامکان دانسته مجرد ازمکان‌را باغیرمجرد قیاس کرده درحالیکه خدارا نباید قیاس وتشبیه بغیر نمود .

امام ششم وامام هشتم علیهماالسلام فرموده‌اند (من شبه الخالق بالمخلوق فهومشرك) یعنی‌آنکه خدا را تشبیه بمخلوق کند مشرکست قیاس درفروع دین جائز نیست چگونه در اصول دین روا میدانند .

اشکال و جواب آن

گویند اگرمحالست رسول و یا امام درآن واحد درد و مکان باشد پس‌چگونه امیرالمؤمنین فرموده من یمت‌یرنی یعنی آنکس که بمیرد مرا ببیند چگونه او را می‌بینند و حال آنکه اودرمکان واحد است(جواب)آنستکه دیدن امام با اینکه‌همه‌جا نیست‌اشکالی ندارد زیرا ماهرا تمام اهل زمین می‌بینند باآنکه ماه یکی ومکان واحد دارد امامرا مانند ماه فرض‌کنید خصوصاً درعالم موت و برزخ‌که خدا فرموده «وبصرك‌اليوم‌حديد» هر کس ازشرق عالم ممکن است غرب‌آنرا ببیند زیـرا درودیوار درآن حال مانع رؤیت نیست بلکه مطابق بعضی ازروایات‌روح سلمان و ابوذر ومانند ایشان را نیزمؤمنین می بینند .

پس خبرمن یمت بیش از این نمیگوید که علی (ع) را می‌بینند اما نگفته اومکان متعدد دارد ویاالامکان است بلی بعضی از اخبار وارد شده کـه هرگاه یکی از مؤمنین واقعی از دنیا برود رسول خدا وائمه وهم چنین سلمان و مانند او بدیدن او می‌آیند وچنین مؤمنی‌اگردرروزی ویا درماهی ویا سالی‌یکنفر بمیرد ارواح طیبه نزد اومی‌آیند واین‌که فرموده می‌آینددلیل است‌که همه جا نیستند بلکه میروند و می‌آیند و اگر همه جا حاضر بودند آمدن لازم نبود بلکه آمدن ممکن نبود .

مثلا درخبرآمده که سلمان درمدائن از دنیا رفت‌وعلی‌ع ازمدینه بطی‌الارض آمد مدائن و این دلیل روشن است که در مدائن نبوده آنوقت آمده واگر درمدینه ومدائن هردو جا بود دیگرآمدن ممکن نبود پس‌کسی‌که جائی نبوده میرود آنجا .

پس‌امام مانند سایر اجسام وجواهر مکان متعدد ندارد.

بآن بی خردیکه می‌گوید امام همه جا حاضر است باید گفت پس‌چرا دردعای ندبه می‌گوئی اللهم بلغه منا تحیة وسلاماً یعنی خدایا سلام مارا بامام برسان اگرامام همه جا حاضربود دیگر سلام رسان نمیخواست روایاتیکه می‌گوید ملائکه‌ای هستند که سلام شیعه را بامام حسین(ع) میرسانند وروایاتی‌که می‌گوید دفتراعمالرا خدمت امام میبرند روز۵شنبه اگرامام خودهمه‌جا حاضرباشد دیگر سلام رسان و نامه رسان نمیخواهد تمام اینها دلیل است‌که امام مکان واحد معین‌داردکه ملك نزد او میرود اگر رسول‌خدا همه‌جا بود دیگر زحمت مسافرت متحمل‌نمیشد رسول خدا با تمام زحمت رفت بتبوك با عده‌ای از مجاهدین‌که با دشمن جهادکنند چون بتبوك رسیدند معلوم شد دشمنی‌آنجا نبوده پس‌از چند روزی مراجعت بمدینه نمودند پس دلیل عقل محکم وصحیح است که اگررسول‌خدا همه جا بود ویا بهمه‌جا علم داشت نباید این‌همه راهرا برود وزحمت را متحمل شود واخباربسیاری در وسائل‌الشیعه ص۳۷۹ نقل‌کرده از رسولخدا (ص) که فرمود ملائکه سلام امت مرا بمن میرسانند از دور باضافه رسول خدا(ص) عایشه را دریکی از منازل جاگذاشت و متوجه نشد. درگلشن قدس گفته‌ام:

امام ما چو ماه آسمانست　　　که‌بیند ماه‌هرکس‌درجهانست
ولی آن‌ماه‌یك باشد نه‌صدها　　　بود پیدا بهرکس در رصدها
امام ارحاضر آید بهردیدار　　　گهی باشدکه‌کم باشند ابرار
حقیقی باشد اینديدار عالی　　　نه دیداریکه باشد از خیالی

مخفی نماند من‌یمت‌یرنی ازشعر سیدحمیریست که گفته .

یا حار همدان من‌یمت یرنی　　　من مؤمن او منافق قبلا

وسند متصلی بامیرالمؤمنین(ع) ندارد اگرچه ما آن را

قبول داریم و انکار نمی‌کنیم ، بعضی از مدعیان علم نوشته که علی(ع) برای خود هزاران تمثال ویا شبه ویاعکس خلق‌میکند و برسراموات میفرستد باید گفت مگر علی(ع) نعوذبالله خالق است که تمثال خلق می‌کند هرکس غیر خدا را خالق بداند مشرك است .

ثانياً علی(ع) فرمود مرا می‌بینند ونگفته تمثال ویاعکس مرا می‌بیند چراکلام امام را عوض می‌کنید راستی اینان که‌این موهومات را ازخود می‌بافند خیال میکنند هنر علمی کرده‌اند دیگر نمیدانند اینها کفروخرافات است وامام ازاینها بیزاراست.

ثالثاً بفرض محال علی(ع) تمثالش بر سراموات حاضر شود باز مدعای آنکه می‌گوید امام همه‌جا حاضر است ثابت نمی‌شود زیرا فقط برسر اموات حاضر میشود نه همه‌جاگرچه همین نیز مدرك عقلی ونقلی ندارد .

دلیل دوم برنفی ولایت تکوینی

توحید افعالی است

باید دانست که توحید برچهار قسم است‌که انکارهریك موجب شرکست : توحید ذاتی ، توحید صفاتی، توحیدعبادی ، توحید افعالی .

توحید افعالی آنست‌که غیر خدا نمی‌تواند کارخداکند و صفات وافعال او را مخلوق ندارد ، یکی از صفات خاصهٔ او قیمومیت وولایت او است برتمام اشیاء چنانچه درقرآن‌فرموده هوالحی‌القیوم و دردعای جوشن میخوانی یامن کل شیئی‌قائم‌به درسورهٔ رعد آیهٔ ۳۳ هوقائم علی کل نفس و قیوم و ولی اشیاء باید محیط براشیاء و همه‌جا ولامکان وهمیشه زنده وپاینده‌باشد

نه آنکه بمیرد واین‌صفات مختص بخدا است ورسول و امام چنین صفاتی ندارند چنانچه خدا برسول خود فرموده انك‌میت یعنی محققا تو می‌میری، ولی‌ومدبر اشیاء باید چرت وخواب وغفلت نداشته باشد واین مخصوص حقتعالی است رسول و امام چرت وخواب وخستگی وغفلت دارنـد طبق آیـات قرآن که فرموده ماانزلناعلیك القرآن‌لتشقی‌وان کنت من‌قبله‌لمن‌الغافلین وآیات دیگر وسرپرستی وولایت جهان سزاوار خدائی‌است که ازعرش تا زیرفرش ازکهکشانها تا حیوانات ذره بینی همه در زیرتوجه او باشدو آنی غفلت ندارد چنانچه خـود در سورهٔ مؤمنون آیهٔ ۱۷ فرموده و ماکنا عن‌الخلق غافلین یعنـی ما از خلق غفلت نداریم وولایت و قیمومیت جهانـرا اختصاص بخود داده ودرقرآن فرموده بامره قامت‌السموات والارض‌بیده‌ملکوت کل‌شیئی‌که تقدیم بامره وبیده دلالت برحصر میکند .

پس‌ولایت وقیمومیت مخصوص اوست واگر نسبت‌بمخلوق بدهیم مخالف قرآن وثانیاً مخالف عقل‌است که مخلوق محدود محاطی‌را محیط بکل‌شیئی نموده‌ایم محال است مخلوقی شریك خالق باشد در صفات و محال است‌که محاطی محیط شود و یـا محتاج بمکانی‌لامکان‌گردد یا غیرمجردی مجرد شود و یا ممکن الوجودی واجب‌الوجود شود .

اشکال و جواب آن

اگر بگوئی رسول وامام خزنهٔ علم خدایند وچون خزنهٔ علم خدایند باید بهمه چیز عالم و همه‌جا حاضر و مدیر باشند جواب آنستکه مقصود از خزنهٔ علم خدا چیست اگر شما علم و قدرت خدا راعین ذات اومیدانید پس ذات خدا که درخزینه و

محدود نیست ومظروف در خزینه نمی‌شود .

پس اولاً بدانید علم رسول و یاامام آن حالت نورانیت وکاشفیتی استکه خدا بایشان عنایت کرده ومعلوماتی نزد ایشان مکشوفست و چون این علم از وحی الهی است و مانند علوم بشری‌مخلوط باوهام نیست، خدا برای مزید شرافت آنرا نسبت بخود داده مانند شهرالله وروح‌الله وبیت‌الله است. وامام‌که فرمود نحن خزنة علم‌الله » مقصود آنست که این علم وحی خاص ما و فقط نزد ما است ونزد فلاسفهٔ بشری نیست چنانچه خدا برسول خود فرموده وما اوتیتم من‌العلم الاقلیلا پس علم ایشان علم‌وحی و ازعطای الهی است وعلم ذاتی حق نیست وخدا استکه ذاتاً بهمه‌چیز دانا است وغیر اورا نتوان قیاس باو نمود .

البته رسول وامام علومی که محل احتیاج بشراست باید بداند بتوسط فضل الهی اما نه اینکه علم ذاتی خدا را تجزیه کرده ویك جزء آنرا برسول ویا امام داده زیرا علم‌خدا قابل تجزیه‌نیست‌بآن عوامیکه‌می‌گوید خدا علم‌خودرا بعلی‌علیه‌السلام داده بگو برود گلشن قدس را بخواند :

نداده علم خود را برامامی — بود ذاتی مگو بیجا کلامی
اگر گوئی خزینه درامام‌است — بگویم آن‌خزینه‌بین کدام‌است
عطای حق که ازالاقلیل است — نه علم ذاتی رب جلیل است
که‌آن علم ازعطا وما خلق شد — زتشریف ارچه‌منسوب بحق‌شد
چه روح‌الله و ثارالله باشد — چه بیت‌الله و شهرالله باشد

مامطالب را ساده وهمه‌کس فهم نوشته‌ایم متأسفانه دراین زمان هرکس مشکل‌بافی کند واگرچه خودش نفهمد، میگویند عالم است، ثانیاً هرکس بچیزی عالم شد لازم نیست قیوم وولی وحاضردرآن‌باشد مثلا بنده بتمام کوچه‌ها وخیابان شهری‌عالم

حال میتوان گفت که من ولي وقيم ومدير آنجايم ، البته خیر، پس امام خزینهٔ علم باشد لازم نیست مدیر وقیوم همه باشد .

دلیل سوم - برنفی ولایت تکوینی

آنکه اگر رسول و امام بر هرچیزی ولایت دارد چرا دفع شر ازخود نمی‌کردند وبا دعا ازخدا میخواستنددفع آنرا، رسول‌خدا مأمورشده‌درقرآن بگوید لوکنت‌اعلم‌الغیب‌لاستکثرت من‌الخیر وما مسنی‌السوء یعنی‌اگرمن غیب میدانستم‌خیر بسیاری برای خود میاندوختم وبدیرا ازخود رد می‌کردم یعنی اگردر جنگ احد میدانستم سنگ میخورد به‌پیشانیم سرخودرا بچپ و راست حرکت میدادم که سنگ برمن نخورد .

علی(ع) ازدرد چشم‌مینالد دردعای کمیل دفع‌شررا ازخدا می‌خواهد وعرض می‌کند واکفنی‌شرالجن والانس‌من‌اعدائی‌ومن ارادنی‌بسوء فارده وچرا خودِاومی‌گوید اموری‌بدست من‌نیست جزدعا و می‌گوید اغفر لمن لایملك الاالدعاء و چرا می‌گوید اناالعبدالضعیف الذلیل‌المسکین لایملك لنفسه شیئاً ، البته مطلب بسیارروشن‌استاماکسی‌که‌نادانست‌خیال می‌کندحضرت‌اباالفضل مانند خدا لامکان و حاضر فی‌کل مکانست و برای‌گدائی درب خانهٔ مرا میزند ومی‌گوید یااباالفضل یاباب‌الحوائج دررا باز کردم وگفتم‌آقاجان‌خدارا بخوان‌بحق‌ابالفضل(ع)اینجا حضرت ابوالفضل نیست این خانه متعلق بسیدابوالفضل ابن‌الرضا است .

این گدا خیال کرده هربشری لامکانست و لذا می‌گوید یاحسین‌حاجت‌مرا بده‌خیال می‌کند الآن‌امام(ع) جلواوایستاده وفوری قاضی حاجات او می‌شود نمیداند خدا قاضی‌الحاجاتست ولامکان، مختصرآنکه هربشری را شریك درصفات خداوهمکار

خدا میدانند خدا را که ندیده خدای خیالی تراشیده صحیح است که امام علیه‌السلام و حضرت عباس(ع) مقام عظیمی دارند ولی‌خدا فرموده لاتدع مع‌الله احداً یعنی احدیرا جز خدا نخوان دعا عبادتست وبرای غیرخدا جائز نیست .

دلیل چهارم بر نفی ولایت تکوینی

آنکه اگر رسول و امام ولایت برتمام اشیـا دارند باید در و دیوار و شمشیر و نیزه بدون اجازهٔ اوکار نکنند. پس‌اگر شمشیری ببدن امام فرورفت و یا سنگی ببدن رسول خدا خورد باذن خودشان بوده پس بایشان ظلمی نشده خود بخود صدمه وارد کرده‌اند شما را بخدا عاقلی مانند اهل غلوچنین‌مزخرفاتی میبافد اگر چنین است پس ملائکهٔ حفظه نمی‌خواهند پس چرا درتوحید صدوق روایت کرده که درصفین بعلی(ع) گفتند خود را ازشرمعویه حفظ‌کن فرمود هرکسی‌را فرشتگانی‌است که‌اورا حفظ می کنند از اینکه در چاهی افتد یا دیواری بر او ساقط گردد یا سوئی باو برسد وچون اجل او برسد او را رها کنند چنانچه در جلد سوم بحار ص ۳۳ ذکرشده ازتمام اینها معلوم می‌شودکه رسول وامام ولایت تکوینی ندارند ومحتاج بملائکهٔ حفظه می‌باشند .

ادلهٔ دیگر بر نفی ولایت تکوینی رسول و امام (ع)

دلیل پنجم آنکه امور تکوینی اگر با رسول و امام است چراکفاراز رسول خدا توقع امورتکوینی‌کردند اوجواب داد این‌ها با من نیست درسورهٔ اسری آیهٔ ۹۰ ذکرشده .

دلیل ششم آنکه درصدراسلام سخن از ولایت تشریعی بود و ولایتی که ازعلی(ع) غصب کردند وابوبکر متصدی آن شد چه بود علی(ع) که دست فاطمه را می‌گرفت وشبانه‌درخانهٔ مهاجر وانصار میبرد تااینکه ولایت و زمامداری خودرا تثبیت واسترداد کند چه بود آیا ابوبکر ولایت تکوینی برتمام‌جهانرا غصب کرده ومدیر جهانشده بود یا خیر همان ولایت برمسلمین وزمامداری تشریعی را گرفته بود مسلم است که نزاع وسخن‌در ولایت تکوینی نبوده ، پس از قرنهـا غلاة پیدا شدند و ادعای ولایت تکوینی برای امام نمودند .

مثلا شیعه می‌گوید شرط زعامت وزمامداری و ولایت بر مردم نص رسول خدا و علم و عصمت است اما سنیان‌هیچ شرطی برای آن قائل نیستند و بهر کس متصدی امور شد ولی امور و اولوا الامر می‌گویند چنانچه مولوی که خود سنی اشعریست‌در مثنوی می‌گوید هر مرشدی درهر زمان باشد ولی امراست ولو ازنسل عمر باشد .

پس بهر دوری ولیی قائم است
تا قیامت آزمایش دائم است
پس‌امام حی‌قائم آن ولی است
خواه‌ازنسل‌عمر خواه‌ازعلی‌است

دلیل‌هفتم آنکه خدایتعالی بعث نموده انبیا و اوصیا را برای ارشاد و هدایت مردم باحکام الهی نه بـرای اداره و سرپرستی جهان، ایشانرا فرستادند برای آن‌که مردم نگویند چرا برای ما هادی نفرستادی چنانچه درقرآن نیز همین دلیل عقلی‌رابیان‌کرده درآخر سورهٔطه گوید : لقالوا ربنا لولاارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتك من‌قبل ان‌نذل ونخزی.

پس وظیفهٔ تمام انبیا واوصیا هدایت وزمامداری مردم است فقط ودراین جهت پیغمبر اسلام با سایر انبیا فرقی ندارد وهر کس فرقی بگذارد برخلاف قرآن واخبار و عقل رفته وبیدین است زیرا قرآن درسورهٔ بقره آیهٔ ۲۸۵ فرموده والمؤمنون کل آمن بالله وملئکته ورسله لانفرق بین احد من رسله یعنی مؤمنین همه ایماندارند بآنچه ازپروردگارشان نازل شد وبخدا وملائکهٔ او وکتب و رسولان او ایماندارند و ما فرقی نمی گذاریم بین هیچ کدام ازرسولان خدا ، اگر بخاتم الانبیا وحی شده برسولان دیگر نیز وحی شده چنانچه درسورهٔ نساء آیهٔ ۱۶۱ فرموده انا اوحینا الیك کما اوحینا الی نوح والنبیین من بعده یعنی ما وحی کردیم بسوی تو چنانچه وحی کردیم بنوح وسایر انبیا و اگرچه پیغمبر اسلام افضل انبیا است .

چنانچه سایر انبیا را مدیر جهان وحاضر فی کل مکان و مجرای قضا وقدر خدای سبحان نمی دانید رسول وامام اسلام را نیز ندانید عجب این است که اهل غلو گویا منکر قرآنند قرآن می گوید قل لااقول لکم عندی خزائن الله و لااعلم الغیب و لااقول لکم انی ملك ان اتبع الامایوحی الی یعنی بگومن نمی گویم خزائن خدا نزد من وبدست من است ومن غیب نمیدانم و نمیگویم من فرشته ام پیروی نمی کنم مگر آنچه بسوی من وحی شود .

بنابراین آیه خزائن جهان باختیار اونیست وغیب نمیداند مگر بمقدار ازغیبی که باو وحی شود پس چگونه برچیزهائی که نمیداند وباختیار او نیست ولایت دارد .

دلیل هشتم ــ اینکه آیا خدا خود برای ولایت و سرپرستی جهان کافی است واگر کافی نیست پس ولی منصوب او کافی نخواهد بود زیرا خدای غیر کافی نتواند نصب کافی نماید

خدا برای ادارهٔ جهان محتاج بغیر نیست خدای مجرد از مکان حاضر فی کل مکان اگر کافی نباشد چگونه بشر محدود کافی خواهد بود .

دلیل نهم ـ صریح آیات قرآنستکه رسول خدادرزمان انبیاء گذشته نبوده وکسیکه خود نبوده چگونه ولی‌ومدیرجهان بوده است چنانچه سورهٔ قصص آیهٔ ۴۵ فرموده وماکنت بجانب الطور اذنا دنیا الی‌موسی یعنی تونبودی هنگامی که ما موسی‌را درطور نداکردیم وآیات دیگر که صریحاً می‌گوید تو درزمان انبیا نبودی .

دلیل دهم ـ آیهٔ ۳۹سورهٔ فاطر ـ ان‌الله یمسك‌السموات والارض ان‌تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من‌احد من‌بعده‌یعنی بتحقیق خدا نگه میدارد آسمانها وزمین را ازاین‌که زائل ویا ازمقر خود منحرف شوند واگرزائل یا منحرف شوند ، احدی جز خدا نتواند آنها را نگهدارد .

دلیل یازدهم ـ اگرولایت و سرپرستی جهسان با غیر خداباشد تعطیل واهمال در افعال‌حق‌لازم میاید وآیات‌وروایات متواتر است که وجود حق معطل‌ومهمل‌نیست وکل‌یوم هوفی‌شان ولایشغله فعل عن‌فعل‌وکسی که قائل‌بتعطیل شود کافراست مطابق نص‌اخبار صحیحه .

دلیل دوازدهم ـ آن‌که ولایت و زعامت بـرجهان خدائیرا سزااست‌که دارای تمام صفات‌کمالیه و منزه از صفات نقص‌باشدوکسی که چنین‌نباشد محال است چنین ولایت‌مطلقه‌ایرا واجد باشد باضافه بردلیل عقل قرآن در سورهٔ شوری آیـهٔ ۸ فرموده‌ام اتخذوا من‌دونه اولیاء فالله هوالولی وهویحیی‌الموتی و هوعلی‌کل شیئی قدیر در این آیه جملهٔ فالله هوالولی دارای

ضمیر فصل است وضمیر فصل دلالت برحصر دارد وفاء فالله دلالت برتعلیل دارد ، پس‌معنی‌چنین می‌شود .

آیا غیر خدا را اولیا وسرپرستان خودگرفتند ونباید بگیرند زیرا ولایت وسرپرستی منحصر بآن خدائی‌است که نفع وضرر با اوست واو دارای صفات کمالیه و فاقد نقص است از آنجمله مرده‌ها را زنده می کند وبرهرچیزی قادر وتواناست یعنی‌آن‌که چنین اوصافی ندارد ولایت برای اونزیبد .

مامطلب تازه‌ای نیاورده‌ایم

ممکن‌است مطالب این‌کتاب بنظر بعضی تازه‌ای باشداما باید بدانند ماچیزتازه‌ای نگفته‌ایم بلکه برای روشن‌شدن افکار ودفع خرافات اهل‌غلو ، اقتدا بعلماء بزرگ گذشته نموده‌ایم که این‌مطالبرا نوشته‌اند ازآنجمله شیخ طبرسی در تفسیرش و صاحب‌کفایةالموحدین درکفایه‌وشیخ‌جعفر استرآبادی‌درکتابش وشیخ صدوق و مرحوم مجلسی و سید علی بحرالعلوم درکتاب برهان قاطع خود ص ۴۳۵ج ۲ می‌نویسد، کسی‌که معتقدباشد که ائمه خالق ورازق و محیی و ممیت می‌باشند باذن و م دد و مشیت خدا ، چنین‌کس کافر است و شیخ حرعاملی درجلد هفتم اثبات‌الهداة باب نفی‌الغلو تمام مطالب مارا بیان‌کرده .

علامهٔ مجلسی درص۳۴۶ جلد ۲۵ بحار چاپ جدید می‌گوید : قول‌باین‌که رسول وامام شریك خدایند درمعبودیت ویا درخلق ورزق وقول باینکه ایشان بدون وحی والهام،غیبی بدانند وقول باین‌که ائمه چون پیمبرانند تماما کفر والحاد و خروج از دین‌است وقول باینکه ازطرف خدا رزق وخلق و تربیت واماته واحیا بایشان واگذار شده باشد باین معنی‌که ایشان فاعل این‌امورباشند این‌نیز کفر صریح‌است وقول‌باین‌که

فاعل این‌کارها خدا باشد مقارن اراده و مشیت ایشان اگر چه دلیل عقلی معارض آن نباشد لیکن مخالف ظاهر بلکه مخالف صریح اخبار است باضافه این‌قول بمالایعلم وقول بدون مدرکست (وقول بمالایعلم موجب دخول درنارخواهد بود) و درص۳۴۸ می‌گوید : اماآن اخباریکه وارد شده درنزول ملئکه وروح که مأمور بهرامرند درشب قدر برای سلام ، پس نزول آنها برای این‌نیست که ائمه‌مدخلیت داموری داشته‌باشند وبرای‌این‌نیست که خدا بخواهد با ایشان مشورت‌کند بلکه له‌الخلق و الامـر حق خلق و امر فقط برای خدا است واین نزول ملك نمیباشد مگرتشریفاتی برای احترام رسول وامام و یا اعـلام آنان تـا آخرکلامه ره ودر مرآت العقول علامهٔ مجلسی ص۱۹۱ ولایت تکوینی را نفی نموده از رسول وامام (ع) .

پس‌فرق نمی‌کند چه مستقلا ائمه را خالق و مدیرجهان بدانند وچه باذن ومدد خدا آنانرا خالق ومدیر بدانند درهر دوصورت شرکست زیرا ذیلا بیان خواهد شدکه هردوقسم‌باطل ومخالف توحید است اما چون اکثرملت ما غرق غلووخرافاتند ممکن است ازمطالب این‌کتاب عصبانی شوند اما اگربعقل‌خود که حجت است رجوع‌کنند وعصبیت جاهلانه را کنار گذارند می‌فهمندکه ما خیرخواهی کرده وایشان را ازشرك‌نجات‌داده‌ایم ولایت تکوینی غیرخدا چه طولا باشد چه عرضاً چه استقـلالی وچه غیراستقلالی باطل است .

ولایت‌تکوینی‌غیرمستقل‌نیز باطل‌است

شیخیه چنانچه اسکوئی دراحقاق‌الحق و سایـر رؤسای ایشان نوشته‌اند که اگررسول‌وامام درخلقت واداره امورجهان مستقل باشند شرکست واما اگر مستقل‌نباشند و بامر واراده و

اذن ومدد خدا ، خلق ورزق و امور جهانرا متکفل باشند چه اشکالی دارد .

جواب آنستکه اولا ـ مدرك و دلیلی براین فرض شما از شرع نداریم وهر گفتاری مدرك می‌خواهد ومدیر بودن غیرخدا برای‌جهان چه بنحواستقلال وچه‌غیراستقلال مدرکی ندارد.

ثانیاً ـ مدارك اسلام چنانچه آیات وروایات آن بیانشد دلالت بربطلان آن دارد .

ثالثاً ـ خدا درهمه جا می گوید الله خالق کل‌شیئی ورب کل‌شیئی وبیده ملکوت کل شیئی و مدیریت و ولایت جهانـرا منحصراً بخود نسبت داده ویکجا نفرمود رسولنا مدیر کل‌شیئی ویا الامام مدیرالعالم بامرنا .

رابعاً ـ می گوئیم رسول و امام چگونه مدیر و یا خالقند با اسباب ویابی‌اسباب اگربگوئی با اسباب می‌گوئیم خداخود که موجداسبابست مگرعاجز و یا خسته شده چرا خودش بـا اسباب جهانرا اداره نکند که دیگری بنماید آیا رسول وامام اسباب ادارهٔ جهانرا دارند و خدا ندارد یا رسول وامام خسته نشده‌اند اماخدا خود خسته شده، واگربگوئی رسول‌وامام‌بدون اسباب جهانراﺍداره می کنند می گوئیم‌رسول‌وامامیکه‌دارای‌مکان ومحدودند ودرهرمکان نیستند چگونه بی‌اسباب اداره می‌کنند باضافه خوب بود رسول خدا یکمرتبه بدون اسباب جنگ‌برود ویابدون اسباب غذا تهیه‌کند تا ما مطلب شمارا باورکنم .

باضافه بشریکه محدود ومحتاج ودارای مکانست‌چگونه می‌تواند جهانرا اداره‌کند اما خداکه محدود نیست وبهمه‌چیز احاطه دارد چرا خود اینکار نکند، واگربگوئی خود رسول و امام اسباب وابزار کار خدایند برای خلق و اداره ، می گوئیم

اسباب وابزار اراده وشعور ندارد آیا رسول وامام مانند اسباب بی‌اراده و بی‌شعورند .

پس اگر بی‌شعور و بی اراده باشند ، نباید خلق و ادارهٔ جهانرا بایشان نسبت‌داد زیرا فعل‌را بفاعل‌مختار بااراده نسبت می‌دهند نه بابزار وآلات مثلانمی گویند تیشه‌ورنده درب ساخت بلکه می‌گویند استادنجار درب‌ساخته واگر بگوئی‌رسول وامام باشعور واختیارند ومدیر جهان ، جواب تواین استکه فاعل با اراده و شعور هر فعل او منسوب بخودش می‌باشد نه بمسبب‌الاسباب وفاعل با اراده و اختیار خود مستقل‌درفعل‌است پس‌چرا می‌گوئی ولایت غیرمستقل دارند و چرا ایشانرا فاعل غیرمستقل میدانی حال باید دانست که رسول وامام چون‌بااراده واختیارند اگرخلق کنند ویا مدیر باشند فاعل مستقلند نه مانند ابزار ولذا درمقابل خالق متعال خالق مستقلی قائل شده‌ای و بشرك افتاده‌ای .

توقیع امام زمان علیه‌الصلوة والسلام

خامساً درص۲۵۹ هفتم بحار و احتجاج طبرسی روایت کرده‌اند که درغیبت صغری درهمین‌مسئله شیعیان‌اختلاف کردند که آیا خدایتعالی رزق وخلق وادارهٔ جهانرا بائمه داده یاخیر عده‌ای گفتند این‌محال است زیرا برخلق اجسام وجواهر قادر نیست جز خدای عزوجل ، عدهٔ دیگر گفتند بلکه خدا چنین قدرتی بائمه داده که بقدرت ومدد او بتوانند ایجادکنند و رزق بدهند پس نزاع‌ایشان بالاگرفت .

یکی ازایشان گفت چرابنایب خاص امام عصر(ع)محمد بن‌عثمان رجوع نمی‌کنید وازاو سئوال نمی‌نمائید تا برای شما روشن کند زیرا او دسترس باامامزمان‌دارد ، پس‌جماعت شیعه

راضی شدند و بمحمدبن عثمان رجوع کرده ومسئله را نوشتند و بناحیهٔ مقدسه دادند .

پس توقیعی ازامام (ع) صادر شد که «ان‌الله خلق‌الاجسام‌و قسم‌الارزاق لانه لیس بجسم و لاحال فی‌جسم لیس کمثله شیئی و هوالسمیع البصیر فاما الائمة فانهم یسألون الله تعالی فیخلق ، یعنی بتحقیق خدا نه جسم است و نه حال‌درجسم (یعنی کسیکه خود جسم محدود یا حال‌درجسم باشد نتوانند خالق‌ورزاق‌باشد نیست مانند خدا چیزی اوست شنوا وبینا ، اما ائمه پس‌ازخدا سئوال‌می‌کنند وخدا خلق می‌کند ورزق می‌دهد .

سادساً محالست محدودی که دارای مکان‌معین‌است نگهبان ویا مدیر وولی‌تمام جهان باشد و قدرت خدا بـرمحال تعلـق نمی‌گیردو نمی‌توان‌گفت بقدرت خدا چنین‌شده ، غالیان‌میگویند خدا قادر استکه قدرتی بمورچهٔ بدهد که آن مورچه جهانـرا اداره کند وهمه جا حاضر باشد .

پس چه‌مانعی‌استکه ببشر چنین‌قدرتی بدهدجواب آنستکه اولا این‌محالست که موجود محدودی نا محدود شود یا محاطی محیط گردد ویا لامکانی ذومکان شود مورچه باشد یابشر، صغیر باشد یاکبیر صفات امکانی محال‌است تبدیل بصفات واجبی گردد وچون محال است قدرت خدا بآن تعلق نمی‌گیرد .

ثانیاً ـ بحث ما یکمرتبه درامکان وعدم امکانست ومرتبهٔ دیگر دروقوع که اگرفرضاً ممکن شد این‌کاررا خداکـرده یا خیر مورچه ایرا مدیر عالم امکان نموده یا خیـر واگر خـدا بمورچهٔ چنین‌قدرتی‌داده مدرک آن‌کجا است درحالی‌که‌مدرکی ندارد بهرحال کسی‌که می‌خواهد برای رسول وامام‌مقام ربوبی و ولایت تکوینی بتراشد ، خوبست اول برود خدا را با صفات

ثبوتیه وسلبیه بشناسد وبین‌خالق و مخلوق فرقی قائل شود واز عقل که حجت الهی است پیروی کند .

سپس برسول وامام بپردازد و در راه توحید انحراف نیاورد بسیار تعجب است ازمردمی‌که اگر رسول خدا بود بااو جنگ می‌کردند وفعلا باوامر خدای او اعتنا ندارند اکنون‌که نیست اورا همه‌کارهٔ جهان وشریك خدای سبحان میدانند در کارها، مردمیکه اگرامام زمان‌ظاهرشود با او مخالفت خواهند کرد وشاید اورا بکشند وفعلا حق اورا غصب‌کرده‌اند اما چون حاضرنیست همه عاشق روی ندیدهٔ او وشیدا وفدائی اویند و او را حیوة‌بخش‌روزگاروثانی پروردگار می‌دانند آنهم بدون‌دلیل ویابدلیلهای پوچی ما دلیلها و شبهاتی‌که برای خودشان ذکر کرده‌اند می‌آوریم وبقضاوت خواننده می‌گذاریم .

ادلهٔ غالیان بر ولایت تکوینی. اول قیاس

غالیان یعنی اهل‌غلو می‌گویند چگونه عزرائیل‌قبض‌روح همه میکند واسرافیل ارواحرا میدمد و چگونه‌خورشیدمنظومهٔ شمسی را اداره میکند وچگونه ملائکه دررحم مادر برای طفل خلاق‌صورتند ، همین‌طور پیغمبر و امام‌که مقام بالاتری دارند مانند آنها خلاق و ولی ومدیر جهان باشند چگونه کار ملك و خورشید شرك نیست این‌هم شرك نباشد .

جواب آنستکه عزرائیل خود بتنهائی قبض همهٔ ارواح نمی‌کند بلکه اعوان وزیردستانی از ملك دارد وهم چنین است اسرافیل‌برخلاف رسول‌خدا ویا امام‌که یکنفر است .

ثانیاً قیاس درفروع دین‌باطل‌است چه برسد باصول دین واین‌مسئله ازاصول‌دین است .

ثالثاً باید دلیلی ازشرع برسد برصحت این‌مطلب که‌امام مانند فلان ملك همه‌کارهٔ جهانست ، علاوه براین‌که دلیلی‌نیست صدها دلیل بربطلان‌آن وارد شده چنانچه ذکر شد مثلا شما می‌گوئید چون بفلان ملك فلان‌کار تفویض شده پس‌برسول‌وامام نیز کارخلق ورزق تفویض شده اما خود امام ششم میفرماید والله مافوض‌الینا امرالخلق والرزق ومن‌قال بالتفویض فهو مشرك یعنی‌بخدا قسم امر خلق ورزق بما واگذارنشده و کسی که‌بگوید واگذارشده مشرکست ، آیا شما میل‌دارید برای اظهار ارادت بامام مشرك شوید و مشرکین‌دائما درعذاب جهنم میباشند ماکه میل‌نداریم باضافه ماآن همه دلیل شرعی ذکر کردیم که امور تکوینی برسول وامام واگذارنشده شما اخبار و آیاترا درسوم وهفتم بحار ملاحظه فرمائید .

رابعاً قیاس ملك وخورشید با رسول وامام (ع) قیاس‌مع الفارق است وقیاس مع‌الفارقرا همه باطل میدانند زیرا ملك و خورشید با رسول‌وامام فرق دارد ملئکه میلیاردها افرادندولی رسول وامام(ع) درهرزمانی یکنفر است خورشید درعالم‌تکوین مانند آلات واسبابست وآلت وسبب چون اراده واختیاری‌ندارد فعل او منسوب بمسبب الاسبابست که خدا باشد مانند اره وتیشه که اسباب ساختن درب و منبر است و اگر دری ساخته شد می‌گویند مسبب آن‌که نجار باشد ساخته نه‌اره وتیشه وهمچنین اگرخورشید گرم‌کند میگویند خداگرم کرده و اما عزرائیل چون بامرخدا قبض‌روح می‌کند خدا میفرماید الله یتوفی‌الانفس حین موتها و در دعای جوشن فرموده لایحیی الموتی الاهو بخلاف رسول وامام که مأمور باین‌کارها نیست و رسول و امام چون صاحب اراده واختیار واستقلال میباشند واگر کاری‌کنند

گفته نمیشود خدا کرده ، منسوب بخود ایشانست زیرا بشر فاعل مختار است .

مثلا اگر رسول خدا غذا خورد نمی گویند خدا خورده خورشید مسخر پروردگار ومضطر وناچار درکار است وآثاراو منسوب بمسخر کنندهٔ اویعنی خدا است .

چنانچه اگر بهار گلها برویاند می گویند الله انبت‌البقل‌در اینصورت اگررسول وامام‌خلقی‌کنند خود ایشان خلق‌کرده‌اند نه خدا ودرمقابل‌خدا موجد وخالق‌دیگری باشند واین‌شرکست اما درخورشید وملك‌مأمور،شرك نمیشود ازمیان تمام‌موجودات فقط بشرمظهر اراده و اختیار است وفقط اورا این افتخار است ونباید بشر با اراده واختیاررا قیاس بموجود بی‌اراده وشعوری بنمائید .

خامساً خدا هرملکی را مأمور کاری قرار داده‌که ملك دیگر نتواند آنرا انجام دهد پس‌بهر ملکی تمام کارها واگذار نشده تا شما رسول خدا را بآن قیاس‌کنید پس‌ما درمقابل قیاس شمامی‌توانیم قیاس‌کنیم برای بطلان سخن‌شما و میگوئیم‌چگونه جبرائیل مأمور ارزاق نیست و نمیتواند متکفل آن شود همین طور رسول وامام نیز نتواند شما می گوئید چون بفلان ملك‌فلان کار واگذار شده بامام نیز می‌شود واگذار شود .

ما می گوئیم چون بفلان ملك فلان‌کار واگذار نشده پس بامام واگذار نمی‌شود بهرحال ما تقصیر نداریم خدا بعضی از ملئکه را مأمور کارهائی نموده‌که سایر ملئکه وانبیا را مأمور آن قرار نداده در آن ملك دلیلی داریم ، که مأمور فلان کار است ولی دررسول(ص) وملئکهٔ دیگر دلیلی‌نداریم ،شما بعنوان وکیل مدافع رسول ویا امام (ع) بروید بخدا اشکال کنید که

چرا نفرمودی رسول من‌مأمور ارزاق‌ویا مدیرجهانست، اینجا خردمندان می‌فهمند که شما رسول و امامرا قیاس به خورشید کرده ومیخواهید حضرت رسول وامامرا بالا برید ولی‌درواقع توهین کرده‌اید زیرا بشر با اراده‌واختیاریرا باموجود بی‌شعوری قیاس نموده‌اید چگونه اهل‌غلو رسول خدا را ندانسته تحقیر می‌کنند اگر بگوئی بقول شما فعل رسول خدا منسوب بخدا نیست .

پس‌چگونه خدایتعالی‌فعل رسول خود را بخود نسبت‌داده وفرموده ومارمیت اذرمیت ولکن‌الله رمی، جواب آنستکه رمی دراین‌آیه معجزه بوده وکار معمولی نبوده ومعجزه کارحضرت رسول نیست بلکه کار خدا است ولذا دراینجا رمی‌را ازپیغمبر سلب کرده و بخود نسبت داده بلی‌کارهای معمولی رسول خدارا بخدا نسبت نداده واما اینکه معجزه کار خدا است نه کار انبیا و اوصیا بهمین زودی در دلیل ششم غالیان ذکرخواهد شد .

بعضی‌ازغالیان عوام ، پیغمبروامامرا قیاس بحضرت‌عیسی میکنند ومی‌گویند چنانچه عیسی‌خلق‌کرد وزنده نمود وشفاداد باذن‌الله چه مانعی داردکه پیغمبر اسلام وائمه نیز خلق‌کنند و ورزق بدهند باذن‌الله جواب آنستکه عیسی خلق روح نکرده و زنده ننموده باذن‌الله، بلکه خدا زنده‌کرد وحیوة داد وحضرت عیسی صنعتی نموده ما آیه‌ای‌که راجع باین موضوع است ذکر می‌کنیم تا مطلب روشن شود . مدرك ما تفسیرشیخ طوسی و مفسرین شیعه میباشد .

سورهٔ مائده آیه ۱۱۰ فرموده واذتخلق من‌الطین کهیئة الطیر باذنی تاآنجاکه فرموده واذتخرج الموتی باذنی یعنی ای عیسی یادآور هنگامی‌که از گل چون‌شکل مرغ می‌ساختی

پس باراده من مرغ می‌شد و هنگامیکـه مرده را بیرون می‌آوردی باراده من ، اینجا میفرماید ای‌عیسی تواز گل شکل مرغ می‌ساختی وهر کسی می‌تواند شکل مرغ بسازد واین غیر ازخلق ازعدم وایجاد لامن شیئی می‌باشدکه مخصوص‌پروردگار است وبحث ما درخلق ازعدم است وعیسی اینکار نکرده تا شما پیغمبر اسلام وامامرا قیاس باوکنید بلکه عیسی صنعتی کرده و ومجسمهٔ مرغی‌ساخته ودرآیه‌لفظ تخلق مجاز است بمعنی تصنع می‌باشد وهم چنین‌است تخرج‌الموتی غیراز تحیی‌الموتی‌میباشد دلیل‌ما تفاسیر شیخ طوسی وعلامهٔ مجلسی و روایات ائمه (ع) وخارق‌العاده بودنش‌همین استکه با نبودن اجزا وعروق‌واوتار متعارفی یکمرتبه مرغ میشد ما قبول داریم‌کار فوق‌العاده بوده اما سخن‌ما دراین‌استکه روحرا خدا ایجادکرد درآن مرغ یا عیسی مادلائل خودرا می‌آوریم .

دلیل‌ما براینکه خالق روح مرغ خدا بوده

مثلا درآیهٔ ۴۷ سورهٔ مریم‌که جبرئیل ممثل شد و مانند دمیدن حضرت عیسی دمید دروجود حضرت مریم و مژدهٔ پسر بحضرت مریم داد .

حضرت مریم گفت «رب انی یکون لی ولد ولم یمسسنی بشر» خدایا چگونه برایم فرزند آید وحال‌آنکه بشری مرامس نکرده خدا فرموده «قال کذلك‌الله یخلق‌مایشاء یعنی‌گفت چنین خلق‌می‌کند خدا آنچه بخواهد پس‌بصریح‌آیه خالق‌روح‌درمریم جبرئیل نبود بلکه خدا بود با این‌که جبرئیل دمیده بود قصهٔ حضرت‌عیسی‌ومرغ نیز چنین است که حضرت دمید . اما خالق وموجد روح حیوانی خدا بود ولذا خدا نفرمود ای‌عیسی انت

مکون الطیر ویا انت خالق روح‌الطیر بلکه فرمود فتکون‌طیرا باذن‌الله که تکون مفرد مؤنث است ضمیرهی در آن برمیگردد بهیئت‌الطیر پس‌معنی چنین میشود مرغ‌شدنش بخلق‌خدا و بامر وارادهٔ اوبودآنچه ما بیان‌کردیم تمام مفسرین گفته‌اندمامدرك میدهیم بروید نظرکنید درتفسیر مقتنیات‌الدرج۲

درص۱۱۴ می‌گوید فالخلق حقیقةلله تعالی‌ظاهر علی‌یده کماان‌النفخ فی‌مریم‌کان من‌جبرئیل والخلق‌من‌الله یعنی خلق روح‌مرغ‌حقیقة ازخدایتعالی است بدست‌عیسی ظاهرشده‌چنانچه نفخ درمریم ازجبرئیل بود ولی‌خلق روح از خدا بوده و در جملهٔ یحیی‌الموتی باذنی می‌گوید وذکر الاذن فی‌هذه الافاعیل علی‌معنی اضافة حقیقة الی‌الله کقوله و ماکان لنفس ان‌تموت الا باذن‌الله یعنی الابخلق‌الله الموت فیها یعنی خدا ذکرکرده‌کلمهٔ باذنرا دراین‌کارهای عیسی‌باین معنی‌که این‌کارهاحقیقةازخدا است ماننداًنکه خدا فرمود هیچ‌کس‌نمی‌میرد جزباذن‌خدایعنی مکربخلق کردن‌خدا موت را درآن پس‌اذن دراین آیات‌بمعنی خلق و ارادهٔ خدا است پس معنی فتکون طیرا باذن‌الله چنین میشود که مرغ شدنش بخلق‌خدا بود .

درتفسیر مرحوم شیخ‌الطائفه شیخ طوسی می‌گوید (وبین بقوله فیکون طیرا باذنی انه اذا نفخ‌المسیح فیها قلبهاالله لحما ودماً وخلق فیها الحیاة فصارت طائرا باذن‌الله و ارادته لابفعل المسیح یعنی خدا بیان نمود بقول‌خودکه فرموده فیکون طیرا باذنی‌که چون مسیح درآن‌گل دمید خدا آنرا بگوشت و خون برگردانید وخدا درآن خلق حیوة وروح نمود پس‌پرنده‌ای‌شد بفرمان‌خدا نه‌بعمل‌مسیح،ای‌خوانندهٔ‌عزیز ببین‌صریحاً‌شیخ‌طوسی آنچه‌ما گفته‌ایم‌فرموده‌بازشیخ‌طوسی درتبیان‌میگویدوتبرء‌الاکمه

والابرص باذنی معناه انك تدعونی حتیابرء الاکمه والابرص و قوله اذتخرج‌الموتی باذنی‌ای‌اذکر اذتدعونی فاحیی‌الموتی‌عند دعائك حتی‌یشاهد هم الناس احیاء یعنی و معنای تبری الاکمه این استکه تو میخوانی ومن آنانرا شفا میدهم واین که‌فرموده تخرج‌الموتی باذنی یعنی یادآور وقتی که میخواندی مراکه من زنده کنم‌مرده‌ها راهنگام دعای‌تو تا مردم آنان را زنده‌مشاهده کنند ودر ذیل آیهٔ سورهٔ آل عمران فرموده مراد ازکلمهٔ اخلق خلق‌اندازه گیری وتصویر وصنعت است نه ایجاد واحداث وهمانا مقیدکرده قول خود را فیکون طیرا را باذن الله نه کلمهٔ اخلق را لینبه بذکر الاذن انه من‌فعل الله دون عیسی یعنی‌خداخواسته آگاه سازدکه این‌کار ازفعل‌خدا است نه فعل‌عیسی واماالتصویر والنفخ‌ففعله‌لانه ممایدخل تحت‌مقدورالبشرولیس‌کذلك انقلاب الجماد حیوانا فانه لا یقدر علی ذلك احد سواه تعالی وقوله و احیی‌الموتی باذن‌الله علی وجه‌المجاز اضافه الی نفسه و حقیقة دعوالله باحیاء الموتی فیجیبهم‌الله فیحیون باذنه تعالی یعنی و اما تصویر مرغ ودمیدن درآن کارعیسی است زیرا اینها داخل قدرت بشر واندازه گیری اوست ولی انقلاب جماد بحیوان پس قدرت برآن ندارد جزخدای‌تعالی واین که عیسی احیی‌الموتی گفته بطریق مجاز نسبت بخود داده وحقیقة واقع دعا کردن است ازایشان خدا را پس خدا اجابت میکند و زنده میشوند باراده وفعل‌خدا ، درتفسیرمرحوم علامه طبرسی .

درص۴۴۵ جلد دوم گوید فتکون طیرا باذن‌الله و قدرته وقیل بامرالله یعنی‌پس مرغ‌شدن باذن وقدرت خدا است وگفته شده که اذن بمعنی امراست یعنی‌بامر خدا وارادهٔ او بازدرهمان صفحه گوید وانما وصل قوله باذن‌الله بقوله فیکون طیرا دون‌ما

قبله لان تصورالطين علی‌هیئة الطیر والنفخ فیه مما یدخل تحت مقدور العباد فاما جعل‌الطین طیرا حتی‌یکون لحما و دما وخلق الحیوة فیه فمما لا یقدر علیه غیرالله فقال باذن الله لیعلم انه من فعله تعالی ولیس‌بفعل عیسی یعنی همانا خدا وصل‌کرد باذن‌الله را بقول خود فیکون طیراً نه بما قبل‌آن برای‌آن که گل‌را بصورت مرغ آوردن و دمیدن درآن ازچیزهائی است که‌مقدور بندگانست واما گل‌را مرغ کردن بطوری که گوشت و خون گرداندوحیوة درآن خلق‌کند پس مقدورکسی نیست جز خدا (یعنی محال است ازدیگری) پس‌خدا فرموده باذن‌الله تادانسته شود که ایجاد روح از فعل خدایتعالی است واز فعل عیسی(ع) نیست و همچنین تفاسیر مذکوره متحدند در این‌که زنده کردن موتی نیز و خلق‌کردن روح و یا اعادهٔ روح کار خدا بود وبیرون‌آوردن آن درحال حیوة ازعیسی بود ولذا درسورهٔ مائده تخرج‌تعبیر شده ودرسورهٔ آل‌عمران احیی‌دلیل ما تفاسیری است‌که ذکرشد بعلاوه درتفسیر نورالثقلین ج۱ ص۲۸۴وکتاب کافی وکتاب روضهٔ کافی همه روایت‌کرده‌اند درتفسیراین آیات که حضرت عیسی برای زنده شدن حضرت زکریا (ع) دعاکرد وخدا زنده کرد اورا ونیز برای زنده شدن دوستی که داشت دعاکرد وازخدا خواست خدا اورا زنده‌کرد .

درتفسیرطبرسی‌ج۲ص۴۴۵ درتفسیرواحیی‌الموتی‌باذن‌الله می‌گوید انما اضاف‌الاحیاء الی‌نفسه علی وجه‌المجاز و التوسع ولان‌الله تعالی‌کان یحیی‌الموتی عند دعائه یعنی نسبت‌زنده‌کردن بعیسی مجاز است زیرا خدا زنده‌کنندهٔ مردگانست بدعای‌عیسی ونقل‌کرده‌که عیسی دعاکرد وخدا چهارنفررا زنده‌کرد .

پس‌عیسی(ع) محیی‌الموتی‌نشد تا غیر اورا باو قیاس‌کنید

ثانیاً اینها معجزهٔ عیسی بود . وما خواهیم بیان کرد که معجزات تمام انبیا ، کار خدا است و کار خودشان نیست تا شما قیاس کنید .

ثالثاً قیاس صحیح نیست خصوصاً اینجا که قیاس مع الفارق است زیرا اگر نعوذبالله عیسی خلق کرد یکمرتبه بود و شما میخواهید ولایت وخالقیت دائمی برای پیغمبر اسلام وامام اثبات کنید آن کجا و این کجا . این کار جزئی اثبات ولایت کلیه نمی کند دراینجا سئوالاتی ازماشده که جوابداده ایم :

س ـ آیه ای که راجع بحضرت عیسی بوده تمامش را نیاورده اید باضافه آیهٔ ۴۹ سورهٔ آل عمران را چرا توضیح نداده اید باضافه حضرت عیسی میگوید من خلق کردم وزنده نمودم شما این نسبت را آیا قبول ندارید یا میگوئید نسبت مجازی است مقصود شما چیست .

ج ـ بنده باختصار کوشیدم زیرا خیال نمیکردم برای خواننده مخفی باشد حال که مطلب روشن نشده توضیح بیشتری میدهم آیهٔ ۴۹ سورهٔ آل عمران فرموده و رسولا الی بنی اسرائیل انی قدجئتکم بآیة من ربکم انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر فانفخ فیه فیکون طیرا باذن الله و ابرئ الاکمه والابرص واحیی الموتی باذن الله وانبئکم بما تأکلون وما تدخرون فی بیوتکم ان فی ذلك لایة لکم ان کنتم مؤمنین .

یعنی وعیسی رسول است بسوی بنی اسرائیل که گفت بتحقیق من برای شما آیه ای ازپروردگارتان (یعنی معجزه ای) آورده ام که من میسازم برای شما ازگل چون شکل مرغی پس میدمم در آن پس باراده خدا مرغی میشود و خوب میکنم کور مادر زاد و پیسی را وزنده می کنم مردگانرا باراده خدا وخبر میدهم شمارا

معجزه شهادت الهی‌است برصدق اوپس‌آقای عزیز اگـر خدا ایجاد صوتی کرد درسنگ ریزه ویا سوسمار ویا درخت بـرای شهادت خدا بصدق مدعی‌رسالت، موجد آن صوت‌خدااست‌نه‌آن سنگ وسوسمار واگر کسی گفت درخت و یا سنـگ و سوسمار موجد معجزه نیست شما عصبانی نشوید وتهمت بیجا نزنید.

معصوم‌فرموده احمل فعل‌اخیك‌علی‌احسنه مثلاراجع‌بتربت حضرت‌سیدالشهداء وارد شده وجعل‌الله‌الشفاء فی‌تربته ونفرموده و جعل الحسین الشفاء فی‌تربته ، در قرآن با این‌که آهن را داود بدست خود نرم میکرد خدا فرمود و النالـه الحدید یعنی ما که خدائیم آهن را نرم‌کردیم زیرا مکون وموجد آن اثر خدا است نه داود .

تعجب استکه یکی ازمدعیان علم بما نوشته هربشری چه ما وچه پیغمبر وچه امام هرکاری بکنیم منسوب بخدا است چه معجزه وچه غیر معجزه زیرالامؤثر فی‌الوجود الاهو درجواب او نوشتم آقاجان بروید عقاید انبیا را ازقرآن فراگیرند نه‌از کفار وفلاسفه ویا بافندگان‌عرفان و اشاعره زیرا جملهٔلامؤثرفی الوجود الاهوکلام‌معصوم نیست وازاشاعره وباطل است ومدرکی ندارد وکارهای بشر غالباً ازهوی وهوس است چگـونـه میتوان بخدا نسبت داد و خدا را متهم نمود امیرالمؤمنین (ع) فرموده والعدل ان‌لاتتهمه .

یعنی عدل آنستکه خدا را متهم ندانی و امام ششم فرمود واماالعدل فان‌لاتنسب الی‌خالقك مالامك علیه یعنی‌عدل آنستکه بخالق‌خود نسبت ندهی‌آنچه‌راکه خدا ملامت‌کرده تورا برآن آقای عزیز نسبت افعال بشر بخدا موجب قول بجبراست وامام ششم فرموده فالقائل بالجبرکافر .

بهرحال تفصیل مطلب را بکتاب عقل و دین مراجعه فرمائید . معجزه مانندکارهای معمولی متعارفی بشری نیست و لذا خدا آنرا مکرر بخود نسبت داده و معجزاتسرا نباید با کارهای متعارفیقیاس کرد، پسدرآیهٔحضرت عیسی، خدا خواسته بما بفهماند که گلرا بشکلمرغی آوردن کار عیسیبودهودمیدن نیز کار اوبوده وکلمهٔ تخلق ویا اخلق دراینآیه بمعنی اصنع میباشد زیرا خلقمنشیئی همان صنعت است وخلقلامنشیئی که خلق حقیقی است فقط کار خدا است و لذا درتفسیر تبیان شیخ طوسی ومجمعالبیان طبرسی وسایرتفاسیر، اخلق دراین آیهرا بمعنی اصنع گرفتهاند واما ایجاد روح حیوانی ازعدم کـه بآن پرواز کند کار خدا وبارادهٔ اوست و لذا فرموده فیکـون طیرا باذنالله یعنیپس مرغ شدنشبارادهٔ خدا وکار او بود وامااینکه چرا اذن دراینآیه را بمعنی اراده گرفتهایم وجه آن درکتاب عقلودین بیان شده مراجعه شود و اما ابری الاکمه و الابرص ما قبول داریمکه پیغمبر دست میگذارد ویا دعا میکند واکمه و ابرص خوب میشود اما باید دانستکه اثررا خدا در دست او ایجادکرده نه خود اومثلا خدا دردست بشری اثری گذاشته که اگر بغذا مالیده شود زودتر هضمشود .

حال میتوان گفت موجد ایناثرخود بشر است البته خیر واما احیالموتی ماگفتیم نسبت دادن معجزه را بهپیغمبر صحیح استبلیحضرت عیسیفرموده احییامابیاننکرده کهاحییالموتی بالدعاء اوبضربالید اوبالتوجه الیالله اوبوجه آخر حال اگر کسی اهلقرآن باشد و آیهٔ هوالذی یحییالموتی و آیهٔ الذی خلقالموت والحیوة وآیهٔ هلمنخالق غیره وآیهٔ فخلقواکخلقه وآیهٔ خالقکلشیئی و جملهٔ لایحییالموتی الا هورا دیده باشد

می‌فهمد که موجد حیات فقط خدا است ودعا وتوجه از حضرت عیسی اگرچه‌درخودآیهٔ مورد بحث‌ما اشاره شده وبیانشده بکلمهٔ باذن‌الله یعنی باراده‌الله زنده شد و نیزفرموده ان فی‌ذلك لایةلکم وماعرض‌کردیم آیه بمعنی معجزه وازخدا میباشد .

بنابراین احیاء موتی حقیقتاً کار خدا است و نسبت آن بعیسی نیزصحیح‌است ومقصود ما دراین‌کتاب این‌استکه معجزهٔ که منسوب برسول است موجد آن خدا می‌باشد ، چنانچه در تفاسیر شیعه و روایات ائمه ذکرشده مراجعه فرمائید

س ـ مطبوعات باطله دراین مملکت بسیار و بی‌شماراست ماندیدیم این‌همه هیاهو برپاکنند و برای دین دلسوزی کنند چطورشد فقط بکتاب شما بدبین‌شده واشکال تراشی می‌کنند .

ج ـ برای‌آنکه استعمارقوی است و نمیخواهد مردم‌متوجه حقایق‌دین‌شوند باضافه رؤسای فرق باطله‌که برایشان‌ردنوشته‌ام ومرام ومسلك آنان‌را رسواکرده‌ام هم پول دارند و هم وسائل ومرا تهدید بقتل‌کردند مؤثرنشد اکنون‌بطورغیرمستقیم بهیاهو وبدگوئی‌پرداخته‌اند تا مردمرا باینجانب بدبین‌کنند و ازنشر افکارم جلوگیری نمایند امیدوارم خدا ملت مارا بیدار و هشیار گرداندخدا درسورهٔ آل‌عمران‌آیهٔ ۱۷۳ درحق‌مجاهدین‌فرموده الذین قال لهم الناس ان الناس قدجمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایماناً و قالواحسبناالله و نعم‌الوکیل امید است این‌بنده ازآنان باشم .

س ـ شما راجع بآیهٔ آصف‌بن برخیا که تخت بلقیس را برای سلیمان حاضر کرد چه میگوئید آیا این‌کار او دلالت بر ولایت تکوینی‌او ندارد .

ج ـ هیچ یك ازعلمای شیعه برای انبیا و اوصیاء قبل از

اسلام ولایت تکوینی قائل نشده وآیه وحدیثی نیز وارد نشده و اما آصف‌بن برخیا آیه‌ایکه باو و تخت بلقیس در قرآن آمده ما ذکرمی کنیم تا بنظر دقت ملاحظه فرمائیدکه دلالت برولایت تکوینی‌ندارد سورهٔ نمل‌آیهٔ ۳۹تا۴۱ قال‌یا ایهاالملاایکم‌یأتینی بعرشها قبل‌ان‌یأتونی‌مسلمین قال‌عفریت من‌الجن انا آتیك به‌قبل ان‌تقوم من‌مقامك و انی علیه لقوی امین‌قال الذی عنده علم‌من ـ الکتاب انا آتیك به قبل ان یرتد الیك طرفك فلما رآه مستقراً عنده قال‌هذا من‌فضل‌ربی .

یعنی حضرت‌سلیمان گفت‌ایگروه کدام یك ازشما می‌آورد نزد من، تخت‌بلقیس‌را قبل ازآنکه تسلیم شوند(از این جمله معلوم می‌شود گروهیکه مخاطب حضرت بودند هریك‌میتوانستند آن‌تخت‌را بیاورند که حضرت‌چنین پیشنهادی بایشان کرده) جن متمردی گفت من‌می‌آورم آنراقبل‌ازآنکه ازجای‌خود برخیزی محققاً من‌براین‌کار توانا وامینم آنکه نزد او علمی‌ازکتاب‌بود گفت من می‌آورم قبل از آنکه چشم خود را بطرف خود بـر گردانی (دراینجا دو نفرگفتند ما می‌آوریـم امـا بیان نشده صریحاً چه‌کس‌آورد بلکه بعد فرموده فلما رآه مستـقرا عنده قال هذا من‌فضل‌ربی .

یعنی پس‌ازآن سلیمان دید تخت مستقر و نهاده شده نزد اوگفت این‌احضار واستقرار ازفضل پروردگارم است ، پس در این‌آیه اشاره شده‌که احضار تخت از فضل وقدرت خدا بوده و این‌ربطی بولایت آصف ندارد مدعی ازکجا میگوید آنراآصف آورده بدست خود ، درتفسیرها و دعای امیرالمؤمنین (ع) ذیل این‌آیه وارد شده‌که آن‌کسی‌که نزد اوعلمی ازکتاب بود نامش آصف بود واو حرفی از حروف اسم اعظم را میدانست وخدا را

بآن اسم خواند خدا دعای او را مستجاب کرد وآن تخت‌راخدا آورد بنابراین روشن میشود که خدا آنرا احضار کرده بدعای حضرت‌آصف و ماهمین‌را میگوئیم که خدا ایجاد معجزه می‌کند بدعای نبی یاوصی .

پس‌کسیکه می‌خواهد بواسطهٔ قصهٔ آصف ولایت تکـوینی تمام‌جهانرا برای پیغمبر ویا وصی‌دیگر ثابت‌کند بایداولا‌برای خودآصف مدیریت وولایت برجهان‌را اثبات‌کندتاچیزیرا برای مشبه به ومقیس علیه‌ثابت نکنند برای مشبه ومقیس‌نتوانند ثابت کرد. ازاین‌گذشته مـافرض می‌کنیم خـود حضرت آصف رفته تخت را آورده مگر هرکسی‌که تختی را بیاورد ولایت برتمام جهان دارد تا شمابرای دیگری قیاس بفرمائید باضافه‌موشکهای قاره پیما صدمرتبه ازتخت سنگین‌تر است پس‌کسیکه آنرا بماه میبرد بگوئید ولایت تکوینی برتمام جهان دارد آیا این سخن صحیح است البته خیر، پس‌انسان باید ازخدا بترسد وپیش خود برای انبیا واوصیا چیزی‌نبافد وموهوماتی بدین نیفزاید .

س‌ــ درص۰۱ بآیهٔ‌لیس‌لك من‌الامر شیئی استدلال‌کرده‌اید برای ولایت تکوینی وحال‌آنکه آیه دلالت ندارد وترجمهٔ شما خدشه دارد .

ج ــ اولا بسیاری از مفسرین از جمله شیخ طبـرسی در مجمع‌البیان چنانچه ما ترجمه‌کرده‌ایم بیان‌کرده اگر اشکالی دارید بایشان بفرمائید .

ثانیاً شما فرض‌کنید این‌آیه دلالت ندارد، سایرآیاتیکه ذکرنموده‌ایم برای اثبات مطلب کافی‌است .

ثالثاً شما میگـوئید دلالت ندارد دیگری میگوید دلالت دارد این‌آیه برای اوحجت‌است اگرچه برای‌شما حجت‌نباشد.

س ـ اخباریکه می‌گوید آبهائی که ولایت اهل عصمت را قبول کردند شیرین شدند وهر کدام قبول نکردند تلخ وشورشد آیا این‌اخبار دلالت برولایت تکوینی رسول‌خدا ندارد .

ج ـ این اخبار مربوط بولایت تکوینی یعنی قیمومیت و زعامت نیست‌بلکه‌مقصود از ولایت درچنین‌اخبار محبت ودوستی است و همچنین است ولایت مرغها وحیوانات وچیزهای دیگر.

ثانیاً تلخ وشور بودن بعضی از آبها دارای حکمت های بسیاری است واگرشیرین می‌شد برخلاف حکمت بود مثلا آب چشم باید شورباشد تا چشم‌نگندد وفاسد نشود و مثلا آب دریا باید تلخ وشور باشد تا متعفن نشود وماهی‌ها را نگندانددباضافه شوری‌آنها بواسطهٔ املاح و عرضی است وازحب وبغض‌نیست و چنین روایات نا معقول است باید‌گفت رد واعلمها الی‌الله والی الرسول باضافه راوی آن مجهول است .

س ـ آیا آیهٔ ۷۴ سورهٔ توبه‌که فرموده و ما نقموا الا ان‌اغنیهم‌الله ورسوله من‌فضله دلالت برولایت تکوینی رسول‌خدا برجهان ندارد .

ج ـ خیرزیرا این‌آیه راجع برد منافقین است‌که سخنان کفری می‌گفتند وقصد سوئی‌نسبت برسول خدا داشتند ومربوط بجهان نیست خدا میفرماید انکار و کینهٔ ایشان بیمورد است و ایشان در عوض تشکر کینه ورزی می‌کنند وکینهٔ ایشان نیست مگر اینکه خدا و رسول ایشانرا غنی‌ساخته اما خـدا باین‌که ایشان را غرق نعمت نموده واما رسول خدا پس ایشانرا هدایت کرده و از غنائم بایشان بهره داده اگرچه ارشاد رسول واباحهٔ غنائم نیز از فضل خدا می‌باشد ولذا درآیه فرموده من فضله .

پس این آیه راجع بمنافقین است بصریح ضمیر اغنیهم و

مربوط بتکوین جهان نیست وهمچنین آیهٔ۳۶ سورهٔ احزاب که راجع بزیدبن حارثه میفرماید و اذتقول للذی انعم‌الله علیه و انعمت علیه که نعمت پیغمبر و انعام او همان ارشاد و هدایت تشریعی است نه امور تکوینی . .

س ـ بعضی ازاهل علم گویند مطالب کتب شما صحیح‌است ولیکن مقداری تند رفته‌اید .

ج ـ تند رفتن در راه حق عیب نیست باید بآنانکه کند میروند گفت چرا کند میروید ؟

بهرحال عیب جوئی و سوء ظن مورد نهی قرآنست خدا فرموده اجتنبو اکثیراً من الظن ان‌بعض الظن اثم ولا تلمزوا انفسکم ولاتنابزوا بالالقاب یعنی از بدگمانی بدیگران اجتناب کنید (سوء ظن ببرادر دینی‌جایز نیست) و خودیها رانکوهش نکنید و بالقاب زشت سرزنش ننمائید معصوم فرموده احمل فعل اخیك علی احسنه یعنی کار برادر دینی خود را حمل بصحت نما .

س ـ درسورهٔ‌نمل آیه ۱۸ فرموده وحشرلسلیمان جنوده من‌الجن والانس‌والطیرفهم یوزعون ودرسورهٔص فرموده‌فسخرنا له الریح‌تجری بامره ازاین‌آیات معلوم‌میشود حضرت سلیمان ریاست داشته برجن و انس و طیور وحتی برباد مگر این ریاست همان ولایت نیست پس شما چرا نفی ولایت از انبیاء نموده‌اید .

ج ـ ریاست سلیمان همان حق امر ونهی برآنها است و آنها از او اطاعت می‌کردند واین حق امرونهی واطاعت آنها عبارتست ازولایت تشریعی یعنی سلیمان سرپرست و زمامدار ایشان بوده وآن حضرت مکون وموجد ورازق وباقی دارنده و

نمودهندهٔ ایشان نبوده پس‌ولایت تکوینی برایشان نداشته چـه برسد باینکه برتمام‌جهان داشته باشد زیرا ولایت تکوینی‌بر کل جهان وقیوم آن مخصوص حق‌سبحان‌است درسورهٔ نمل‌وص چنین ولایتی برای سلیمان ذکـر نشده تا دیگریـرا باو قیاس نمائید حضرت رضا (ع) درخطبهٔ‌توحیدیهٔ خود فرمود. کل‌مافی‌الخلق لایوجد فی‌خالقه وکل مایمکن فیه یمتنع من‌صانعه یعنی صفات خلقی درخالق یافت نشود وآنچه درخلق ممکن باشد درخالق آن‌محال است .

قیاس‌غلط و تشبیه بیجا بشیطان

شیخیه و غالیان میگویند چنانچه خورشید و ملك آلت خلقند وفاعل حقیقی‌خدا است همانطورآل محمد نیزآلت‌خلقت باشند درخلق وادارهٔ جهان ، جواب آنستکه آلت چیزیستکه‌از خود اراده وشعور نداشته باشد ولی‌آل محمد (ع)دارای علم‌و اراده واختیارند ونباید ایشانرا آلت فعل خوانند زیرا توهین و تحقیرایشان است، ازاین سخن‌بیجاتر و قبیح‌تر تشبیه بعضی از گویندگان است رسول و امامرا بشیطان ، می‌گویند چگـونه شیطان در رگ وپوست وخون تمام بنی‌آدم جریان دارد و همه را وسوسه میکند ، رسول ویاامام نیزمانند شیطان همه‌جاحاضر وناظرباشد چه مانعی دارد جواب آنکه .

اولا ـ شیطان یکفرد تنها نیست بلکه بقـدر افراد بشر زیادترجنود ولشکریان‌دارد ، رسول‌خدا یکنفراست اما شیاطین ملیاردها ، پس‌یك شیطان همه‌جا نیست تا شما رسول خدا راباو قیاس‌کنید ، بیچاره چه میگوئی‌برواستغفارکن ،

ثانیاً ـ شیاطین‌نزد بنی‌آدم وموکل برایشانند نه‌همه‌جا

ومدعای شما اینستکه رسول ویا امامهمه جا حاضر وبرتمام جهان ولایت دارند پسقیاس شما مع‌الفارق است .

ثالثاً ــ مقصود شما از شیطان چیست مثلا بر میکروب و کثافات اطلاق شیاطین شده وبرقوهٔ شهویه وغضبیه نیز اطــلاق شیطان شده وبرمردم کافروموذی و منافق اطلاق شیطان شده و برجن وابلیس نیزاطلاق شیطان شده .

حالمقصود غالیان باید معلوم شود آیا میخواهندبگویند یکفرد میکروب و یا یك مرد کافر ویا یك جن همه جا حاضر است اگر مقصودشان اینها باشد کــه بسیار خنده‌آور و موهوم است .

دلیل دوم غالیان تشبیه وجواب آن

شیخیه وغالیان تشبیه می‌کنند خدا را بسلطان و رسول و امامرا بوزیر وفرماندار ومیگویند چنانچه فرماندار می‌توانــد کارسلطان‌کند وکار او کار سلطانست ، رسول و امام نیــز باید بتواند کارخدائی‌کند وکارایشان کارخدا است ، جواب‌آنستکه:

اولا سلطان همه جا حاضر و ناظــر نیست پس محتاج و ناچار استکه کار اورا فرماندار انجام دهد اما خدا همــه جا حاضر وناظر وقادر وفعال مایشاء است .

ثانیاً فرماندار وسلطان هردو ازیك جنسند ولذا کارشان نیزمانند یکدیگر است وهردو عاجز وبشر ومحتاج و محدودند اما خدا ازجنس رسول نیست خدا غنی‌بالذات ورسول اومحدود ومحتاج با لذاتست ، خدا احتیاج بکارگذار ورسول ندارد اما سلطان محتاج بوزیر وفرماندار است .

ثالثاً سلطان میخواهد بتوسط وزیر وامیراقتدار خود را

نشاندهد و لذا فرماندار خود را باخدم وحشم و نیرو میفرستد تا مردم بناچار اطاعت او کنند اما خدا چنین نیست ولـذا یك بندهٔ فقیر یتیمی‌را برسالت میفرستد تا ایمان مردم‌اجباری‌نباشد مختصر آنکه سلطان باوزیر خود در اوصاف مشترکند ولی خدا منزه است ازاوصاف وافعال رسول‌وامام، شما میخواهید رسول وامامرا بالا بریدچراخدارا تحقیرکرده واورا بیك‌بشرعاجزی تشبیه میکنید .

رابعاً اسلام میگوید تشبیه خدا بخلق نوعی ازشرکست شما حاضریدکه مشرك شوید برای آنکه امامرا بالابرید قرآن فرموده فلا تضربوالله الامثال برای خدا مثل نزنید امام هشتم فرموده من‌شبه الخالق بالمخلوق فهومشرك یعنی هرکس خدا رابخلق اوتشبیه‌کند مشرکست مانند شاعرانکه‌خدارا باهووبت ولیلی و شاه تشبیه‌کرده وصفات آنها را بخدا اطلاق میکنند .

خامساً اگر رسول خدا مانند وزیر است چرا درآیات و روایات نفی وزیر و ظهیر و مدیر شده از خدا آیـا دعای مشلولرا که رسول خدا فرموده نخوانده‌ای « ولاکان معه وزیر ولااحتاج الی ظهیر ، خوانندهٔ گرامی ملاحظه فرماکسی که در دین میبافد چگونه درپرتگاه هلاکت میافتد بدترین مردم کسی استکه خدا را تشبیه بیك مخلوق عاجزی‌کند ودر عین حال بجهل خود مغرور وخود را عالم و عارف بداند شما در کافی وتوحید صدوق و سایرکتب باب‌نفی‌التشبیه را ملاحظه کنید تاببیند اهل عصمت اهل تشبیه را مشرك خوانده‌اند .

این روحانی نمایان هیچ‌کدام عارف بتوحید آنطوریکه خدا ورسول‌بیان‌کرده نیستند وتمام همت وحرص‌خودرامنحصر بترفیع امام نموده‌اند باید ازایشان پرسید آیا رسول و امامرا

برای چه میخواهید جز برای اینکه معارف حقه وخداشناسی‌را ازایشان اخذ کنید پس‌امام طریق‌الی‌معرفةالله و التوحید میباشد شما تمام عمر خود را مصرف کرده‌اید بشناختن‌طریق، امامقصد و هدف را بکلی فراموش کرده‌ایدگویا ازپیمودن طریق‌هیچ‌هدف ومقصدی‌ندارید مثلاکسیکه میخواهد برود بشهر قم‌راه قم‌را باید بداند برای رسیدن بقم حال‌اگر تمام نیرو وعمرخود را مصرف کندکه بفهمد اسفالت راه چقدر است عرض‌آن چگونه و طول آن وپیچ وخم‌آن چه‌قدر است چند وجب اطراف‌آن شن‌میباشد وآنقدر برای راه‌شناسی خودرا معطل کندکه عمرش‌تمام شود و بقم نرسد آیا این‌جهالت نیست آیا این‌ازحماقت نیست همچنین شما تمام فکروذکر و ورد خودرا درتمام مجالس وکتب‌مصرف کرده‌ایدکه امام‌چگونه است ولایت اوچگونه است علم‌اوچگونه است آیاحیوانات مطیع‌اویند آیا بر جمادات مبعوث شده‌اند و روح اوچگونه است فضائل‌اوچه قدراست مبادا تقصیردرپیمودن قد اوشده باشد مبادا انکار بعث اوبرجمادات شود مبادا از خدا کمترشود مبادا ازپیغمبران اولوالعزم افضل‌نباشد ووو اماهنوز نمیدانید که تشبیه خدا بخلق شرکست زیرا لیس کمثله شیئی شاه حکومت قانونی دارد و حکومت تکوینی نـدارد حکومت قانونی‌را میتوان بوزیر اعطا کند وچیزی را که ندارد چگونه عطاکند وحکومت قانونی در دین‌همان‌تشریع است پس‌این‌مثال وتشبیه غلط شما تأیید ما است .

متأسفانه دیوانهای شعرا ومداحان‌مملواست ازتشبیه‌خالق بخلق وتشبیه خلق بخالق و اینان تا توانسته‌اند صفات خدا را بسلاطین‌ویابرسول‌وامام واعیان ووزرا داده‌اند مثلاوفائی‌شتری تمام صفات وافعال خدا را بعلی (ع) داده و برای خدا چیزی

باقی نگذاشته یکجا میگوید :

گر خداوند جلالش عزم خلاقی کند
خلق سازد عالم و آدم هزار اندر هزار

ویکجا میگوید :

کمتر سخای او بجهان رزق ممکنات
کمتر عطای او بجزا حوض کوثرا

ویکجا می گوید :

علیست فرد بی بدل علیست فرد بی مثل
علیست مصدر دوم علیست صادر اول
علیست خالی از خلل علیست عاری از زلل
علیست شاهد ازل علیست نور لم یزل
چو اینجهان فنا شود علی فناش می کند
قیامت ار بپا شود علی بپاش می کند

شیعیان ساده دل ازاین اشعار کفر آمیز چقدر خوششان میآید ولی خود امام خصم ایشان وازاین کفریات بیزار است سبحان الله عما یصفون اینان که صفات خدا را بشاه و وزیر می دهند برای خاطر پول، مثلاحافظ برای شاه شجاع که یکی ازشاهان زمانش بوده می گوید :

بعاشقان نظری کن بشکر این نعمت
که من غلام مطیعم تو پادشاه مطاع
جبین وچهرهٔ حافظ خدا جدا نکند
ز خاك بارگه کبریسای شاه شجاع

وراجع بشاه ایلخانی ازشیراز ببغداد قصیده فرستاده و گوید:

شاه بن شاه و شهنشاه شهنشاه نژاد
آنکه میزیبد اگر جان جهانش خوانی

گرچه دوریم بیاد تو قدح مینوشیم
بعد منزل نبود در سفر روحانی
سرعاشق که نه خاك در معشوق بود
کی خلاصش بوداز محنت سر گردانی
ودر مدح شاه شجاع گوید .
سحر زهاتف غیبم رسید مژده بگوش
که دورشاه شجاع است می دلیر بنوش
محل نور تجلی است رأی انور شاه
چوب قرب اوطلبی درصفای نیت کوش

دیوانهای شاعران پراست ازاین موهومات شماکتاب عقل ودین را بخوانید وعقاید انبیا را بدانید تا بطلان اکثر اشعار شاعران برای شما روشن گردد تازه این قداحان خودرا مداح میخوانند ویك چیزی هم طلبکارند شما اشعار دعبل خزاعی را ببینید یکی از این خرافات درآن نیست لذا امام هشتم(ع) اورا تحسین نمود .

دلیل سوم غالیان قطب جهان و جواب آن

میگویند امام قطب جهانست ، چنانچه قطب آسیا ، آسیا را می گرداند امام نیز عالمرا اداره کرده ومی گرداند جواب آنستکه :

اولا قطب آسیا ، آسیا را نمی گرداند ، بلکه نیروی برق یا آب یا نیروی دیگری آسیارا میگرداند .

ثانیاً ـ قطب آسیا عقل وشعوری ندارد و نباید امامی که دارای عقل واراده واختیار است بآن تشبیه کرد .

ثالثاً قطب بودن امام مدرکی ندارد وهیچ آیـه و خبری وارد نشده که رسول خدا گفته باشد من قطب جهانم بلکه فرموده

انا بشر مثلکم من بشرم مانند شما ، پس اگر شما قطبید ، رسول خدا نیز قطب است .

رابعاً ـ آیات قرآن صریحاً این قطب را باطل کرده در سورهٔ فاطر آیهٔ ۴۰ فرموده ـ ان‌الله یمسك‌السموات والارض‌ان تزولا ولئن‌زالتا ان امسکهما من‌احد من بعده ، یعنی‌خدایتعالی نگه میدارد آسمانها وزمین را از اینکه زائل ویا از مسیر خود خود خارج شوند و اگرزائل شونـد احـدی پس‌از خدا نـگه ندارد آنها را ودرسورهٔ روم آیهٔ ۲۵ فرمـوده ـ تقـوم السماء والارض بامره‌یعنی‌آسمان وزمین بامر خدابرپا است .و درسورهٔ یس فرموده «والشمس‌تجری لمستقرلها ذلك تقدیرالعزیزالعلیم یعنی خورشید جریان دارد بطرفی‌که باید برود و این جریان بتقدیر واندازه‌گیری خدای توانای دانائی است ، پس جریان وسیر جهان و بقاء آن بامر ایزد سبحانست نه از قطبی و نه غیر قطبی .

خامساً ـ مگرخدا عاجز ویا محتاج بقطب شده یا خود دور است ویا برای‌خدا زحمتی است که ناچار سرپرست‌وقطبی برای خلقش بگذارد آنوقتی‌که جهانرا ازنیستی آورد و قطبی نبود چگونه بود ، در نفخهٔ صور که تمام اهل جهان میمیرند و کسی جزخدا نمی‌ماند وخدا میفرماید « لمن‌الملك‌الیوم وخود جواب‌میدهد « لله الواحدالقهار آیا جهان در آن زمان چگونه بدون قطب برپا است واین‌قطبها کجایند .

سادساً این‌قطب سازی از یکعده مردم خرافی است بنام عرفا وصوفیه ، وداننشمند عاقل نباید باین خرافات استدلال کند

سابعاً ـ خودامیرالمؤمنین‌فرموده من‌خلافت مدارم‌نه‌جهان مدارقطب شریعتم نه خلقت یعنی زمامدار مسلمین منم‌نه‌ابوبکر

درخطبهٔ شقشقیه درنهج‌البلاغه فرموده «و لقد تقمصها فلان وهو یعلم ان محلی‌منها محل‌القطب من‌الرحی ، یعنی‌بتحقیق‌ابوبکر پیراهن خلافت را پوشید وحال‌آنکه میدانست من مدار خلافت وولایتم ومحل من ازخلافت محل قطب است ازآسیا یعنی‌خلافت و زمامداری باید بوجود من بگردد وضمیر منها در ایـن‌خطبه برمیگردد بخلافت نمیتوان گفت ابوبکر قطب جهان شده غصباً وعلی (ع) از او شکایت داشته .

پس‌علی(ع) اگرقطب‌جهان‌بود لازم‌بود براو بیان چگونه خلافت چند روزهٔ زائل را بیان‌کرده وآنرا بیان ننموده ،غالیان از هرچه خوششان آمده نام آنرابروی امام گذاشته‌اند ، از قطب آسیا خوششان آمده گفتند امام ما قطب است از لنگرساعت خوششان آمده گفتند امام لنگر زمین و آسمانست دیگر فکر نکردندکه آسمان و زمین ویاقدرت خدا احتیاجی بلنگر ندارد مظهر آب قناترا دیدند وخوششان آمد گفتند امام مظهر خدا است خیال کردند خدا مانند آب قنات مظهر دارد از شیر برنج خوششان‌آمده‌گفتند علی‌درشب‌معراج‌با خدایاباپیغمبر شیر برنج خورد از مدیر اداره‌خوششان‌آمده گفتند امام مدیرعالم‌امکانست از شجاعت شیر خوششان آمده‌گفتند علی شیر شد و جلومادرش را قبل از تولدگرفت فکرنکردندکه محال است فرزند قبل‌از تولد از مادر دردنیا وجود داشته باشد .

دلیل چهارم غالیان، قلب عالم وجواب آن

میگویند امام قلب‌عالم‌امکانست و مانند قلب مدیر وحیوة بخش آنست جواب آنستکه :

اولا برای این ادعامدرکی نیست‌کدام آیه وحدیث گفته پیغمبر قلب عالم است‌تا ما برای جانشین او ادعاکنیم‌چرا رسول

خدا نفرمود من قلب عالمم اگر بگوئی از گفتگوی هشام با عمرو بن عبید بصری که در ص ۱۵۳ جلد دوم عقل‌ودین مرقوم شده استفاده میشود که امام قلب جهانست جواب آنستکه خیر از آنروایت چنین چیزی استفاده نمیشود زیرا در آنجا هشام میگوید :

چنانکه خدا برای اعضا و جوارح تو امامی قرار داده که رفع شك و حیرت آنهاکند پس رها نکرده اعضا و جوارح تو را در شك تا آنکه برای آنها امامی قرار دهد که صحت و سقم را برای آنها از هم جدا کند ویقین را از شك ممتاز نماید آیا خدا این مردمرا در حیرت و اختلاف گذارده وامامی برای ایشان تعیین نکرده پس‌هشام میخواهد بگوید خدا امامرا مانند عقل که ممیز حق و باطل است برای مردم قرار داده که رفع شك و حیرت مردم کندنه برای آسمان و زمین و جمادات زیرا آنها شك و حیرتی ندارند .

پس از این کلام هشام معلوم میشود امام امام مردم است و اگر از امام تعبیر بقلب کرده مقصود او عقل استکه تعلق بقلب دارد و اطلاق حال برمحل شده‌مجازاً زیرا قلب صنوبری مرکز خون، ممیزحق و باطل و رافع شك وحیرت نیست باضافه قلب اطلاق‌برعقل شده‌مثلامیگویند قلب من گواهی دادیعنی عقلم زیرا قلب صنوبری شعوری ندارد تاگواهی دهد ،

پس چیزی که گواهی میدهد و رفع شك اعضا میکند عقل است چنانکه امام رفع شك و حیرت مردم میکند مثلااگر آتش گردانیرا بچرخانی چشم تو آنرا مدور ودائره می بیند اما عقل‌می‌فهمد که دائره نیست بلکه‌ازسرعت حرکت دائره مینماید ، پس درحدیث هشام امام‌امام مردم‌شده نه‌امام کوه ودشت وجهان.

ثانیاً ــ اگر مقصود از قلب عالم تشبیه امام است بقلب صنوبری گوشتی وجه شبه آن‌چیست اگر بگوئی وجه‌شبه مدیریت قلب است برای بدن ومدیریت امام برای جهان ، خواهیم گفت قلب صنوبری مدیر بدن نیست بلکه روح مدیر بدنست پس وجه شبهی ندارد باضافه این توهین بامام است زیرا تشبیه کردی‌امام عاقل را بموجود بی ارادهٔ بی شعور، بدون‌شباهتی واگر بگوئی تشبیه بعقل ویا روح است گوئیم روح و عقل مکان دارد ومجرد از مکان نیست و روح و یا عقل امام و یا رسول در بدن اوست دردنیا و درعالم برزخ در قالب مثالی است یعنی‌شما اگرروح امامرا درخواب ببینی اورا بقدر بدن اومحدود و دارای مکان می‌بینی . مختصر آنکه روح وعقل ، لامکان و همه‌جـا حاضر و ناظر نیست مانند خدا تا بهر موجودی نیرو وحیوة بخشد ویا ولایت ونکهبانی‌داشته باشد ازهمهٔ اینهاگذشته ما ازشما میپرسیم اگرامام قلب همهٔ اشیاء باشد لابد قلب شما نیز می‌باشد پس‌آیا شما دوقلب دارید یکی قلب صنوبری یکی دیگر امام آیا هیچ عاقلی میتواند بگوید من‌دوقلب دارم .

ثالثاً جمادات جهان احتیاج بقلب ندارند تا امـام قلب آنها باشد .

رابعاً آیا انسان و حیوان و درنده‌گان و گزنده‌گان از موجودات جهانند و امام قلب آنها می‌باشد یا خیر وآیا امـام حسین(ع)قلب‌شمر ده‌بوده ونیرو بشمرداده یاخیر اگربگوئی بلی معلوم میشود امام وسائل‌قتل خود را خود فراهم‌کرده و بخود ظلم‌کرده نه شمر، شما از این جسارات واهمه ندارید چرا از قیامت نمی‌ترسید و در دین‌خدا بسلیقهٔ خودچیزی می‌گوئید .

خامساً ــ چرا این‌ادعاها را برای انبیاء سابق نمی‌کنید

اگرهر حجتی قلب است پس باید هرپیغمبری قلب باشد خدا در سورهٔ فصلت آیهٔ ۴۴ فرموده مایقال لك الا ما قدقیل للرسل من قبلك ، یعنی گفته نشود برای تو ای محمد (ص) مگر آنچه برای پیمبران سابق گفته شده پس اگر رسول خدا قلب باشد تمام انبیاء واوصیا قلبند ، تازه باید گفت مگر جهان چند عدد قلب دارد .

بهرحال مقصود آنست که قلب بودن امام ورسول مدرکی ندارد وازموهوماتست شما موهومات وخرافاترا بنگرید یکنفر برای یاری دین آمده کتابچه‌ای چاپ کرده وعکس قلب صنوبریرا کشیده بنام امام زمان وتیر بآن خورده بنام اینکه قلب عالم تیر خورده ودیگر عالم کار نمیکند وماه وخورشید ازسیر خود بازمانده وازکار افتاده حال باید شیعیان ساده‌دل ازاین انتشار متأثر شوند تا بخیال خود ثوابی کرده باشند .

دلیل پنجم غالیان خلیفه وجواب آن

می‌گویند چون رسول وامام خلیفهٔ درزمینند ازطرف خدا چنانچه در سورهٔ بقره آیهٔ ۲۹ فرموده و اذقال ربك للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة ، یعنی خدا بملائکه گفت من در زمین جانشینی قرار میدهم وآدمرا جانشین کرده پس چون خدایتعالی ولایت تکوینی برتمام جهان دارد خلیفه و جانشین او نیز باید ولایت برتمام جهان داشته باشد جواب آنستکه .

اولا ـ جانشینی یا درمکانست یا درمقام اما مقام که مقام حقتعالی برای مخلوق محال است واما مکان ، خدا جا و مکان ندارد تا جانشین وخلیفه داشته باشد واما آدم، خدا آدمرا خلیفه وجانشین امتهای گذشته نمود ازجان ونسناس ویا آدمهای دیگری

که قبل‌ازحضرت آدم بودند وخونریزی وفسادکرده و خودرا هلاك نمودند .

چنانچه درتفسیر آیهٔ فوق همین معنی ذکرشده باضافه در خودآیهٔکریمه قرینه دارد که حضرت آدم جانشین گذشتگان می‌باشد وآن‌قرینه گفتن‌ملائکه می‌باشد که اتجعل فیها من‌یفسد فیها و یسفك الدماء که ملائکه از خطاب انی‌جاعل فی‌الارض خلیفة فهمیدند که آدم جانشین گذشتگان مفسد وسفاك خواهد شد ولذا عرض کردند که خدایا آیا باز کسیکه مفسد وسفاك باشد در زمین می گذاری پس معلوم شدکه‌آدم خلیفه و جانشین گذشتگانست نه‌خلیفه وجانشین خدا ولذا خدا نفرموده‌خلیفةلی ونیز نفرموده خلیفةالله بطور اضافه‌که جانشینی خدا را برساند واگرخلیفهٔ خدا بود باید خلیفتی ویا خلیفةالله بفرماید و حال آنکه نفرموده مثلا حضرت داود را خلیفهٔ‌گذشتگان ازانبیا ویا سلاطین نموده وفرموده (یا داود انا جعلناك خلیفة فی‌الارض فاحکم بین‌الناس) تا اینکه زمامدار مردم باشد و لذا فرموده فاحکم بین‌الناس پس‌ازخود آیات چندچیز استفاده میشود ،

اول_ آنکه حضرت آدم و داود حکومت تشریعی یعنی ولایت بر مردم‌دارند ، نه بر زمین وآسمان وجهان بدلیل کلمهٔ بین‌الناس.

دوم _ آنکه ولایت ایشان برمردم زمین است نه برتمام جهان بدلیل کلمهٔ فی‌الارض .

ثانیاً خدا فرموده خلیفة امانفرموده خلیفهٔ چه کس مدعی ازکجا می‌گوید خلیفهٔ خدا واگر درغیر قرآن برسول و امام خلیفةالله گفته شده مربوط بقرآن نیست باضافه جون‌جعل منصب رسالت و اعطای خلافت با خدا بوده بایشان خلیفةالله گفته‌اند

مجازاً و اضافهٔ تشریفی است مانند اضافهٔ دربیت‌الله و شهرالله و الاخدا نه بیت‌دارد و نه مسکن‌و نه‌جا ومکان .

ثالثاً خدا درسورهٔ اعراف آیهٔ ۱۲۷ راجع بیهودفرموده عسی‌ربکم ان‌یستخلفکم یعنی خدا شمارا در زمین خلیفه می‌کند ودرسورهٔ فاطر آیهٔ ۳۷فرموده هوالذی جعلکم خلائف فی‌الارض وراجع بقوم‌صالح فرموده واذکروا اذجعلکم خلفاء یعنی‌متذکر باشیدکه خدا شما را خلیفهٔ در زمین قرار داد وراجع بمؤمنین درسورهٔ نورآیهٔ ۵۵ فرموده «وعدالله الذین آمنوامنکم وعملو الصالحات لیستخلفنهم فی‌الارض یعنی خـدا وعدهٔ حتمـی داده کسانیرا که ازشما مسلمین دارای ایمان وعمـل شایسته باشند جانشین وخلیفهٔ در زمین‌کند . حال شما میتوانید بگوئید تمام یهود وقوم صالح ومؤمنین طبق‌آیات مذکوره جانشین خدایندو ولایت برجهان دارند اگرچنین است پس‌خلافت الهی اختصاص برسول وامام ندارد زیرا دراین‌آیات اطلاق خلیفه برهمهٔمردم شده پس‌ناچارید سخن خود را پس‌بگیرید وبگـوئید مقصود از خلیفه جانشینی خدا نیست .

رابعاً ــ ما فرض‌می‌کنیم‌رسول وامام ودیگران‌همه جانشین خدایندشما ازکجا معلوم‌گردیدکه هرصفت ومقامی‌که خدادارد باید خلیفه وجانشین او داشته باشد مثلا خدا منـزه ازجـسم و جوهر وزمان ومکانست آیا خلیفهٔ اونیز باید بدون جسم‌وجوهر باشد پس‌لازم نیست هـرصفت الهی را جانشین او واجـد باشد بنابراین اگرخدا ولایت برجهان داشت ، لازم نیست خلیفهٔ او نیزمانند اوباشد می‌نمیدانم اهل غلوچگونه جرئت دارند خدا را تحقیرکنند ومقام اورا بمخلوق بدهند وکتاب او را نیزغلط معنی‌کنند بیجهة نیست که امام ششم فرموده اهل غلو بدتر از

مجوس و مشرکینند باید گفت سبحان‌الله عما یقــول الظالمون ، امیرالمؤمنین فرمود «قصم‌ظهری رجلان محب غال ومبغض قال، یعنی دو کس کمر مرا شکسته یکی دوستی که غلو کند و دیگــر دشمنی که از کینه میجوشد .

اما آنکه غلو می‌کند از دشمن بدتر است زیرا از دشمن توقعی نیست دوست‌نادانست که بنام‌دین‌دین‌را خراب می‌کند، ما از همهٔ دانشمندان اهل‌ایمان یاری میجوئیم برای دفع‌موهومات اهل‌غلو، که اینروز ها زیاد شده‌اند و توحید مسلمین‌را ویران کرده‌اند و رسول و امامان مارا متهم و در پیشگاه خدا خجل ساخته‌اند ، این مشرکین را از خود برانید ومسلمین‌را آگاه سازید وگرنه درقیامت‌مؤاخذه‌خواهیدشد.

میگفت سحر بلبل ، با غنچه بدلجوئی
برخیزوگل‌افشان‌کن،ازدهرچه‌میجوئی
گر خرم وشادابی، مغرور مشو ای گل
بهرتوخزان آید ،گیرد زتو خوشروئی
ایام بهاران را ، بهمن بکمین باشد
ایعاقل فرزانه ، برخیز و بزن گوئی
گرمؤمن دینداری ، بایست که از همت
برخیزی‌وغم‌ریزی،حق‌جوئی‌وحق‌گوئی
بیدار کن‌این‌ملت ، از دانش‌واز غیرت
تاوقت تورا باقی‌است، باقوت و نیروئی
هرملت بیدانش ، دشمن بکمین دارد
جانش‌تومنورکن، بادانش وخوشخوئی
ازخالق اکبریاد ، وز گند غلو فریاد
این شرك بده برباد ، تا چندسیه‌روئی

هان برقعیامینال، امروزکه داری حال
مهلت ندهد آجال ، حق گوتو بنیکوئی

دلیل ششم غالیان معجزات وجواب آن

می گویند چون رسول و امام معجزه دارند و معجزه تصرف درعالم تکوین است ، پس ولایت تکوینی دارند و کار خدائی می کنند ، جواب آنستکه آری انبیا معجزه دارند ولی آیات قرآن وروایات صریحاً می گویند معجزه که منسوب بانبیا است موجد و مکون آن خدا است پس ایشان کار خدا نمی کنند،خدا خودش خرق‌عادات وایجاد معجزه می کند بدست نبی و یا بدعای او. تا شهادت الهی باشد برصدق نبی یا وصی.

مثلاقرآن معجزه است اما موجدآن خدا است نه‌پیغمبر، یعنی کلام خدا است وخود فرموده انا انزلنا الکتاب،خدائیکه نیروی سوزانیدن بآتش داده نیرو را ازآن میگیرد ، چنانچه خود فرموده «یا نارکونی بردا و سلاماً علسی ابراهیم نه‌آنکه ابراهیم نیروی آتش را گرفته باشد در قرآن فرموده و آتینا ثمودالناقة یعنی ناقهٔصالح‌را ماکه‌خدائیم ایجادکردیم نه‌حضرت صالح وفرموده والناله‌الحدید یعنی ما برای داود آهن را نرم کردیم و درسورة انبیا آیهٔ ۷۹ فرموده و سخرنامع داودالجبال یسبحن والطیروکنافاعلین، یعنی برای‌داود ما مسخرگردانیدیم کوهها راکه تسبیح کنند با مرغان وفاعل وکننده‌آن مائیم .

پس‌ایجادمعجزات‌کارانبیانشدتاشمابگوئیدتصرف‌درموجودات کرده و ولایت دارند . اگرسنگ ریزه و یا سوسمارسخن گوید خدا آنرا بنطق‌آورده اگردرآب دهان و یا دست رسول خدا یاتربت امام‌حسین شفا باشد خدا درآنها شفا قرارداده نه‌رسول

و امام ، درجلد هفتم بحارص ۲۴۷ وکفایةالوحدین ص ۵۱۴ روایت‌کرده‌اندکه از امام رضا (ع) سؤال شد ازمعجزاتیکه از امیرالمؤمنین ظاهرشد با اینکه قادرنبود برآنها جزخدا .

آن‌امام فرمودچون ازامیرالمؤمنین‌ظاهر شد فقروفاقه و احتیاج ، اینها دلیل است براینکه او فقیر است و با سایرضعفا شرکت دارد وآن معجزات‌کار اونبود بلکه کار خـدای قـادر متعال بوده که از اوصاف خلق منزه است و در روایات دیگر استکه ایجادکننده ونیست‌کننده و تغییردهندهٔ موجودات خـود خدا است فقط نه غیر او چنانچه قبلا ذکرشد روایتی‌که رسول و ائمه خـدا را میخوانند وخدا مستجاب میکند و برای صدق نبوت ووصایت‌آنان ایجاد معجزه میکند تا شهادتی باشد بصدق ایشان درمنصب الهی .

چنانچه‌قرآن فرموده انماالایات‌عندالله قل‌کفی بالله‌شهیداً بینی وبینکم یعنی همانا آیات و معجزات از نزد خدا است و بگو برای صدق رسالت من شهادت الهی کافی است پس خداکه زبان ندارد تا شهادت‌دهد شهادت‌خدا همین ایجاد معجزه است که مثلاسنگ‌ریزه و یا سوسماررا بسخن‌آورد . اما اگرمعجزه کار پیغمبر باشد معنی‌آن این میشودکه خود پیغمبرگواهی‌دهد برای نبوت خود وخود تصدیق‌خودکند مانندآنکه‌کسی بگوید من دکترم از اومدرك بخواهند او بگوید خـودم تصدیق بخود میکنم و این صحیح نیست پس معجزه کارخـدا وگواهی اوست برصحت ادعای نبی یا وصی ، درگلشن قدس‌گفته‌ام :

که ردشمس چون‌آیات‌دیگر بود هر معجزه از حق داور
بخوان‌آیات سحر نابقرآن که‌کنا فاعلین‌فرموده یزدان
بلی معصوم میخواند خدا را که ازقدرت نما تصدیق‌مارا

بود هرمعجزه ازحق گواهی که این‌عبداست منصوب‌الهی

مخفی نمانـد اگر بگوئیم موجد معجزات خـود انبیا و اوصیایند تازه ولایت تکوینی جزئی ثابت میشود نه‌ولایت‌کلیهٔ الهیه و ما قبول داریم که هربشری ولایت جزئی دارد تکویناً البته انبیا واوصیا ولایت بیشتری دارند اما بطور محدودکه در شرع بیان شده نه غیر محدود مانند خدا

دلیل هفتم غالیان واسطهٔ فیض و جواب آن

میگویند رسول و امام واسطهٔ بین خدا وخلقند درتکوین وفوارهٔ قدرند وحتی اسکوئی‌درکتاب احقاق‌الحق نوشته رسول و ائمه دربانان‌وحجاب ونواب‌خدا ومحل قدرت اویند ، جواب ایشان این استکه بایدمقصود ازاین‌عناوین معلوم شود تاقضاوت شود پس میگوئیم .

اولاً ـ خدا همه‌جا حاضر و بهرچیز محیط است و بین خدا و خلق او درتکوین واسطه نیست درقرآن فرموده هومعکم او با شما استوفرموده نحن‌اقرب‌الیه من‌حبل‌الورید یعنی‌ما از رگ‌گردن بشما نزدیك تریم ، اگر شنیدهٔ پیغمبر واسطه است بین خدا و خلق در امور دین و وحی واسطه است نه در چیز دیگر درنهج‌البلاغه در وصیت حضرت امیر(ع) بامام حسن(ع) فرموده «واعلم ان‌الذی بیده خزائن‌السموات والارض قد اذن‌لك فی‌الدعاء و امرك ان‌تسئله لیعطیك‌وتسترحمه لیرحمك‌ولم یجعل بینك و بینه من یحجبه عنك ولم یلجئك الی‌من یشفع لك الیه.

یعنی بدان محققاً خدائیکه بیدقدرت اوست‌خزائن آسمان و زمین ، تورا اجازه داده که او را بخوانی و امرکرده از او سؤال کنی تا بتو بدهد وطلب رحمت‌کنی تا تورا ترحم نماید

و بین تو و خودش حاجبی قرار نداده و تـو را ناچار نکرده کهشفیعی نزدش ببری یعنیهر گاهخدایترا بخوانیحاضر وشنونده استواحتیاج بواسطه ندارد،خوانندهٔعزیز ببین امیرالمؤمنین(ع) میفرماید خزائن بدست خود خدا است وبرسول و امامی نداده و بینخلقوخودش واسطه ننهاده باید بناليان گفت مگرخدا دور استکهکسیرا واسطهٔ خود قراردهد ویا درعطای خود ناتوانست بدون واسطه ، بلی رسول و امام واسطهٔ در ابلاغ وحی دین و شریعتند نهواسطهٔ تکوینخدا مانندامیر ووزیر نیست کهدسترسی باو نباشد و نشنود و واسطه بخواهد.

ثانیاً ـ کدام آیه وحدیث گفته رسولوامام واسطهومجرای درفیضند ، هیچمدرکی برای ادعای شما ازشرع نرسیده واگر حدیثی باشد ما دردلیل یازدهم بحث ازآن خواهیم نمود قرآن مردم را دعوت کرده مستقیماً بخدا رجوع کنند نه بسوی واسطه درسورهٔ یوسف آیهٔ ۱۰۸ فرمود . ادعو الیالله انا و من اتبعنی یعنی دعوت من و هـر کس پیرو من است سوی خدا میباشد در سورهٔ بقره آیهٔ۱۸۲ فرموده ـ واذا سئلك عبادی عنیفانی قریب اجیب دعوةالداع اذا دعان یعنی هر گـاه بندگانم از تو سؤال کنندکه خدا دور است یا نزدیك بگومن نزدیکم جواب میدهم خواننده را هروقت بخواندم . یك احمقیخدا را تشبیه میکرد بکارخانهٔ برق وبنده را بیكلامپکه باید بواسطهٔ سیمها خودرا وصل بکارخانهکند ونور بگیرد ، او نمیداندکهکارخانه محدود ودور است اما خدا دور نیست فصلو وصل ندارد همهجا حاضر است وخود فرموده مرا بخوانید نه دیگریرا لاتدع معالله احداً اینتوهین بخداستکهما اورا نخوانیم وبگوئیم بواسطه مراجعه میکنیم یعنی بامام یاکس دیگر مراجعه میکنیم .

پس خدا حاجب وپردەداروودربان نمیخواهد اینجاهلان خدا را مانند فلان امیرویا فلان وزیرخیال کردەاندکه حاجب و دربان و واسطه میخواهد، فوارۀ قدر یعنیچه اگرمقصود این استکه قدرت و یا مقررات الهی محلی دارد و منحصرومحصور در امام ویا رسول است یعنی درظرف امکانی حبسشده وازآنجا بیرون میزند پسمعلوم میشود خدا را نشناختهاند عزیزمقدرت خدا عین ذات اوست و محصور ومحبوس درجائی نمیشود مگر قدرت و فیضخداآبست که مجری داشته باشد و فواره بزند پس غالیان باید اول بروندخدا را بشناسند سپس دم ازولایت بزنند شیخیه وغلاة هنوزخدا را نشناخته و باورنکرده بامام و رسول چسبیدهاند واستدلالمیکنند بزیارتمطلقۀ امامحسین(ع) بجملۀ ارادةالربفیمقادیراموره تهبط الیکموتصدرمن بیوتکم والصادر عما فصل من احکام العباد ، یعنی ارادۀ خدا درمقررات امور پائین میآید بسوی شما امامان و ازخانۀ شما صادرمیشود وآنچه صادرمیشود از تفصیلاتی است از احکام بندگان ، غلاة میگویند از این جمله معلوم میشودکه ارادۀ خدا پائین میآید و منحصر بائمه میشود و میگویند ائمه لسانهای قدرت خدایند .

جواب آنستکه اولاً اصولدینرا نتوان‌ازخبرواحدگرفت زیرا اصول دین تقلیدی نیست بلکه عقلی است وجملۀ فوقخبر واحد ومبهم است .

ثانیاً ظاهرآن جمله چنانچه میگوئید نیست و بغلط معنی میکنید زیرا اگرمقصود از ارادۀ مذکور در ایــن خبر ارادۀ تکوینی خدا باشدکهآن اراده مکان ندارد وپائین وبالانمیرود وبسوی امام پائین میآید صحیح نیست زیرا امام ششم درتوحید اهلیلجه میفرمایــد ان الارادة مناللّه احداثه یعنی ارادۀ خــدا

همان ایجاد چیزی است بدون آنکه خدا ذهنی داشته باشد و در ذهن خود میل کند و تصمیم بگیرد ، درتوحید صدوق امام هفتم فرمـوده ـ فارادةالله هي‌الفعل لاغیرذلك بنابراین اراده ایجاد است دیگر پائین وبالا نمیرود زیرا معنی اراده بوجود آوردن است یعنی ارادهٔ اوعین ایجاد مراد است نه مقدمات آن .

پس از خانهٔ شما صادر میشود معنی نـدارد اصلا ارادهٔ خـدا از جائی صادر نمیشود و اگـر مقصود از اراده امرونهی یعنی ارادهٔ تشریعی باشد نه تکوینی صحیح است زیرا امرونهی بخانهٔ اهل وحی نازل شده و البته امور شرعی از خانهٔ رسول خدا صادر شده و بدیگران رسیده و بقرینهٔ ذیل آن جمله کـه فرموده عمافصل من احکام‌العباد ، روشن میشودکه مقصود امور تشریعی است وما عرض کردیم که رسول وامام واسطهٔ درتشریعند نه‌درتکوین اگر کسی بگوید اگر بین‌خلق‌وخالق واسطه نیست درتکوین پس چرا درقرآن سورهٔ مائده‌آیهٔ ۴۰ فرموده اتقواالله وابتغوااليه الوسيلة، یعنی‌ازخدابترسیدوبسوی‌اووسیله‌ای بجوئید آیا این‌وسیله مگرهمان واسطه نیست ،آیا توسل جستن غیراز واسطه جستن است ، جواب گوئیم بلی واسطه غیراز وسیله است وتوسل مربوط بواسطه نیست‌زیرا واسطه فاصله وحاجز بین‌دو چیزاست مثلامیگویند بین این‌خانه وآن‌خانه‌خانه‌ای یادیواری واسطه‌است اما نمیگویندوسیله‌استوسیله آن‌عمل‌وکارخداپسندیست که موجب لطف خدا و باعث اجابت دعا شود مانند ایمان بخدا که وسیلهٔ رضایت پروردگار است مثلا شما بـدانید عمل‌کردن بواجبات وسیلهٔ لطف خـدا و اجابت دعـا است شما نیمهٔ شب برمیخیزی‌ومیگوئی‌خدایا تورا قسم بانبیاء واوصیاء وبحق ائمه معصومین(ع) تورا قسم بذات وصفاتت وبحق مقربین درگاهت ،

دراینجا بدون واسطه باخدا سخن میگوئی وازخدا انتظارلطف داری بدون اینکه بین توخدا واسطهٔ باشد ، خیر بین تو وخدا واسطه‌ای نیست اما توکلماتی را وسیلهٔ جلب رحمت کرده‌ای ، پس بین توخدا فاصله‌وواسطه نیست پس بدانکه وسیله نزدخدا خوبست اما بین خـدا و بنده واسطه‌ای نیست مگر درتشریع و هدایت وابلاغ احکام چنانچه امیرالمؤمنین‌درخطبهٔ ۱۰۹ فرموده ان افضل ما توسل به‌المتوسلون الی‌الله سبحانه و تعالی الایمان به و برسوله والجهاد فی‌سبیله تاآخـر یعنی بدرستیکه بهترین وسیله‌که بآن توسل جویند بسوی خدا ایمان باو و برسول او وجهاد درراه اوست تاآخرپس بهترین‌وسیله این استکه‌حضرت فرموده نه‌آنچه بدعت شده میان شیعه .

دلیل هشتم غالیان ، شهداء علی خلقه وجواب آن

میگویند در قرآن و حدیث آمده‌که امام و رسول شاهد براعمال خلق میباشند وشاهد باید همه‌جا باشد ونظارت‌وولایت برخلق داشته باشد .

جوابآنکه اولا لازم نیستکه شاهد همه‌جا حاضر باشد زیراقرآن‌شاهد برخلق است بااینکه‌همه‌جا حاضرنیست‌چنانچه درحدیث‌آمده ملك نامهٔ اعمال را میبرد خدمت رسول و امام و مطلع میشوند برای شهادت دیگرحضورفی‌کل مـکان لازم نیست اطلاعات علمی امام غیرازحضورعینی وشخصی اوست .

ثانیاً علی (ع) در نهج‌البلاغه عهد ۲۶ میفرماید لاشاهد غیره و لاوکیل یعنی‌کسی شاهد همه‌جا وکارگذاری نیست جـز خدا اصلا خدا ستارالعیوبست و احدی را شاهد وناظردیگران

قرارنداده پس بایدآیات و روایاتیکه در موضوع شهادت رسول وامام رسیده بررسی شود سپس قضاوت شود ، در سورهٔ زمرآیهٔ ۷۰ فرموده و وضع الکتاب و جیئی بالنبیین والشهداء و قضی بینهم بالحق یعنی درقیامت پروندهٔ عمل نهاده شود و انبیا و شاهدان احضار شوند و بین مردم قضاوت شود ، امیرالمؤمنین درتفسیر آیهٔ ۴۱ سورهٔ نساء که فرموده فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بك علی هؤلاء شهیداً فرموده خدا تمام انبیا را با امتشان حاضرمیکند در قیامت برای سؤال چنانچه خود فرموده فلنسأ لن الذین ارسل الیهم ولنسئلن المرسلین .

سپس از امتها و ازخود انبیا و مرسلین سؤال کند انبیا شهادت‌میدهند که ابلاغ رسالت کردیم وخاتم‌الانبیا شهادت‌میدهد بصدق ایشان با اینکه خاتم‌الانبیا درزمان انبیاء قبل نبوده ودر قیامت‌همهٔ مؤمنین نیزشهادت میدهند که انبیا رساندند پس‌مؤمنین همه شاهدند با اینکه مؤمن همه‌جا حاضرنیست باضافه‌آیات و روایات‌شهادت، همه راجع بقیامت است نه دنیا و در دنیا کسی از انبیا ومؤمنین شهادت نمیخواهد .

اگر بگوئی‌آیهٔ ۱۳۸ سورهٔ بقره گوید وکذالك‌جعلنا کم امة وسطاً لتکونوا شهداء علی‌الناس‌ویکون‌الرسول علیکم شهیداً بانضمام‌حدیث امام پنجم که‌فرموده نحن‌الامة الوسط چنین‌معنی میدهد که خدا قرارداده شما را امت میانه‌رو یا امامان میانه‌رو تا آنکه گواه مسردم باشید و این پیغمبر گواه برشما باشد پس گواهی امت یا گواهی اهامان‌چیست ودر کجا است‌جواب گوئیم مطابق تفاسیر این گواهی در قیامت است و اگرفرض کنیم در دنیا باشد لازم نیست شاهد همه‌جا حاضر و ولی‌کل شیئی باشد، زیرا برآنکه در همه‌جا حاضر و برهرچیزی ناظر است مانند

خدا علی کل شیئی شهید میگویند و شهداء علی الناس نمیگویند و آیه فرموده شهداء علی الناس و شاهد برمردم غیرازشاهد برهر چیز است .

ثالثاً ائمه بالاتر از رسول خدا نیستند و طبق این آیه رسول‌خدا شاهد ائمه است نه شاهد برهرچیز واگررسول همه جا حاضروشاهد برهرچیزی بود باید بفرماید و یکون‌الرسول علی کل شیئی شهید وحال‌آنکه نفرمود .

رابعاً روایات بسیاریست که پیغمبروائمه فرموده‌اندملئکه وجن بما خبر میدهند و اخبار جهان را بما میرسانند و اگر همه‌جا بودند دیگر احتیاج بملك وجن و خبرگذارنبود ، در روایات دیگر وارد شده‌کـه در مقابل امام عمود ها و سیم های نوریستکه بواسطهٔ آنها از بسیاری از امورمطلع میشوند، واگر همه‌جا بودند احتیاج بعمود نورنبود .

درروایات دیگروارد شده که پروندهٔ اعمالرا روز۵ شنبه خدمت رسول ویا امام میبرند واگرهمه‌جا بودند دیگر پرونده برنمیخواستند دراخبارآمده که ملئکه سلام شیعه را بامام‌حسین میرسانند دردعای ندبه میخوانی اللهم بلغه مناتحیة و سلاماً ، یعنی خدایا سلام ما را بامام زمان برسان پس اگر امام همه‌جا بود سلام برسان نمیخواست ، مضافاً بردلیل عقل که حجت خدا است و میگویـد مخلوق محدود محال است لامکان و در همه‌جا درآن واحد حاضر باشد .

خامساً ـ دلیل تحیز و دلیلهای دیگر.

سادساً ـ اگر امام پنجم(ع) فرموده نحن‌الامة الوسط ، نفی از غیرنکرده هرمؤمن عادلی میانه‌رو باشد و براعمال قوم خود شهادت دهد چه اشکالی دارد .

سابعاً در روایات وارد شده که قرآن شاهد است برای عاملین بخود در قیامت و حال آنکه قرآن ثقل اکبر است در همه‌جا حاضر نیست ، امام نیزمانندآن ، رسول خـدا در خطبهٔ غدیریه فرمود ان‌علیاً وولده هوالثقل‌الاصغر، والقرآن‌هوالثقل الاکبر که معلوم میشودقرآن‌که قانونست ازمجریانش یعنی اهل عصمت بزرگتر است قال رسول‌الله‌القرآن افضل‌کل شیئ‌دون‌الله یعنی قرآن ازهرچیزی افضل است غیرازخدا .

ثامناً خدادرسورهٔ مائده‌آیهٔ۱۱۸ فرموده که عیسی‌میگوید کنت علیهم شهیدا یعنی من‌برامتم شاهد بودم وهرپیغمبری‌شاهد امتش میباشد با اینکه عیسی و سایر انبیا همه جا حاضرنبوده و ولایت برتمام جهان ندارند ، بهرحال شاهد بودن لازم ندارد حضور فی‌کل مکانرا و مربوط بولایت تکوینی نیست ، عالم هر محلی‌گواه وشاهد برکفر و ایمان اهل‌محلش میباشد درقیامت با اینکه حاضرهرمکان وولایت برهرچیز ندارد .

دلیل نهم غالیان ، حجت وجواب آن

میگویند چون رسول و امام حجتند وحجت باید همه‌جا حاضروبرهرچیزولایت داشته باشد ، جواب‌آنستکه .

اولا ــ مقصود از حجت ، حجت بربندگانست نه برتمام جهان اگردربعضی ازکلمات وارد شده حجة علی‌الخلق مقصود از خلق مکلفینند نه‌کوه و بیابان چنانچه در زیارت امین‌الله بحضرت امیرمیگوئی السلام علیك یا امین‌الله فی‌ارضه و حجته علی عباده ، بندگان‌که همهٔ موجودات نیستند زیـرا جمادات شعوری وحساب‌وکتابی ندارند وحجتی لازم ندارند پس حاضر بودن حجت درهمه‌جا و برهمه چیزلازم نیست .

ثانیاً ـ قرآن حجت است باآنکه همه‌جا نیست پس لازم نیست حجت همه‌جا باشد و ولایت داشته باشد ،

ثالثاً در روایات است که آسیه زوجهٔ فرعون حجت است برزنان و مؤمن آل‌فرعون حجت است بر مردان باضافه انبیا همه حجتند ودرهرصنفی مؤمن صالح حجت است وراویان‌اخبار حجتند بردیگران با اینکه هیچ کدام حاضر همه جا نیست و ولایت تکوینی ندارند .

پس‌رسول‌وامام مانیز چنین‌باشند واگربگوئی‌خیرهرکس حجت باشد ولایت برهرچیزدارد گوئیم مگرخدا برای ادارهٔ جهانش چقدر سرپرست و ولی احتیاج دارد پس این حقیر که راوی حدیثم ولی‌برتمام جهانم ، اگربگوئی دربعضی ازروایات وارد شده‌که رسول وامام حجتند برتمام عوالم پس معنی آن چیست جواب آنکه حجتند برای مکلفین هرعالم نه‌موجودات دیگرچنانچه قرآن‌فرموده‌انا ارسلناك كافة للناس‌وناس‌عبارتست ازمکلفین، هرروایتی‌اگرموافق قرآن نباشد باطل است اگرچه بسیاری از روایات مدرك وسند معتبری ندارد تا در آن قضاوت شود باضافه آنروایات که می‌گوید حجتند برتمام عوالم‌معارض است با اخباریکه فرموده‌اند ما حجتیم براهل زمین نه بر اهل آسمان مانند روایت امام ششم درهفتم بحار ص۲۵۲ که فرموده نحن‌الحجة‌البالغة علی‌من‌دون‌السماء تاآخر.

دلیل‌دهم‌غالیان، وعاء مشیة وجواب آن

میگویند رسول وامام مظهر خدا وظرف مشیت اویندپس برتمام جهان ولایت دارند ، جواب آنستکه مظهر خدا یعنی چه ، میگویند مظهرقدرت او گوئیم قدرت او عین ذاتست و

محدود ومحصور درممکن‌الوجود نمیشود خدا آب قنات نیست که مظهر بخواهد (آب قنات‌درزمین‌محبوس مانده هرجا آشکار وظاهر شود آنجا را مظهر گویند) آیا ذات خـدا مانند آب قناتست تا آنکه ازامام ظاهرشود .

اگر کسی‌چنین‌گوید بیخرد وبیدین است و باضافه مظهر بودن رسول‌وامام برای خدا مدرکی ندارد ، و اما وعـاء مشیة معنی‌این‌کلمه بایددانسته‌شود پس‌ازآن استدلال‌شود، بدانکه‌قرآن سورهٔ‌تکویرآیهٔ۲۹ بکفارفرموده‌وماتشاؤن‌الاان‌یشاءالله‌رب‌العالمین یعنی‌ای‌کفار، مشیت‌شما اثری‌ندارد مگرآنکه‌خدای‌رب‌العالمین بخواهد ، این‌آیه نه مربوط بولایت است . ونه مربوط باینکه مشیت خدا ظرفی‌ندارد یا دارد درتفسیر این‌آیه روایتی از امام هفتم وارد شده‌که ان‌الله جعل‌قلوب الائمـة مورداً لارادتـه فاذا شاءالله شیئاً شاؤه و درهفتم بحار ص۲۶۱ حضـرت امام زمـان فرموده «قلوبنا اوعیة لمشیةالله فاذا شاء شئنا .

یعنی خدا دلهای ائمه‌را بطوری قرار داده‌که هرچه‌خدا بخواهد ایشان همانرا میخواهد وبخواست خدا خوشنود وبامر او مطیعند یعنی دردلهای ائمه چیزی‌جزرضا بخواست خدانیست اگرمعنای‌وعاء مشیتی‌که شیخیه می‌گویند همین‌باشد صحیح‌است والبته هرمؤمن‌عاقلی‌باید چنین‌باشدکه دردل او چیزی نباشدجز رضا بمشیت خدا واین‌اختصاص برسول وامام ندارد چنانچه‌آیهٔ قرآن‌که ذکرشد جمع مذکر مخاطب بطورعموم است ومیرساند که هرکسی‌باید خواست‌خدا را مؤثربداند ومطیع‌باشد وذکری از امام ورسول در آیه نیست بنابراین مربوط بولایت نیست . اما غالیان یك معنای زشت باطلی از این‌آیه و روایت‌کرده‌اند که موجب توهین بخدا میشود وانسانرا از ذکرآن شرم میآید

اما برای آنکه کسی فریب نخورد بیان آن لازم است ، میگویند معنی آنها این استکه ائمه ظرف مشیت خدایند و مشیت خدا منحصر و محدود در آن ظرفست یعنی خدا چیزی اراده نمیکند مگر آنچه ائمه بخواهند یعنی خواست خدا تابع خواست ایشان ومنحصر باین ظرفست نه درجای دیگر واین معنی غلط وباطل است زیرا آیه وروایت میگوید ائمه چیزی نمی‌خواهند جز خواست خدا را ولی غالیان می گویند خدا چیزی نمی‌خواهد جز خواست ائمه‌را و بین این دومعنی فاصلهٔ بین زمین وآسمان بلکه بقدر فاصلهٔ کفر وایمانست واگر غالیان بعقل‌خود یا سایر کلمات اهل‌عصمت مراجعه می‌کردند چنین اشتباه شرك‌آوریرا مرتکب نمیشدند بیجهت نیست‌که سایر فرق اسلامی شیعه را مشرك میدانند حتماً این‌کلمات کفرآمیز اهل غلورا بنام شیعه دیده‌اند وشیعه بدنام شده آیا شیخیه واهل غلو ندیده‌اند کلمات اهل‌عصمت‌راکه مکررمیگویند ماشاءالله‌کان ومالم‌یشاء لم‌یکن‌یعنی آنچه خدا خواست شد وآنچه نخواست نشد امام ششم درتعقیب نماز می‌گوید الحمدلله الذی یفعل مایشاء و لایفعل ما یشاء غیره و درتعقیب دیگر می‌گوید ماشاءالله لاماشاء الناس یعنی ستایش خدائیرا که‌بجا می‌آورد خود هرچه‌بخواهد وآنچه غیر بخواهد بجا نمی‌آورد .

دلیل یازدهم غالیان، آیات واخبار و جواب آن

اهل‌غلو بآیات واخباری استدلال می‌کنند که آیات آن دلالت برمطلب ایشان ندارد وروایات نیز یا دلالت ندارد ویا بدون مدرك ومجعول است، مثلا آیهٔ وقل اعملوا فسیری‌الله‌عملکم

ورسوله والمؤمنون ، یعنی بگوعمل کنید که بهمین‌زودی‌عمل‌شما را خدا ورسول ومؤمنین می‌بینند ، غالیان می‌گویند مؤمنون یعنی ائمه واین‌ائمه باید همه‌جا حاضرباشند تا اعمالرا ببینند، جواب آنستکه درمعنی آیه چند اشتباه کرده‌اید .

اول آنکه مؤمنون منحصر بائمه نیست زیرا خود ائمه بسیار ازمسلمین‌را مؤمن خوانده‌اند مانند سلمان و ابوذر را ، اگر بگوئی درتفسیر این آیه‌حدیثی آمده که امام فرموده‌مؤمنون مائیم، گوئیم باشد صحیح است امانفرموده کس‌دیگرمؤمن‌نیست پس‌انحصار مؤمن‌بائمه غلط است پس‌طبق این آیه مؤمنون عمل شمارا می‌بینند با اینکه مؤمن همه‌جا حاضرنیست رسول و امام نیزمانند سایر مؤمنین، اگر بگوئی‌مؤمنین‌تمام‌اعمالرا نمی‌بینند ولی‌رسول‌وامام باید تمام‌اعمالرا ببینند ولذا باید همه جا باشند جواب‌آنستکه درآیه ذکرتمام ویا بعض‌نشده شما تمامرا ازکجا آورده‌اید ، آیه بطور اجمال ذکر کرده وقضیه مجمله قضیهٔ جزئیه است چنانچه اگرگوئی انسان کاتب است ومقصود بعضی ازافراد انسان‌باشدصحیح‌است واگرمقصودتمام افرادانسان‌باشد صحیح نیست زیرا تمام افراد کاتب نیستند واین آیه راجع بمنافقین متخلفین ازجهاد است ومربوط بمؤمنین نیست در این آیه خدا بمنافقین‌فرموده عذرخواهی‌ازتخلف خود نکنید‌بهمین زودی درجنگهای دیگرخالق ومخلوق عمل‌شمارا خواهندید .

ثانیاً ـ آیه راجع‌باستقبال است که فرموده بهمین‌زودی اعمال شمارا می‌بینند نه درحال عمل بدلیل سین فسیری‌الله که دلالت براستقبال دارد پس‌ائمه درحال عمل عمل‌را نمی‌بینند تا بگوئی همه‌جا حاضرند پس‌آیه دلالت می‌کند براین‌که ائمه در حال عمل حاضرنیستند وبعدکه درقیامت باشد مطابق بسیاری‌از

اخبار پروندهٔ عمل یاخود عمل‌را می‌بینند یا روز های پنجشنبه چنانچه دربعضی اخبار وارد شده که نامهٔ اعمالرا میبرندخدمت رسول ویا امام ازتمام اینها معلوم می‌شود که ائمه حاضر نیستند تا شاهد اعمال باشند واگرخود بودند نامه رسان نمیخواستند.

ویا استدلال میکنند بجملات زیارت جامعه بکم فتح‌الله و بکم یختم وبکم یمسك السماء وبکم‌ینزل‌الغیث که آل‌محمد(ص) همه‌کارهٔ جهانند جواب آنستکه معنی این جملات این استکـه ببرکت شما خدا بارانرا نازل می‌کند پس‌فاعل اینها خدا است زیرا فاعل فتح‌الله کلمهٔالله ذکر شده وفاعل یمسك و ینزل ضمیر مفرد استکه برمی‌گردد به‌الله وضمیرجمع نیست‌تا برگردد بآل محمد پس‌خدا این‌کارها را می‌کند ببرکت‌آل‌محمد (ص) یعنی تمام‌عالم‌را ایجاد وزندگی‌را مرتب می‌کند تا این‌که عده‌ای از خداشناسان کامل عاقل‌ازآن بهره برند وآن‌عده در درجهٔ اول آل‌محمدند ودردرجهٔ ثانی باقی اهل ایمان چنانچه در روایات داردکه ببرکت سلمان واباذر خدا بارانر نازل نمود وبرکات خود را فـرو فرستاد و در روایات دیگر استکه ببرکت مؤمن خدا اهل‌دنیارا روزی‌می‌دهد ودرقرآن نیز آیاتی میباشد مانند آیهٔ وخلق‌لکم مافی‌الارض جمیعاً یعنی خدا برای شما خلق‌کرد آنچه درزمین است پس‌فاعل‌کارهائیکه درآیه ودرزیارت جامعه است خدا می‌باشد باضافه در قرآن می‌گوید این افعال منحصر بخدا است .

چنانچه امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه خطبه ۱۲۶ فرموده درتفسیرآیهٔ سوره لقمان ــ ان‌الله عنده علم‌الساعة وینزل الغیث و یعلم مافی‌الارحام تا آخرآیه که این‌پنج چیز مذکور درآیـه اختصاص‌بخدا دارد ورسول‌وامام‌آنرا نمی‌دانندتا فاعل‌آن‌باشند.

ویا استدلال می کنند بجملهٔ بیمنه‌رزق‌الوری که امام‌زمان رازق است جواب آنستکه اولا این جمله روایت نیست بلکه از محقق‌طوسی‌است ثانیاً بیمنه یعنی‌ببرکت امام خدا روزی میدهد نه آنکه امام روزی می‌دهد شما غلط معنی می کنید .

ویا استدلال‌میکنند بجملهٔ‌لولاالحجة لساخت‌الارض باهلها درحالیکه معنی‌آنرا نمیدانند در جواب باید‌گفت ایـن خبر میگوید اگرحجت نباشد زمین اهل خود را فرو میبرد صحیح است اما بگوئیدآیا اگرحجت نباشدزمین بامرچه‌کس اهل‌خود را فرو میبرد آیا بامرحجت معدوم ، خواهید گفت بامرخدا پس‌فاعل وآمرخدا است البته خدا سفرهٔ نعمت‌خود را گسترانید برای انبیا و اوصیا ومؤمنین واگرانبیا نباشندخدا سفرهٔ احسان خود را جمع میکند پس جملهٔ لولاالحجة نمیگوید حجت همهٔ کارهٔ جهانست باضافه تمام انبیا حجت بودند پس شما چرا سایر انبیا را قیم وحافظ و همه‌کارهٔ جهان نمیدانید .

بعلاوه ازروایاتی که میگویدخدا ببرکت مؤمن سایرین‌را روزی میدهد واگرمؤمن نباشد لطف خودرا قطع‌میکند استفاده نمیشود که مؤمن‌لامکان وسرپرست‌جهانست روایت‌لولاالحجة نیز مانندآن، ماقبول داریم‌که خدا ببرکت امام ویا رسول زمین‌را برقرارنمود وروزی میدهد اماخدا برقرارداشته وروزی میدهد نه‌رسول و امام پس‌شما ازروایت ایمان‌کفررا استخراج ننمائید ویا استدلال‌میکنند بجملهٔ لولاك لماخلقت‌الافلاك که معنی‌آن نیز مانند لولاالحجه میباشد اگرچه مدرکی براین‌جمله یافت نشده و بی‌مدرکست .

ازشرك نميترسند، اما ازتقصيردرولايت ميترسند

شيخيه و سايرغلات ميگويند ما براى آنكه در حق ائمه تقصيرى نشودكوشش داريم‌كه ايشان‌را بالا بريم وميترسيم‌درحق ايشان تقصيرى شود ولذا صفات‌خدارا براى ايشان‌روا دانسته‌ايم جواب‌آنستكه شما چرا ازشرك واهمه نداريد اگر افعال‌وصفات خدا را بغيرخدا نسبت‌دهيد شركست وبدترين غضب‌خدا ورسول وامام برمشركست اگرتوحيد افعالى‌شما خراب‌شود ازدين‌خارج شده‌ايد اما فرضاً معرفت شما بائمه‌كسم باشد طورى نميشود در تفسيرآيهٔ۱۰۶سورهٔ يوسف‌ومايؤمن اكثرهم بالله وهم‌مشركون.

امام ششم فرمود اين‌آيه در بارهٔ‌كسانى است‌كه نامها و صفات خدا را روى‌خلق ميگذارند ومشرك ميشوند مثلامخلوقيرا مديرومدبرجهان‌ميخوانند ونيزفرمود اين‌آيه دربارهٔ‌كسانى‌است كه‌ميگويند اگرفلانكس نباشد ما بيچاره‌ايم يا ماهلاك ميشويم، آيا نمى‌بينى‌كه غيرخدارا مؤثرومدافع ازخويش ميدانندوسائل الشيعه ج ۱ ص ۱۹ روايت‌كرده از امام پنجم‌كه فرمود « من لايعرف‌الله ويعرف‌الامام منا اهل‌البيت فانما يعرف ويعبد غيرالله تا آخر يعنى آنكه خدا را نشناسد ولى امام از ما اهل‌بيت را بشناسد همانا شناخته وعبادت‌كرده غيرخدا را يعنى مشركت .

مؤلف‌گويد تعجب است اگربگوئى ولايت رسول و امام مطابق مدارك اسلامى تشريعى است نه تكوينى و اينها هيچ‌كارهٔ جهانند درتكوينيات عده‌اى عصبانى‌ميشوند اما اگرمشرك شوى و بگوئى امام همه‌كاره و مديرووزيرخدا است خوششان ميآيد معلوم‌ميشود ازتوحيد غريب‌ترچيزى نيست ولذا مرشدان صوفيه

ادعای ولایت بلکه ادعای خدائی‌میکنند کسی بایشان کاری ندارد بلکه ایشانرا عارف‌میدانندو کلام کفر وشرك ایشانرا تأویل‌میکنند اما اگر کسی بگوید من امام و یا رسولم فوری اورا میکوبند اگرچه دفع هردو واجب است ولی دفع مدعی‌الوهیت واجب‌تر است .

ولایت مطلقه یاولایت کلیهٔ الهیه یعنی چه

بعرفان بافی میگویند امام ولایت کلیهٔ الهیه دارد ، باید گفت : اولا ــ مدرك این سخن چیست و چنین چیزی ازشرع نرسیده‌تعجب‌است اگر کسی‌درفروع‌دین ازخود ببافدجلو گیری میکنند اما در اصول دین هرچه ببافد مانعی ندارد .

ثانیاً ــ اگرولایت‌مطلقهٔ کلیه‌مال امام‌است پس برای‌خدا چیزی باقی نمیماند .

ثالثاً ــ اگرمقصود ولایت تکوینی باشد باطل وشرکست واز ادلهٔ مذکورهٔ دراین کتاب بطلان‌آن روشن‌شد باضافه ولایت مطلقهٔ‌کلیه را الهیه میگویند برای‌آنکه مختص بـذات اقـدس الهی است ولذاآنرا الهیه گفته‌اند واما اگرمقصود این باشدکه ولایت رسول وامام برتمام مسلمین است ودرتمام موارد تشریعی است نه‌دربعضی باین‌معنی کلیت دارد این‌صحیح است ولی‌مقصود بافندگان این نیست ویااستدلال‌میکنند بخبرنزلوناعن‌الربوبیة وقولوا فی‌حقنا ماشئتم .

اولا ــ این‌خبری‌است که‌سندمتصلی‌ندارد، درص۲۴۶هفتم بحارنقل‌کرده ازامیرالمؤمنین‌که فرموده ایاکم‌والغلوفینا قولوا انا عبید مربوبون و قولوا فی‌فضلنا ماشئتم یعنی‌حذرکنید ازغلو دربارهٔ ما ، بگوئید ما بندهٔ پروردگاریم‌که مارا نشوونما داده

وبگوئید درفضل ماآنچه بخواهید حال باید گفت این خبرمسند نیست‌وبرفرض‌صحت، نهی ازغلوکرده پس‌غالیان، بخوداین‌خبر تازه عمل نکرده‌اند .

ثانیاً ـ اخباردیگری وارد شده معارض با این خبرازآن جمله درهفتم بحارص۲۴۶ بسند متصل از امام ششم روایت کرده که فرمود ـ اتقواالله ولاتغلواولا تفرقوا ولا تقولوا مالا نقول تا آخر یعنی ازخدا بترسید وغلو نکنید وتفرقه نیاورید وآنچه ما نگفته‌ایم نگوئید بدلخواه خودتان که ما وشما می‌میریم سپس روز قیامت با شما مخاصمه خواهیم کرد و روایات بسیاری وارد شده با سندکه فرموده‌اند هرچه خواستید در دین مگوئید واین اخبارمقدم است برخبرقولوا ماشئتم چه از جهت سند و چه از نظر کثرت .

ثالثاً ـ در فروع دین کسی حق ندارد از خود بگوید چگونه در اصول هرچه خواست بتواند بگوید پس نباید بخبر قولوا ماشئتم عمل کرد ونبایدقطب ومدیر برای عالم‌تراشید.

رابعاً ـ اگربنا شد هرکس هرچه خواست بتواند بگوید شما چرا باهل سنت اعتراض میکنید زیرا آنسان خواسته‌اند و گفته‌اندکه علی(ع) خلیفهٔ چهارم است .

خامساً ـ معنی نزلونا عن‌الربوبیة‌چیست بدانکه معنی‌آن این نیست‌که مارا خدا ندانید زیرا نفرموده نزلوتا عن‌الالوهیه پس‌معنی‌آن این است‌که مارا مربی ومدیرجهان ندانید پس‌اهل غلو بهمین خبرنیزعمل نکرده‌اند خصوصاً باول خبرکه فرموده غلونکنید .

ویا استدلال میکنند بآیهٔ سورهٔ یس انا نحن نحی‌الموتی ونکتب ما قدموا وآثارهم وکل شیئی احصیناه فی‌امام مبین که

هرچیزی در امام است وامام بهرچیزی محیط وعالم است .
جواب آنکه اولاخود پیغمبر که ازعلی بالاتروافضل است تا وحی باونرسد چیزی نمیداند چگونه امام همه چیزمیداند با اینکه باووحی نمیشود ، شیخ‌مفید فرموده‌هرکس قائل بوحی شود برای امام او از اسلام خارج است و خود ائمه فرموده‌اند علم ما مأخوذ ازرسول خدا است .
ثانیاً ـ شما معنی آیه‌را بدانید مفسرین‌شیعه گفته‌اندمراد ازامام مبین پروندهٔ عمل است که درآن هرچیزی ازاعمال احصا شده وبنظردقیق باید مقصود پروندهٔ اعمال باشد بمناسبت صدر آیه که فرموده انا نحن نحی‌الموتی ونکتب تاآخر که معنی آیه چنین میشود ما خودمان زنده میکنیم مرده‌ها را و مینویسیم‌آن اعمالیکه مقدم داشته‌اند وآنچه ازآثار ایشان بماند و هرچیزی درپروندهٔ ایشان احصا شده وپرونده روشن وآشکار است وچون در قیامت هرکسی بدنبال پرونده‌اش احضار میشود و پروندهٔ او جلو او است تعبیرشده از پرونده بامام ، نمیتوان گفت اول‌آیه راجع بپروندهٔ اعمال‌وآخرآن بدون مناسبت راجع بامام‌جعفر صادق(ع) است زیرا اول وآخرآیه باید بهم مربوط باشد خدا که بی‌ربط سخن نمیگوید اگر بگوئی‌دربعضی ازتفاسیرروایات وارد شده‌که علی(ع) امام مبین است‌گوئیم بلی‌ماهم قبول‌داریم که علی(ع) امام مبین است اما مربوط باین‌آیه نیست این‌آیه راجع بنامهٔ اعمال است .
ثالثاً ـ اگرمقصود ازاین‌آیه‌علی(ع)باشد معنی‌صحیح‌آن چیست روزی یکنفرغالی‌آمد ودم ازولایت میزد واستدلال‌میکرد باین‌آیه باوگفتم‌آیه‌را معنی‌کنیدگفت یعنی تمام چیزها درامام استدرجواب‌گفتم چگونه این‌دیوارها وزمین‌وآسمان باین‌عرض

وطول در امام است درجواب مبهوت شد گفتم آقاجان چیزی را بفهمید سپس بدین بچسبانید معنی احصیناه یعنی‌شماره کردیم‌مثلا اگـر گفتند تمام افراد مملکت احصائیه یا شماره شده در ادارهٔ ثبت احوال یعنی‌دفترش‌آنجا است نه‌اینکه خود افراد همه‌آنجا باشند پس معنی چنین میشود مـا شماره و احصائیه یعنی دفتر هرچیزی از احکام یا موضوعات دیگررا نزد امام‌گذاشتیم تازه این‌مربوط بولایت وزعامت‌خود اشیاء نیست وربط بآن ندارد .

ویا استدلال میکنند بنامهٔ علی(ع) بمعویه که‌درنهج‌البلاغه ذکرشده ـ فاناصنایع‌ربنا والناس بعد صنایع‌لنا ، مقصودحضرت آنستکه ما تربیت یافتهٔ پروردگاریم و مـردم تربیت یافتهٔ مایند درتعلیمات دینی ، غالیان میگویند مقصود حضرت این است که ما مصنوع ومخلوق پروردگارخودیم ومردم مصنوع مایند .

جواب‌آنستکه‌غالیان گویالام‌لنازادرکلام‌حضرت ندیده‌اند که لام برای نفع است یعنی مردم‌را خدا خلق‌کرده برای نفع ما مانند لام خلق لکم ما فی‌الارض جمیعاً . پس میگوئیم :

اولاـ خلق‌شده‌اند برای نفع ما کجا وماخالقیم‌کجا اگر معنی این باشد که علی فرموده باشد ماخالقیم پس باید قرآن را رها کردکه فرموده الله خالق کل‌شیئی . نعوذبالله

ثانیاًـ معویه‌علی‌را بخلافت وزمامداری مردم‌قبول ندارد چگونه علی باومینویسد ما خالقیم مگرعلی مانند ما سخن بیجا وبیهوده میگوید اینان گویا علی را عاقل نمیدانند و یا استدلال میکنند بآیهٔ سخرلکم ما فی‌السموات والارض که‌آسمان وزمین را مسخرکردیم بـرای شما و می‌بینند آسمان مسخر بشر نیست میگوید مقصود ازبشرانبیا میباشند اما نمی‌دانند که‌لام لکم‌برای نفع است مانندآیهٔ وجعل لکم‌الارض فراشا والسماء بناءاً یعنی

خداآنها را بجریان انداخته ومسخرخود نموده اما برای نفع بشر ویا استدلال میکنند بزیارت مطلقهٔ امام حسین(ع) ارادهٔ الرب فی‌مقادیر اموره که جواب آنرا درذیل دلیل هفتم غالیان بیان کردیم .

ویا استدلال میکنند بخبرعبدی‌اطعنی‌حتی‌اجعلك‌مثلی پس امام اطاعت کرده و مانند خدا شده وکارخدا میکند جواب این است که این خبرمخصوص امام نیست هرکس عبادت خدا کند باید مانندخدا شود وکارخدا کند پس تمام عابدین‌ومطیعین‌همکار خدا وولایت برجهان دارند ، البته خیر.

ثانیاً ـ این‌خبرسندی ندارد نه‌راوی‌آن‌معلوم‌و نه‌مدرك آن،

ثالثاً ـ مخالف‌قرآن است که‌فرموده لیس‌کمثله‌شیئی یعنی چیزی مانند خدا نیست وهرکس برای خدا مانند بتراشد کافر است پس این خبر اگرسندی داشت مورد قبول نبود چه برسد باینکه اصلاسندی ندارد بعضی ازعوام‌خیال میکنندکه اگرخبر بی‌سندی‌را ده نفر یا صد نفردرکتاب خود نوشت‌آن خبرباسند میشود و حال‌آنکه چنین نیست زیرا هرخبری‌که مجعول است جاعل آن یکنفر بوده بتدریج درکتاب‌ها وارد شده و منتشر گشته و اگرسندی داشته باشد بهمان جاعل میرسد باضافه بسیاری از نویسندگان متوجه سند آن نمی‌شوند و یا مسامحه می‌کنند ویا تقلید از یکدیگر می‌نمایند بهرحال هرخبری‌باید سند آن بمعصوم برسد و الا بی اعتبار است اگرچه شهرت داشته باشد زیرا گفته‌اند رب شهرةلااصل‌لها چه بسیار شهرتی که اصل‌ندارد .

استدلال غالیان باخبار مجعوله و خرافات

زمان خلافت بنی‌امیه وبنی‌عباس هرکس خبری جعل میکرد بنفع دستگاه ، انعام داشت مغرضین مخصوصاً یهودیان و دیگر کسانی‌که می‌خواستند آل‌محمد را متهم‌کنند و اسلامرا آلوده نمایند اخباری مخالف عقل‌وقرآن‌جعل نمودند بسیاری ازاخبار میان مسلمین ماند وعده‌ای از اخبار موجب غلو بود و بهانه‌ای شد برای غالیان از آنجمله علی (ع) در خطبة البیان مجعول گفته انا خالق‌السموات و الارضین وامثال آن مردم عوام فکر نکردند که اینها سند ندارد و دیگر اینکه مخالف قرآن است باید ازآن اعراض‌نموددیگراینکه مردم مستمع زیرمنبرعلی(ع) او را خلیفهٔ اول نمیدانستند و در اصل خلافت او تردید داشتند و هر روز بعذر و بهانه‌ای از علی(ع)جدا شده و غوغائــی بپا می‌کردند .

دراین‌صورت ممکن‌نیست علی‌علیه‌السلام بگوید من‌خالقم و بهانه‌ای برای تکفیر خود بدست‌مردم بدهد مگر علی(ع) را شما از عقلا نمی‌دانید .

ویا استدلال می‌کنند بجعل‌صوفیانه‌که‌علی(ع) یکشب‌چهل خانه‌بود وغذا خورد پس‌درآن واحد چهل مکان بوده ونعوذبالله مانند خدا همه‌جا بوده جواب آنکه این دروغ است شمـا چرا ازعقل‌که‌حجت الهی‌است دست برداشته و باین‌خرافات چسبیده واماموا پرخور معرفی‌کرده‌اید .

ویا استدلال می‌کند بدعای پنجم رجبیه‌که درمفاتیح‌ذکر شده ونقل کرده ازشیخ‌طوسی‌که اواز ابی‌جعفر محمدبن عثمان نقل‌کرده از ناحیهٔ مقدسه و اول‌آن دعااین‌است اللهم‌انی‌اسئلك

بمعانی‌تاآخر که درآندعاگفته لافرق بینك و بینها الاانهم عبادك یعنی‌خدایا فرقی بین‌تو و بندگانت نیست جواب آنستکه :

اولاـ شیخ‌طوسی، محمدبن‌عثمانرا درك نکرده زیراشیخ طوسی‌تقریباً دوقرن بعد از محمدبن عثمان بوده بلکه شیخ طوسی درکتاب دعایش که بنام مصباح است ایندعا را نقل‌کرده ازاحمدبن محمدابن عیاش جوهری واین‌جوهری مردی بوده ضعیف الحال و چنانچه علمای رجال شیعه نوشته‌اند مختل‌العقل ویامختل‌الدین بوده وعلمای‌امامیه ازاواجتناب داشته‌اندچنانچه شیخ‌طوسی ونجاشی درکتاب رجال‌خود نوشته‌اند باضافه او نقل کرده از خیربن عبدالله که او نیزمهمل و مجهول است پس‌سند این دعا خرابست .

ثانیاً ـ متن این‌دعا مخالف قرآنست وآدم مسلمان نباید آن‌را بخواند و مرحوم محدث قمی‌چه شده‌که متوجه نشده و در مفاتیح آورده زیرا یکجا برای خدا مقامات قائـل شده و گوید «ومقاماتك التی‌لاتعطیل‌لها فی کل‌مکان ، وحال‌آنکه خدا مقاماتی ندارد مقامات برای‌کسی است‌که تنزل وترقـی‌کند از مقامی‌بمقام بالاتری برسد وخدا منزه است ازآن ، باضافه اصلا والیانی‌که دراین‌دعا ذکرشده معنی‌ندارد و مقامات تعطیل‌ندارد درهرمکان ، مطلب موهومی است و بعد می‌گوید لافرق بینك و بینها الاانهم عبادك .

یعنی خدایا فرقی بین‌تو و اینها نیست جز این‌که اینها بندگان تواند، خوانندهٔ باهوش اگربروی نزد یکنفرحلبی‌ساز وبگوئی ای‌استاد هیچ‌فرقی بین‌تو وبین این‌آفتابه‌ها نیست، بآن استاد توهین‌کرده‌ای واو غضب خواهدکرد چگونه جرئت‌داری با خدای سبحان‌که قادر غنی‌بالذاتست جسارت‌کنی و بگوئی‌تو

با مخلوق فقیر بیچارهٔ محدود محتاج هیچ فرقی نداری اگر چنین باشد باید برای چنین خدای قلابی فاتحه خواند باضافه دراین جمله گاهی ضمیر مذکر آورده برای والیان خدا و گاهی ضمیر مؤنث ومی گوید لافرق بینك وبینها الا انهم ، اگر والیان مؤنث باشند « انهم غلط است واگر مذکر باشند » بینها غلط است بعد می گوید «اعضاد واشهاد ومناة واذواد وحفظة ورواد.

یعنی این والیان بازوهای تو و گواهان تو و آرزوهای تو ونگهبانهای تو وحفظ کنندگان ووکیلهای مدافع تواند، آیااین خدا محتاج است ببازوها و گواهان وآرزوها دارد و نگهبان و حافظ میخواهد آیا وکیل مدافع لازم دارد مگر این خدای قلابی چقدر بیچاره شده البته چنین خدا بندگانی مانند اهل غلو لازم دارد، ولی، خدای حقیقی ازاین موهومات منزه است چنانچه روایات بسیار وارد شده که خدا بازو ندارد وبرای خلقت خود گواهی نداشته وآرزو ندارد واحتیاج بولی ونگهبان ندارد .

وبعد دراین دعا می گوید فبهم ملاءت سماءك وارضك یعنی باین والیان پر کردی آسمان وزمینت را ، باید پرسید مگر این والیان چقدر عرض وطول دارند ومگر خدا مخلوق دیگر نداشت که آسمان وزمینش را پر کنند ، پس مسلمان عاقل، قرآن وعقل را نمی گذارد باین دعا بچسبد .

روزی مرد مقدس عوامی که زیر منبر اهل غلو شنیده بود علی یدالله است آمده بود استدلال میکرد که امام همه جا حاضر وناظر است وولایت تکوینی دارد بدلیل یدالله فوق ایدیهم که در سورهٔ فتح است .

گفتم آقاجان آیه راجع ببیعت مردم است بارسول خدا درزیردرخت حدیبیه که مردم بااوبیعت کردند برجهاد مشرکین

خدا ازآن بیعت خوشنود شد وآیه آمد ان‌الذین یبایعونك‌انما یبایعون‌الله یدالله فوق‌ایدیهم .

یعنی آنکه با تو ایرسول ما بیعت میکنند همانا با خدا بیعت می کنند دست خدا بالای‌دست ایشانست چنانچه درروایات دیگر واردشده که هر گاه دونفرمؤمن باهم دست بدهندومصافحه کنند دست خدا یعنی‌مرحمت اوبالای دست ایشانست پس‌این‌آیه بامام و ولایت اومربوط نیست . اگرچه ما قبول داریم یکی‌از القاب‌علی(ع)یدالله است ولی‌مربوط باین‌آیه نیست .

ثانیاً ـ امام یدالله است یعنی چه ، خدا که دست ندارد و اگربگوئی قدرت خدا است می گوئیم قدرت خـدا عین ذات اوست ومحدود بوجودامام نمی‌شود پس‌اگرعلی‌را یدالله گفته‌اند مجازی‌است مانند عین‌الله وشهرالله و بیت‌الله و بحث ما درمجاز نیست .

ثالثاً ـ خدا درجواب یهودکه گفتند یدالله مغلولة یعنی خدا دیگر کار نمی کند : درقرآن فرموده « بل‌یداه مبسوطتان ینفق کیف‌یشاء یعنی دودست خدا باز است هرطور بخواهدانفاق می کند. حال‌ما می‌پرسیم مقصود یهودیان ازیدالله امام‌بود البته خیر باضافه خدا فرموده دودست خدا باز است اگر مقصود از یدالله علی‌باشدعلی(ع)هم‌دوعددباشدتا دودست‌خدا بشوند وقدرت خدا دونصف بشود برای دوعلی، آیا میشود بگوئی یدالله یعنی امام البته‌خیر بهرحال کسی که عقل وقرآنرارهاکرده بموهومات وخیالات چنگ میزند .

موهوماتست یا خرافات یا ولایت

ولایت امام را ما قبول داریم اما این ولایت چقدر است

وچیست ونباید ببهانهٔ ولایت دکان‌ها بازکرد ومانند مداح‌ها سد راه دین شد آن یکی‌میگوید برو درس ولایت بخوان، دیگری دم‌میزند ازمکتب‌ولایت، دفترولایت، قوهٔولایت، امام‌باقوهٔ ولایت چنین‌کرد و چنان نمود ،کسی نیست بگویدآقاجان مگرولایت قوه دارد دفتردارد . دیگری میگوید شراب ولایت، می‌ولایت، آسمان ولایت ، ریسمان ولایت ، مانند شاعرانکه دم میزنند ازعشق، دفترعشق ،آسمان عشق، دکان‌عشق ،کوچهٔ عشق ، شهر عشق، درس‌عشق ، هفت شهرعشق‌را عطارگشت ـ توبیا دنبال‌آن درکوه ودشت دیوانهٔ عشق،آتش عشق، وووـ کسی نیست بگوید این چه دکانست وآیا ولایت حدوحدودی دارد یا خیر.

ملتی‌که بدنبال‌عقل نرود بدنبال‌چنین‌موهومات میبرندش آیا درس ولایت مدرس‌آن‌کیست مکتب آن‌کجا است آیا بهتر ازقرآن مکتبی پیدا شده .

آیا خانقاه صوفیان‌که دم ازولایت میزنند مکتب ولایت است درحالیکه از اسلام خبری نیست‌آیا درمحفل شیخیان‌که غرق خرافاتست ولایت است‌آیا دیوان شاعران ومداحان‌که‌خدا فرموده الشعراء یتبعهم الغاون دفترولایت است آیا ایـن قافیه سازی‌که هرکفروشرکیرا بنام ولایت دارد ازولایت است. کسی برایم نقل‌کردکه باوگفته بودند بیادرس‌ولایت بخوان‌گویدمن گفتم شماکه‌خواندید برای من بگوئیدگفته بودند بشنوعلی(ع) فرموده انااصغرمن‌ربی بسنتین یعنی‌من‌دوسال ازخداکوچکترم.

گویدگفتم‌مدرك این‌خبرکجا است‌گفت نمیدانم من‌گفتم پس من چنین ولایت وخدای پیرتر ازعلی را نمیخواهم و بدرد من نمیخورد بدرد شمادکاندارها میخورد . دیگری ازاهل علم وامام مسجد بود میگفت‌من‌درمسجدم دوماه دراطراف یك‌کلمه

از ولایت سخن رانی و بحث کردم حقیر عرض کردم آن کلمه چه بود ، گفت کلام علی(ع) که فرموده ، انا نقطة تحت باء بسم‌الله.
عرض کردم مدرك این کلمه کجا است گفت مدرکی برای آن ندیده‌ام حقیر تأسف خوردم که دو ماه خودش و مردم را معطل کرده برای موهومی که مدرکی برای آن نیست چگونه موهومات را بنام ولایت ترویج میکنند گفتم آقاجان اناالنقطة از سخنان بودا و ازخرافات بوداثیان است که بودا گفته من نقطه‌ای بودم‌واحده پس کثیرشدم، تاجهان کبیرشدم این‌موهومات را نباید بامام عالی‌مقام چسبانید ، نتیجهٔ اعراض ازقرآن‌همین خرافاتست گویندهٔ دیگردرمنبرمی گفت علی فرموده ـ کنت مع الانبیاء سرا ، یعنی‌من‌سراً باانبیا بودم، چون ازمنبرپائین‌آمد عرض کردم مدرك این کجا است گفت ندیده‌ام گفتم‌آیا میدانی که پیغمبرفرموده‌من‌وعلی(ع)از نورواحدیم، گفت بلی، گفتم‌بنا براین اگرعلی(ع)باانبیاء بوده ، محمد نیز باید با انبیا باشد پس‌چرا درقرآن‌فرموده‌ای‌محمدتو باانبیانبودی‌وزمان‌انبیاوجود نداشتی.
گفت کجای‌قرآن گفتم سورهٔ قصص آیه ۴۴ـوماکنت‌بجانب الغربی اذقضینا الی موسی ودرآیهٔ دیگروماکنت بجانب الطور اذنادینا ودرآیهٔ دیگروماکنت‌لدیهم اذیلقون اقلامهم‌ایهم یکفل مریم. یعنی تونبودی چون موسی را نداکردیم تونبودی وقتیکه زکریا وسایربزرگان‌قوم اوقلم قرعهٔ‌خودرا افکندندبرای کفالت مریم‌وآیات دیگرکه خدا برسول خودکه اشرف وافضل ازعلی است میگوید تونبودی پس‌چگونه‌علی بودآنهم سری‌مگرعلی(ع) جاسوس‌است‌که سری باانبیا بوده اصلاکسیکه هنوزنطفهٔ پدرش بسته نشده چگونه خودش بوده و بودن او با انبیا چه فائده‌ای داشته مگرخدا محتاج بجاسوس بوده وخود خدا همه‌جاحاضر

وناظر نبوده ، مقصود ازجعل اینگونه روایات چیست عزیزم اینها مخالف قرآن وعقل است . از همهٔ اینها گذشته مـدرکی ندارد، گوینده چونبا انصاف بود تشکرکـرد وگفت دیـگـر نمیخوانم، دیگری میگوید امامحسین عاشق شد و پشت پا بعقل ونقلزد ورفت کربلا خود را فدای امت کرد ، دیگرفکرنمیکند عشقخدا محال است بفرض اگرعاشقخدا شد باید خودرا فدای خدا کند نه فدای امت مگر اوعاشق امت شده که خود را فدای امت کند ، شعرخرافی :

حسینکه جان گرامش فدای امت کرد
روا است امت اگرجان کند فدایحسین

و بعد منت سرخدا گذاشت وگفت :

خدایا از سرو پیکر گذشتم هم از عباس واز اکبر گذشتم

امامیکه اول عاقل است دیوانهٔ عشق شده وعشق خداکه دروغ است بامام چسبانیده وجهاد اسلامیرا عشق بازیکرده و با اینکه احدی ازمخلوق منتی برخالق ندارد چنانچه دردعای ماه رمضان میخوانی یا ذالمن ولایمن علیك .

یعنی ایخدای منان احدی برتومنت ندارد ایـن آقای اهلولایت خیال کرده حضرتعباس واکبرملك امامحسین بوده که امام حسین(ع) از ملك خودگذشته و منتی برخدا گذاشته دیگرنمیداندحضرتعباسواکبرخودشانمکلف بجهاد ومختارند و جهاد برایشان واجب بوده وبرای اطاعتخدا و رسول جهاد کردند واز بزرگان دین وعقلا میباشند .

شما ببینید چگونه عشق قلابی ولایت قلابی خدای قلابی امام قلابیدرستکردهاند برویدیوان زبدةالخرافاتصفیعلیشاه را ببینید یکجا هرستمگریرا ظلالله خوانده یکجا امامرا چهل

خانه غذا داده ویکجا درهرشبی هفتاد مرتبه‌آن امام غش‌کرده وحساب‌گر گرفته تا غشها را شماره‌کند ازهفتاد ،کم‌وزیاد نشود و برای ریا بشیمیان قلابی‌خبردهد .

یکجا خدای منزه را بت عیار و نگارسیمین عذارخوانده یکجا خدا را بگل و بلبل وشاه و لیلی و خورشید وشیرنر تشبیه کرده وگوید :

درکف شیرنر خونخواره‌ای غیر تسلیم و رضا کوچاره‌ای

این اهل‌ولایت نعوذبالله بامام‌زمان بدترین جسارت‌کرده و میگویند شعر :

امروز امیردرمیخانه توئی تو فریادرس‌نالۀ مستانه‌توئی تو

یکجا خیال کرده رسول خـدا اهل قر و غمزه است و میگویند :

نگارمن‌که بمکتب نرفت وخط ننوشت
بغمزه مسئله آمـوز صد مـدرس شد

یکجا بقرآن توهین‌کرده ومیگویدمقصود من ازمی ناب قرآنست حیا ندارند شرم ندارند صدها دکان بازکرده‌اند بنام اهل‌ولایت بنام‌های زیباکفرونفاق خودرا ترویج‌کرده‌اند، اهل دل ، اهل‌ولا ، اهل‌معنی، اولیاء، اهل باطن، عشاق، اهل‌حق، اهل درد ، اهل‌عشق، اهل‌صفا ، عرفا ، اهل اسرار، اهل‌کشف، اهل شهود ونامهای دیگر.

نامها برخویشتن بنهاده‌انـد بس‌دکان‌زان نامهابگشاده‌اند
اهل‌عرفان‌اهل‌کشف‌وهم‌شهود اهل‌حق اهل‌ولایت این‌رنود
اینهمه دعـوای بیجا مفتکی وین‌همه القاب بیجا زورکی

یکجا اززهد وعقل‌وعلم بدگوئی کنند ، وازعشق‌ومستی و شیدائی ودیوانگی تعریف نمایند یکجا دم ازفناء فی‌الله میزنند

با اینکه فناء و بقا باختیار بشر نیست و هزاران خرافات دیگر اگر کسی بخواهد ازخرافات مطلع شود کتاب حقیقةالعرفان ما را بخواند .

جای تأسف وهم جای تعجب است

هر بیسواد بی‌اطلاعی بحث ازولایت میکند چه درمنبروچه درکتاب مثلاً کتاب بحثی از ولایت نوشته و ولایت تشریعی را بمعنی تشریع گرفته یعنی مضافرا بمعنی‌مضاف‌الیه گرفته دریکجا می‌گوید ولایت تشریعی مخصوص خدا است ودر صفحهٔ دیگـر می‌گوید همهٔ اولیا ولایت تشریعی دارند درص۷ مینویسدولایت تکوینی مخصوص خدا است درص۸ برضدآن، نوشته نمایندگان حق‌ولایت‌تکوینی‌دارند درص۹ اختصاص داده قبول‌ولایت‌تکوینی رابه‌نبی‌مرسل‌وملك‌مقرب‌ومؤمن ممتحن‌و درصفحهٔدیگر برضدآن ولایت مطلقهٔ بر کل عوالم وجـود را برای امام مدعی است در ص۱۱ حدیث مجعولی آورده که علی(ع) قابض‌الارواحست ومن یمت‌یرنی را شاهد آن قرار داده خیال کرده معنی یمت یرنی قبض‌روح است درص۱۲ مینویسد چون خورشید را همه مشاهده می‌کنند، پس‌ائمه همه‌جاحاضر ندندانسته که‌مشاهدهٔ ازدوردلیل‌بر حضورفی کل‌مکان‌نیست بازص۱۲ مینویسد بدن اولیاء خدا ازکل ماسوی‌الله بزرگتر ووسیعتر است، باید پرسیدولی‌خدا با این‌بدن بزرگ‌چگونه‌وارد منزل‌می‌شد وچگونه باعیالش‌زندگی‌میکرد و چگونه‌وارد قبر شد درص۱۷ دانستن‌وزن‌آب دریا وقطرات‌باران را دلیل‌برولایت تکوینی امام قـرار داده نمیداندکـه دانستن چیزی غیراز تکوین آنست درص۲۰ منحرف خـوانده کسیرا که بگوید پیغمبر وامام میمیرد درصورتی‌کـه در قـرآن خدا

برسول خودفرموده «انك میت وانهم‌میتون. لابد خدا رانعوذبالله منحرف دانسته درص۲۱ خیال کسرده که چسون معصوم جواب سلام زائرین‌را میدهد پس همه‌جا حاضراست در حالیکه کتاب کافی ومن‌لایحضر وبحار ووسائل‌الشیعه باب زیارت‌النبی‌من‌بعید ص۳۷۹ چندین حدیث ازرسول خدا نقل‌کرده که فرمود اگر امت من از دور سلام‌کنند من نمیشنوم ملائکهٔ پروردگارم‌بمن میرسانند این مرد بی‌سواد آیا زیر منبر ذاکرین نشنیسده که فطرس سلام شیعه را بامام حسین(ع) میرساند درص۲۲ ندانسته مقصود ازاسماء حسنی‌الهی‌چیست وخیال‌کرده باید امام ورسول را بعنوان‌اسماء الهی‌خواند ومشرك شد درص۲۴ آیهٔ اناعرضنا الامانة علی‌السموات والارض فابین ان یحملنها واشفقن منهارا دلیل ولایت تکوینی قرار داده با اینکسه خود ندانسته امسانت نماز است یا چیزدیگری‌باضافه جملهٔ فابین ان‌یحملنهارا ندیده که فرموده‌آسمانها وزمین نپذیرفتند، درآخرآن‌کتاب مینویسد اصول دین‌را باید ازعلما گرفت مقصود او این استکه بجنگ المهملات اورجوع‌کنند وهرچه نوشته بپذیرند مهملاتی‌بهم‌بافته وآیات واخباری‌که ابداًمربوط‌بولایت تکوینی‌نیست ذکرکرده تعجب این استکه‌آن فیلسوفیکه عقائد خود را از قرآن نگرفته وحاضر نیست‌بکتاب‌درسی ازولایت‌نظر کند‌آن مهملاترا خوانده وپسندکرده وتقریظ نوشته ما ازمردم تقاضا داریم آن مهملاترا بخوانند وبمقدار دانش نویسنده وصاحب تقریظ‌آن آگاه‌کردند و بیخود باینان سواری‌ندهند. اکثرگویندگان اسلامی‌متخصص فن دین‌نیستند وخرافاترا بنام دین‌ترویج می‌کنند و مردم‌آگاه دیندار دراقلیت میباشند لذاگفتار ما پیش نرفته بااینکه احدی ازعلماء سابق قائل بولایت تکوینی برای غیرخدا نشده و غلورا

کفر دانسته‌اند اما هر گوینده‌ایکه بـرای امام (ع) بیشتر غلو کند و بیافد در نظر مقدسین بهتر است بـا این کـه تمام فقها غلاترا نجس می‌دانند و روایات بسیاری در کفر اهل غلووارد شده ، ما از ذکرآن خوفداریم ولذا بعضی ازآنرا ذکرمیکنیم.

آیات وروایات در کفر غالیان

قرآن درسورهٔ نساء آیهٔ ۱۶۹ ومائده آیهٔ ۸۲ فرموده‌یا اهل‌الکتاب لاتغلوفی‌دینکم غیرالحق ولاتتبعو اهواء قوم‌قدضلوا من‌قبل واضلوا کثیراً وضلوا عن‌سواء السبیل .

یعنی ای‌اهل کتاب در دین خود غلو نکنید بدون حق و بدنبال هواهای قومی‌که ازپیش گمراه بودند وبسیاری را گمراه کردند نروید ، یهود ونصاری غلوکردند وانبیا را فرزند خدا یا خود خدا یا متصف بصفات خدا قرار دادند ، وبتدریج غلـو ایشان در مسلمین سرایت کردوکم کم در قرن دوم وسوم‌اسلامی غالیان ظاهر شدند .

عده‌ای بنام غلاة ومفوضه که صفات خدا و ادارهٔ جهان‌را برسول وامام نسبت داده ومورد تکفیر ولعن‌ائمهٔ اثنی‌عشرواقع شدند پس‌ازایشان صوفیه وشاعران وشیخیه پیدا شدند و هـرچه خواستند در دین بافتند واوصاف خدا را بـرای هر مـرشد و سلطان ووزیری روا داشتند وبطورکلی اسلامرا واژگون‌کردند عجب این‌استکه مسلمین‌میدانندکه درفروع‌اسلام نباید پیش‌خود چیزی بگویند چون خدا درقرآن فرموده ومن‌لم‌یحکم‌بماانزل فاولئك هم‌الکافرون ، یعنی هرکس حکم نکند بآنچه خدا نازل نموده‌کافراست واما باصول دین اسلام‌که میرسند باکی ندارند هرکس هرچه‌گفت، گفت ، یك حدیث قـولـو اما شئتم بـرای

مزخرفات خود میتراشند در هفتم بحار ص۲۴۴ بسند متصل روایت کرده ازامام ششم که فرموده .

انا اهل بیت لا نخلو من کذاب یکذب علینا ویسقط صدقنا بکذبه علینا عندالناس ، یعنی ما خانواده همیشه مبتلا بسوده ایم بدروغگویانی که دروغ برما می بندند و بهمین دروغهــا ما را از آبرو میاندازند که دیگرمردم سخن راست مارا باور نکنند مثلا می گویند عــلی فرموده مدیر عالم امکانم شخص خردمندی کــه می شنود می گوید علی (ع) خودخواه بوده وازمقام خود تجاوز کرده اما نمیدانــد این راوی تهمت زده و عــلی (ع) مکــرر گفته من بندهٔ فقیر مسکینم که مالك ضرر ونفع خود نیستم چه برسد بعالم امکان در ص ۲۴۵ روایت کرده که رسول خدا (ص) فرمود یا علی فرقة تغلوفیك وهم الجاحدون ، یعنی فرقه‌ای دربارهٔ تو غلوکنند وایشان منکر اسلامند ، درهمان صفحه ازامام ششم روایت کرده که بشیعیان فرموده ، «احذر واعلی شبابکم الغلاة لایفسدوهم فان الغلاة شر خلق الله یصغرون عظمة الله ویدعون الربوبیة لعباد الله والله ان الغلاة لشر من الیهود والنصاری والمجوس والذین اشرکوا .

یعنی جوانان خود از اهل غلو دور بدارید مبادا ایشانرا فاسد کنند زیرا غلاة بدترین خلق خدایند، عظمت خدا راکوچك وصفات ربوی را برای بندگان او ادعا دارند، بخدا قسم غالیان بدتراز یهود ونصاری ومجوس ومشرکینند ، ونیز روایت کرده که امیرالمؤمنین (ع) نفرین کرد درحق غالیان وگــفت اللهم انی بریء من الغلاة کبرائة عیسی بن مریم من النصاری اللهم اخذلهم ابداً ولاتنصر منهم احداً .

یعنی خدایا من بیزارم ازغلاة مانند بیزاری عیسی بن مریم

از نصاری خدا یا ایشانرا خوارکن واحدی از ایشانـرا یاری مکن ، ونیز درهفتم بحار واحتجاج طبرسی روایت‌کرده‌اندکه توقیعی صادر شد از امام زمان خطاب بمحمدبن علی‌بن هـلال راجع‌بغلاة که یامحمدبن‌علی‌تعالی‌الله عزوجل عما یصفون‌سبحانه وبحمده لسناشرکاء فی‌علمه وقدرته تا آخر حدیث که طولانی است که میفرماید ای محمدبن علی خدای عزوجل بـرتر است ار آنچه غالیان توصیف می‌کنند او منزه است ومـا بستایش او مفتخریم، ما شریك درعلم وقدرت او نیستم چنانچه خدایتعالی درمحکم‌کتابش فرموده قل‌لایعلم من‌فی‌السموات و الارض الغیب الاالله یعنی بگو اهل‌آسمانها وزمین غیب نمیدانند مگرخدا .

من‌وجمیع پدرانم آدم ونوح و ابراهیم و محـمد رسول خدا و علی‌بن‌ابیطالب و حسنین وغیر ایشان از امامان گذشته صلوات الله علیهم اجمعین تا این زمان بندگان خدای عزوجـل می‌باشیم خدا فرموده هرکس اعراض‌کند از ذکرمـن برای او زندگی تنکست و روز قیامت او راکور وارد محشرسازیم گوید پروردگارا چرا مرا کور محشور کردی من‌که بینا بودم خطا برسد چنانچه آیات ما برای توآمد و تو نسیان‌کردی امروز این چنین فراموش شوی ، ای محمدبن علـی نادانان شیعه و احمقانشان آنهائیکه دین ایشان ازپر پشه‌کمتر است مارا اذیت کردند و من‌گواه میگیرم خدائیرا که لااله الاهو میباشد واو برای شهادت کافی است و شاهد میگیرم رسول خدا و ملائکه وانبیاء واولیاء خدارا وشاهد میگیرم توراوهرکسیراکه‌ازنوشتهٔ من مطلع شودکه من‌بیزارم وپناه میبرم بسوی خدا و رسول او ازکسیکه بگوید ما ائمه غیب‌میدانیم یا درملك‌خدا شریکیم و یا مارا بمحلی‌برساند سوای‌آن محلی که‌خدا برای ما معین‌کرده

یا تجاوز دهد مارا ازآنچه درابتدای نامه برای‌تو بیان‌کردم‌و شاهد باش‌که هرکس‌ما ازاو بیزاریم خدا و ملائکــه و انبیا و مرسلین واولیاء خدا از اوبیزارند این توقیع ما اماتنی است درگردن توو گردن‌هرکس آنرا بشنود باید ازاحدی ازدوستان و شیعیان من کتمان نکنند . تا آنکه آشکار کند و برای همه بخواندوآنانرا ازاین‌توقیع آگاه‌سازدتا بدین‌حق‌الهی برگردند وازجهل‌خود دست‌بردارند وهرکس‌نوشتهٔ مرا بفهمدو برنگردد بسوی آنچه تورا امر و نهی کردم بتحقیق براوست لعنت خدا وملائکه ولعنت بندگان صالح خدا ، مؤلف گوید مقــداری از توقیع ذکرشد .

ای‌خواننده دقت‌کن امام زمانت چه فرموده وبدیگران برسان که اطاعت کرده باشی و مورد لعن نشوی ودرص ۲۴۶ روایت‌کرده ازرسول خداکه فرمود ـ صنفان لا تنالهما شفاعتی سلطان غشوم وغال فی‌الدین مارق منه .

یعنی دودسته بشفاعت من‌نمیرسند ، سلطان ستمگروغالی در دین‌که خارج است ازدین و در ص ۲۴۶ روایت کرده از امام رضا (ع) که رسول‌خدا فرمود مرابالانبرید ازآنچه‌سزاوار است زیرا خدایتعالی مرا بندهٔ خود معرفی‌کرده قبل ازرسالت واز امام‌ششم روایت‌کرده‌که فرمود ـ ادنی‌مایخرج الرجل من‌الایمان ان‌یجلس الی‌غال فیستمع الی‌حدیثه و یصدقه علی قوله

یعنی‌آسانتر چیزی‌که مردرا از ایمان خارج می‌کنداین است‌که بنشیند نزد غالی وحدیث اورا بشنود وتصدیق‌کند، واز امیرالمؤمنین (ع) روایت‌کرده‌که فرمود ـ ماالمسیح‌بن مریم الارسول قدخلت من‌قبله‌الرسل و امه صدیقة کانا یأکلان الطعام معناه انهما یتغوطان فمن‌ادعی‌للانبیاء ربوبیة وادعی للائمةربوبیة

او نبوة فنحن برءآء منه في الدنيا والاخرة ،
یعنی آن آیه‌ای که درقرآن خدا فرموده مسیح نبود مگر رسولی مانند رسـولان قبل و مادر او صدیقه بود و هردو طعام میخوردند، معنای اینکه خدا فرموده طعام می‌خوردند این‌است که مستراح رفته وبول وغایط می‌کردند ، پس آن که برای انبیا ادعای ربوبیت کند و برای امامان ربوبیت یا نبوت ادعا کند ، دردنیا وآخرت ما ازاو بیزاریم وروایت کـرده ازامام هشتم که کەفرمود لعن‌الله الغلاة الاکانو مجوساً الاکانو انصاری لاتقاعدوهم ولاتصادقوهم وابرؤا منهم بریءالله منهم .
یعنی خدا لعنت کند غالیانرا چرا مجوسی نشدند چـرا نصاری نشدند (یعنی اگرمجوس ونصاری میشدند ضررشان کمتر بود ازاین که غالی‌شوند) باایشان مجالست نکنید وسخن ایشان را تصدیق ننمائید وازایشان بیزاری جوئید خدا از ایشان بیزار است . درص۲۴۶ روایت کرده که ابوهاشم جعفری گفت سؤال کردم از امام هشتم (ع) ازغالیان ومفوضه فرمود «الغلاة کفار والمفوضة مشرکون الخ یعنی غلاة کافرند ومفوضه مشرکند کسی که با ایشان مجالست ویا مخالطه یاهم غذاشود یا مواصلت یامزاوجت نماید یا امان دهد یا امین شمارد یاتصدیق گفتارشان نمایدیابیك جزء ازکلمه ایشانرا یاری دهد ازولایت ما خانواده خارج است اگر کسی بخواهد ازغلو جلوگیری کند می‌گـویند وهابی شده دیگر نمیدانند خودشان مشرکند ومشرك ازهمه‌کس بدتراست .
درص۲۴۷ روایت کرده که مردی بامام هشتم گفت کسی از دوستان شما همراه من‌است گمانداردکه علی صفات الهـی دارد ، چون امام این‌سخن‌را شنید اعضاء بدنش لرزید وعـرق ازاوجاری‌شد وگفت‌سبحان‌الله خدا منزه است ازآنچه‌ستمگران

وکافران بگویند علواً کبیرا آیا علی نمیخورد و نمی‌آشامید و جماع نمی‌کرد ومستراح نمیرفت وباهمهٔ اینها برای خداعبادت می‌کرد ودرحضور خدا خاضع وذلیل بود وآه وناله می‌کرد ، آیا چنین کسی با چنین صفاتی، صفات الاه دارد .

پس بنابراین هریك ازشما الاه می‌باشید زیـرا مشارکت دارید باعلی(ع) دراین صفات ودرص۲۴۸روایت کرده که‌اسماعیل بن‌عبدالعزیز گفت امام ششم بمن‌فرمودآبی‌درمستراح برای‌من بگذار، گوید برخواستم وآبی‌درمستراح گذاشتم چون‌حضرت داخل مستراح‌شد ، من‌پیش‌خود خیال کردم وگفتم مـن‌میگویم امام چنین‌وچنانست وحال‌آنکه اومستراح میرود وتطهیرمیکند، پس‌مدتی‌نشدکه آنجناب بیرون‌آمد و فرمود ای اسماعیل بنا را زیاد بالانبریدکه خراب می‌شود، مارا مخلوق بشمرید ، و نیز هفتم بحار ص۱۵۰ روایت کرده ازامام ششم که فرمود !

فوالله‌ما نحن‌الاعبیدالذی خلقنا واصطفانا ما نقدر علی‌ضر ولانفع‌وان‌رحمنا فبرحمته وان عذبنا فبذنوبنا والله مالنا علی‌الله من‌حجة ولامعنا من‌الله برائة وانا لمیتون ومقبورون و موقوفون ومسئولون ویلهم مالهم لعنهم‌الله لقد آذوالله وآذوا رسول‌الله فی قبره وامیرالمؤمنین وفاطمة والحسن‌والحسین وعلی‌بن‌الحسین‌و محمدبن‌علی وها انا بین‌اظهرکم ابیت‌علی‌فراشی خائفاً ساهراً وجلا اتقلقل بین‌الجبال والبراری، ابرء الی‌الله مما قال‌فی‌والله لوابتلوا بنا وامرناهم بذلك لکان الواجب ان‌لایقبلوه فکیف‌وهم یرونی‌خائفاً وجلا تا آخر .

یعنی‌بخدا قسم ماائمه را هیچ‌عنوانی نیست جزاینکه‌بندهٔ خالق خودیم آنکه ما را آفرید وبرای هدایت مـردم انتخاب کرد، ماقادربرضرونفع‌خود نیستیم اگرخدا برما رحم‌کندپس

برحمت اوست واگر مارا عذاب کند بواسطهٔ گناهان ماست بخدا قسم ما برخدا حجت وحقی نداریم و از طرف او ورقهٔ بیزاری وآزادی ازآتش نداریم والبته ما میمیریم و بقبرمیرویم و برای حشرونشرزنده میشویم وبازداشت وسؤال خواهیم شد .

وای برایشان چه‌شده ، خدا ایشان‌را لعن کند این‌غالیان خدارا اذیت کردند ورسول اورا درقبرآزردند وامیرالمؤمنین و فاطمه وحسن وحسین وعلی‌بن‌الحسین ومحمدبن علی راآزردند آگاه باشید من بین‌شما ومانند شمایم برختخواب‌خود میخوابم درحال ترس‌ورعب، غالیان درامن‌ولی‌من درفزع، آنان برفراش خودخوابیده ومن خائف وبیدارم وبین‌کوه وبیابان مضطرب و میجوشم ، بیزارم بسوی‌خدا ازآنچه دربارهٔ من گفته‌اند ازغلو، بخدا قسم اگر بفرض محال ما امرمیکردیم‌که در بارهٔ ما غلو کنند ، واجب بود برایشان نپذیرند چه برسد باینکه می بینند من خائف وهراسناکم ودرص۲۵۱ بسند صحیح روایت‌کرده‌که بامام ششم گفتند ابوهارون گمان‌کرده‌که شما گفته‌اید خــدای قدیم را احدی درك نمیکند و اگرخالق و رازق را بخواهی ، پدرم محمدبن‌علی‌میباشد ، امام فرمود دروغ گفته‌خدایش لعنت کند نیست خالق‌ورازقی‌جز خدای‌وحده لاشریك‌له (اتفاقاً شیخیه نیزمانند ابوهارون همین‌گمان‌کرده‌اند بدون‌کم و زیاد چنانچه ازکتب ایشان پیدا است)خدا ما را میمیراند، آنکه‌هلاکت ندارد خدای خالق مردم است ، و بازبسند متصل روایت‌کرده‌که امام ششم فرمود ما بیزاریم ازآنکه ما را درمقام انبیا بدانند ، وباز بسند متصل روایت‌کرده از ابوبصیرکــه بامام ششم‌گفتم شیعیان سخنانی‌میگویند امام فرمود چه میگویند عــرض‌کردم میگویند امام عدد باران‌وستارگان وبرگ‌درختان وآنچه دردریا وذرات

خاکست میداند. پس امام دست خودرا بالا برد وازروی تعجب گفت سبحان‌الله سبحان‌الله لاوالله بخدا قسم اینها را نمیداندجز خدا ودرص۲۵۳روایت‌کرده بسندمتصل‌که بامام ششم گفتندمفضل میگوید شما میتوانید رزق بندهٔ را فراهم‌کنید فرمود والله قادر نیست برارزاق‌خود ما مگر خدا وبتحقیق من‌محتاج بطعامی‌شدم برای‌عیالم، پس‌سینه‌ام تنگ شد وفکرم پریشان شد، چون قوت ایشان را فراهم‌کردم جانم آسوده و راحت‌گشت ، و صدها آیه وارد شده‌که ولایت تکوینی بـرای غیر خدا قائل نشویـد مانند آیهٔ ۱۰۲ سورهٔ‌کهف افحسب الذین‌کفروا ان یتخذوا عبادی‌من دونی اولیاء انا اعتدنا جهنم‌للکافرین نزلا یعنی آیاکفار گمان دارندکه بنده‌گان مرا اولیا و سرپرستان خود گیرند بدرستیکه ما مهیا کـردیم جهنم را منزلی بـرای‌کافرین‌که در این‌جا کافر خوانده‌قائل بولایت تکوینی‌غیرخدا را وهم‌چنین صدهاخبر دیگردرکفر اهل غلووارد شده بدوم وهفتم بحاروتوحید صدوق و احتجاج‌طبرسی‌وسایر کتب معتبره مراجعه شود . مخفی نماند ثبوت شفاعت‌وعظمت انبیا و اوصیا وجریان امورتکوینی باسباب الهی ازبدیهیات ومورد قبول ما است ولی‌مربوط بمسئلهٔ ولایت تکوینی نیست، نویسنده تمام مناقب وفضائل ائمهٔ اطهارراکه در اخبارصحیحه باشد قبول دارم .

تقرب رسول وامام کسبی و باطاعت وعبادت است

هفتم بحارص۱۵۰ روایت‌کرده از امام چهارم‌که فرمود کان علی(ع)والله عبداً صالحاً اخورسول‌الله مانال‌الکرامة من‌الله الابطاعته‌لله ولرسوله ومانال رسول‌الله‌الکرامة من‌الله الابطاعته .

یعنی بخدا قسم علی(ع) مردصالحی بود برادررسول خدا.
نرسید بمقامی نزد خدا مگر باطاعت خدا ورسول. ورسول خدا بمقامی نرسید مگر باطاعت خدا، کافی روایت کرده از امام ششم که فرمود ان علیا(ع) انما بلغ ما بلغ به عندرسول الله بصدق الحدیث واداءالامانة .

یعنی بتحقیق علی(ع) همانا رسید بآنچه رسید نزدرسول خدا ، بواسطهٔ راستی گفتار و اداء امانة ، اما قرآن که آیات بسیاریست دراینکه تقرب رسول خدا فقط باطاعت وترك معصیت است ازآنجمله قل انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم، انبیا و اوصیا ببندگی و اطاعت افتخارمیکردند امیرالمؤمنین(ع) را امیرالمؤمنین گفتند برای آنکه حق امرونهی برمؤمنین داشت و زمامدار امرمؤمنین بود نه زمامدارآسمان و زمین و الا باید باوگفته باشند امیرالسموات والارضین بهرحال باید اطاعت از امام نمود وچیزیکه دربارهٔ خود نگفته‌اند نگفت.

امام علیه‌السلام مناصب خود را معین کرده

امیرالمؤمنین(ع) درنهج‌البلاغه کارومقام ومنصب خود را معین کرده وشمرده پس لازم نیست شیعیان چیزی ازخود ببافند و بر آن بیفزایند در خطبهٔ ۱۰۴ فرموده یرید ان یلصق مالا یلتصق ویقرب مالایتقارب تاآنکه فرموده انه لیس علی‌الامام الا ما حمل من امر ربه الابلاغ فی‌الموعظة والاجتهاد فی‌النصیحة و الاحیاءللسنة واقامةالحدود علی مستحقیها واصدارالسهمان علی اهلها یعنی کسی که نادانست میخواهد آنچه نمی‌چسبد بچسباند (بدین ویا بامام) وآنچه نزدیك نیست نزدیك کند تاآنجا که

فرمود بتحقیق نیست برامام مگرقیام بآنچه پروردگارش باو امرکرده و برعهدهٔ اوگذاشته (وآن پنج‌چیزاست) ابلاغ موعظه وکوشش نمودن‌درپند ونصیحت‌واحیای سنت‌وروش‌رسول‌خدا(ص) واجرای حدود برمستحقین‌آن وسهم ونصیب بیت‌المال‌را باهلش رسانیدن. بهرحال برشیعه لازم است‌که سخن امام خودرا گوش دهد وآنچه اونفرموده ازقبیل قطب جهان و مدیرعالم امکان و مجرای فیض بامام نچسباند چنانچه امام ششم فرموده اتقوالله ولاتغلوا ولاتفرقواولاتقولوا مالانقول، مراجعه شود ببحار هفتم ص۲۴۶ که‌میفرماید ازخدا بترسید وغلو نکنیدوتفرقه نیاورید و نگوئیدآنچه ما نگفته‌ایم که‌درقیامت باشما مخاصمه خواهیم‌کرد ونیزدرنهج‌البلاغه خطبهٔ ۲۰۷ فرموده فلاتثنوا علی بجمیل ثناء لاخراج نفسی الی‌الله‌والیکم من‌البقیةفی‌حقوق لم‌افرغ من‌ادائها و فرائض لابد من امضائها تا اینکه میفرماید فانی‌لست فی‌نفسی بفوق ان‌اخطئ‌ولاآمن من‌فعلی الاان‌یکفی‌الله من‌نفسی‌ماهواملك به منی فانما انا وانتم عبید مملوکون لرب لارب غیره یملك منا مالا نملك من‌انفسنا و اخرجنا ماکنا فیه الی ما صلحنا علیه فابدلنا بعدالضلالة بالهدی واعطانا البصیرة بعدالعمی یعنی مرا ثنا وستایش ومداحی نکنید برای‌آنکه خود را مطیع خدا قرارداده‌ام وباشما خوشرفتارم، ازمن حقوقی مانده‌که از ادای آنها فارغ نشده‌ام وواجباتی‌مانده‌که ناچارم باجرای‌آنها سپس فرمود من خود را ازخطا مصون و محفوظ نمیدانم ودرکارخود ایمن از خطا نیستم مگرآنکه خداکه از من مالکتر است بمن مرا کفایت نماید و حفظ کند همانا من و شما بندگان ومملوك پروردگاری هستیم‌که جزاوپروردگاری نیست مالك است نسبت بماآنچه راکه ما برای خود اختیارنداریم ودرتحت ملکیت ما

نیست آن خدائیکه مارا ازجهل ونادانی که در آن بودیم در آورد وبسوی علم ومعرفت مارا سوق داد و گمراهی ما را بهدایت تبدیل نمود و بینائی بعداز کوری بما بخشید. نگارنده گوید امام علیه السلام طبق این سند راضی نیست کسی مدح اورا بگوید دراطاعت خدا چه برسد باینکه مدحی ضدقرآن بگوید بیا وببین این مداحان از خدا نترس چگونه امام را متصف بوصف خدائی میکنند و کارهای خدارا واگذار باودانسته وخدا را بیکاره میدانند امام میگوید پروردگاری جز خدا نیست ودراعمال وافعال بشری هم خدا مرا باید حفظ کند بهرحال افتخار امام علیه السلام بآن چیزی است که خود بیان کرده نه مزخرفات شیعیان عوام ، خود امیرالمؤمنین(ع) عرض میکند الهی کفی بی عزاان اکون لك عبدا وکفی بی فخرا ان تکون لی ربا یعنی خدایا عزت من همین بس که بندۀ تو باشم وفخرمن همین بس که توئی پروردگارم این آقایان ببهانۀ ولایت هرچه دلخواهشان شد بهم میبافند و اگر کسی نهی کند میگویندهای هوی ولایت راکم کرده ومقام امام را پائین آورده کسی نیست ازایشان بپرسد آقایان این ولایت حدی دارد یا خیروحدود آن کدام است ؟ امام را مدیرعالم امکان و مجرای فیض تکوین میدانند درحالیکه هیچ پیغمبر و امامی چنین خود را وصف نکرده .

من آنچه شرط بلاغ است با شما گفتم
تو خواه از سخنم پندگیروخواه ملال

غربت عقائد حقه درزمان ما

متأسفانه درحوزه‌های علمیه تدریس عقائد قرآنی جزء برنامه ها نیست و ۲۰۰ سال است که تدریس کتاب خدا وعقائد

انبیا وامتحان از آنها ازمقدمات اجتهاد عملا حذف شده و بجای آن خیالبافی‌های عرفانی وفلسفی آمده ولذا گاهی فلان مرجع دینی برضد صدها آیات قرآن فتوی میدهد چنانچه حضرت عسکری (ع) فرموده : سیأتی زمان السنة فیهم بدعة والبدعة فیهم سنة علمائهم شرار خلق الله علی وجه الارض لانهم یمیلون الی الفلسفة والتصوف یعنی زمانی بیاید که روش دین در نظر مردم بدعت وبدعت درنظرشان سنت باشد علمای ایشان بدترین خلق خدایند بر روی زمین زیرا متمایلند بفلسفه وتصوف وامیرالمؤمنین ع در نهج البلاغه خطبه ۱۷و۱۴۷ دروصف بعضی ازمراجع دینی فرموده لیس فیهم سلعة ابور من الکتاب اذا تلی حق تلاوته یعنی در نزد این کسان متاعی بی‌قدرتر وکسادتر از قرآن نیست وقتی که بطور سزاوار تلاوت وتفکر درآن شود ، ماخوانندگان گرامی را توصیه می کنیم که این دوخطبهٔ نهج البلاغه را بانظر دقیق بخوانند وتطبیق آنانرا باعلمای مخالف ما قطعی شمرند .

ما باندازه‌ای که حجت تمام شود و طالبین سعادت را راهنمائی کند دراین کتاب مرقوم داشتیم دیگرهدایت مردم با ما نیست هر کس دنبال عقل وهدایت برود البته خدا اوراهدایت کند.

انتظار ما از خواننده آنست که اگرتوحید خالص و نفع جامعه‌را دراین کتاب دید بواسطهٔ نشر این کتاب، ما را یاری و مساعدت کند واگر کسی مخالف مطالب این کتابست دلیل بیاورد و بافترا و غیبت و هو وجنجال نپردازد و ابزار دست مغرضین نشود ، غیبت حرام است رسول خدا(ص) فرمود عرض المسلم کدمه یعنی آبروی مسلمان مانند خون اوست .

اللهم تقبله منا واهد قومنا ـ ۲۵ ذیحجة/۱۳۸۸ .

سید ابوالفضل ابن الرضا (علامه برقعی)

بسمه تعالی

تأسف بردین وامام مبین (ع) وشکایت بخدا

الا ایطوطیان بـاغ و گلزار	که ازهجران گل‌شدحالتان‌زار
شما را گر گلی شد پرپروتار	مرا گل رفت وهم گلکاروگلزار
شمارا‌هجر گل گر نوحه‌گر کرد	مرا گلزاردین‌خونین‌جگر کرد
شما را هجر گل بیتاب کرده	مرا گلزاردین بیخواب کرده
اگر شخصی کند ایجاد بستان	برنج و زحمت‌آرد یك گلستان
بخون دل نمایـد آبیـاری	درآن جاری نماید جویباری
زهر نوعی نهالی صد بکارد	که بهر مؤمنین صد میوه‌آرد
پس ازاین کارها با رنج بسیار	بدفع آفتش باید کند کار
برای دفع دزدان سازدی در	سپس دیوار و برجی ماه منظر
اگـر غیبت نمایـد باغبانش	شود پنهان زحکمت پاسبانش
هجوم آرند دزدانی برآن باغ	زنندآتش برآن باغ‌وبآن‌راغ
یکی در بشکند یا افکند دور	یکی دیوار بشکافد بصد زور
یکی با اره برد شاخـه هایش	کند پامال آن یك میوه‌هایش
خدایا چیست حال باغبانش	دلش سوزد چو بیند بوستانش
بود مقصود من زین باغ‌قرآن	که دشمن‌هاهجوم‌آورده برآن
ولی عصر(ع) کانرا باغبانست	بامرحق نهان‌چون امتحانست
خوشاوقتی که‌حکمت‌گرددی‌تام	بیاید بـاغبان عقل و اسلام
چه‌خوش‌باشدکه‌بعدازروزگاران	بیایـد مـلجأ امیدواران
دل من‌خون شده از فکردینم	چوگلزارش بسی پژمرده بینم
خدایا من ندانم حکمتش را	ندانـم رازِ طول غیبتش را
خدایا بس نما این امتحان را	بیاور مصلح ایـن بوستانرا
دلم از غصهٔ دین زار و خسته	چو بینم رشته‌اش از هم گسسته
مرا این غصه و غم زار کرده	که بیدین نام دین ابزار کرده

همیشه دل بود محزون و غمگین که بینم کفرها نامش شده دین
هجوم آورده جهالی باین شرع یکی بااصل دین‌جنگد یکی‌فرع
دلم سوزد که باغ دین بود باز نه در دارد نه دیواری نه سرباز
یکی با لاف عرفان آمده جنگ بباغ دین زند صدآتش و سنگ
یکی با فلسفه دین‌کرده مهجور کند از ثقل اکبر خلق را دور
یکی شیخی شده آورده آفات یکی صوفی بیاورده خرافات
یکی مداح و خواند شعر باطل نداند کان بود از کفر قائل
غلوها کرد و مدح اوصیا گفت نداند ضد قرآن خدا گفت
دریغا ملت ما در غلونـد بسا گمراه و از دانش خلونـد
غلو کردند و اصل دین ببردند برای بنده فعل حق شمردند
غم او برشهید راه دیـن است مرا غم بهردین عمده همین است
اگر دانا غلو را فاش کردی دو صد عالم نما امضاش کردی
همی‌گویم خدا آن باغبان را بده اذنی‌کـه تا آرد بیان را
الهی بـاغبان دیـن بیایـد بیایـد دفـع آفاتش نمایـد
بگو آید که بی‌یار است قرآن نباشد بین مـا آثار ایمان
همه احکام آن افتـاده از کار شده متروك نی دارد خریدار
خـدایـا بهـر دینت باغبانی چه‌خوش از بهرترمیمش رسانی
خدایا اذن ده آن باغبان را شود ظاهر برون ریزد خسان را
دلم زین غصه‌ها دریای خونست که اعلام دیانت سرنگونست
زمام مسلمین با مـردم دون بباغ دین زده هرکس شبیخون
ز درد و غصه هردم میکشم آه غم دل باکه گـویم گاه و بیگاه
خدایا بس نما این امتحان را بیاور زودتر آن بـاغبان را
چسان بردین حق جانم نسوزد که بینم جای آن باطل فروزد
ندانم چیست حـال باغبانش شده غایب ز حکمت پاسبانش
مسلمانان همه چون گوسفندان نه چوپانی خدایانی نگهبان

خدایا آبروی مسلمین را — بیاور حافظ دین مبین را
خدایا راعی ملت کجا شد — کجا شد آنکه ما را رهنما شد
خدایا باغ دین آفت رسیده — هدر شد زحمت و رنج کشیده
سفیران تو بس زحمت کشیدند — برای دین چه محنتها بدیدند
همین باغی که با محنت بپا شد — بدون باغبان اکنون چها شد
همین باغست با خون شهیدان — بشد خرم کنون گردیده ویران
چه‌خوش باشد که مأمور خدائی — برد از مسلمین ننگ جدائی
برای مولد آن ماه خوبان — بود جشنی زما در ماه شعبان
بظاهر جشن اما دل پر از غم — غم دین است این غم نی بود کم
ندانم تا یکی غیبت نشیند — چگونه باغ دین ویران ببیند
همین دین‌است‌بودی بهترازباغ — کنون تخریب آن دلهاکنه داغ
همین دینی که از بهرش پیمبر — مصیبت‌ها بدید از قوم کافر
برای دین‌سه‌سالی درشعب ماند — خود واطفال وی اندر تعب ماند
برای دین پیمبر دربدر شد — تمام عمر در جنگ و سفر شد
تمام عمر بودی در تکاپو — که تا این باغ را خرم کند او
مقابل گشت با شمشیر عدوان — که تااین‌دین‌رسد روزی بسامان
زدند ازکین براو سنگ جفا را — شکستند آن رخ ایمان نما را
شدی مقتول بس از یاورانش — احد رنگین شد از خون کسانش
برای باغ دین زهرا چها دید — باولادش بلاها یار گردید
بامت گفت پیغمبر مکرر — که این‌قانون‌دین ثقلی‌است‌اکبر
دریغا امتش از ثقل اصغر — بهر مجلس بخوانندی مکرر
ولی از ثقل اکبر نی شود یاد — شده پامال دشمن ، داد و بیداد
بگرید هرکسی بر ثقل اصغر — نگرید هیچ‌کس برثقل اکبر
همه طلاب آن آواره گشته — معطل حکم آن یکباره گشته
یزیدی کردگر پامال ابدان — لگدکوبست فعلا دین قرآن

خدایا باغ دین گردیده بی یار　کنم ناله بر آن صبح و شب تار
دوسی سال است گویم کردگارا　تو برقائم رسان خود عمر ما را
خدایا برقعی از غم رها کن　مزید فضل خود بر او عطا کن

قصیدهٔ پور رحیم درمدح حضرت آیةالله علامهٔ برقعی مدظله

شکر خدای ایزد منانرا　هشیار کرده جملهٔ یارانرا
بد سالها حقایق دین مستور　نی بودحکم عقل، نه وجدانرا
میدان بدی بدست خرافیون　پر کرده وهم کلهٔ اینانرا
بد شعروشاعری همه‌رامذهب　بردند غالیان همه ایمانرا
غالی بحکم شرع نجس باشد　اعلان کنید جاهـل نادانرا
فعل خدا ز بنده همی داند　همکار حق نموده امامانرا
نی‌عارف خدا و نه دین باشد　غفلت ربوده فکر پریشانرا
اشعارشان ز وهم و خرافاتست　ضد است و نقض آیهٔ قرآنرا
سد کرده شعرومدح ره دینرا　دلداده‌هرکسی‌استغزلخانرا
نی‌عالمی که نهی کند زین کار　ظاهر کند مفاسد اینانرا
ناگاه لطف حق بشدی شامل　آورد رهنمای جوانانرا
علامه ایکـه برقعیش شهرت　شد بت شکن بتان حریفانرا
آورد روح تازه زعقل و دین　پرورد طالبان مسلمانرا
هر کس بدید درس ولایت را　شد طالب آن دلائل‌وبرهانرا
افسوس و آه جاهلان‌خرافاتی　کرده شعار کینه و بهتانرا
با افترا وتهمت و بد گوئـی　هو می‌کنند حامی قرآنرا
ای برقعی تو آیت عظمائی　حق‌گوئیت سبب‌شده عدوانرا
برفقه و اجتهاد تو سی‌سالت　تصدیق بوده مرجع دورانرا
لیکن تو از فروتنی و پاکی　کردی رها‌ریاست و عنوانرا
حقا معاندین تو نادانند　ناورده‌اند منطق و میزانرا

اکنون قسم بعزت اجدادت — منت گذار جمله محبانرا
بیرون بده رسالهٔ از احکام — مرجع‌تو باش ما و هزارانرا
روشن نما حقائق قرآنی — واضح بگو عقائد رحمانرا
(پوررحیم) گر که ثنایت گفت — راضی نمود خالق سبحانرا

سئوال مؤمنین ازعلامهٔ برقعی

و جواب ایشان

محضر مبارك حضرت آیةالله آقای حاج‌سیدابوالفضل‌علامهٔ برقعی مدظله‌العالی، تقاضا داریم‌برای رفع شبهه بسئوالات ذیل جواب مرحمت کنید ؟

س ــ حضرتعالی‌فضائل ومناقب ائمه اطهار را قبول‌دارید یا خیر ؟

ج ـ بلی‌تمام فضائل ومناقب ایشان که در قرآن واخبار صحیحه باشد قبول‌دارم وخود مروج آن می‌باشم .

س ــ بعضی از افراد می‌گویند شما بمقام ولایت توهین کرده‌اید صحت دارد یاخیر ؟

ج ــ افترا وتهمت‌است من مقام ولایترا ازخرافات‌ترفیع کرده‌ام متأسفانه این‌اشخاص نفهمیده‌اند .

س ــ آیا شما گفته‌اید علی‌بقول عوام علیه‌السلام ؟

ج ــ خیر من نگفته‌ام ولعنةالله علی‌قائله وجاعله وناقله.

س ــ آیا شما حاضرید که جلسهٔ بحثی‌ازعلما تشکیل‌شود مجهز بضبط صوت وخبرنگار تامعلوم شود حق‌باکیست ؟

ج ـ بلی‌حاضرم مجلسی‌باشد ازطرف علما واشکالات خود را بگویند اگر جواب کافی‌دادم اعلان کنند تا معلوم شود من بر گفتهٔ خود دلیلی دارم یا خیر واگر دلیلی نداشتم من خود تسلیم میشوم .

نظریهٔ حضرت‌حجةالاسلام آیةالله آقای سید وحیدالدین مرعشی نجفی‌راجع باین‌کتاب مستطاب

بسمه تعالی

حضرت آقای علامهٔ برقعی دامت افاضاته العالیه شخصی است مجتهد وعادل وامامی‌المذهب وبنا بگفتار مشهور (کتاب وتألیف شخص‌دلیل‌عقلش‌وآینهٔ عقیده‌اش میباشد) وایشان‌مطالب بسیار عالیه راجع بمقام و شأن حضرت امیرالمؤمنین (ع) و سایر ائمهٔ هدی علیهم‌السلام درکتاب عقل‌ودین وکتاب تراجم الرجال که‌تازه بطبع‌رسیده ودرسایر کتابهای دیگرشان‌نوشته‌اند وجار وجنجال وقیل وقال یکعده اشخاص مغرض ویا عجـول و عصبی‌که کتاب مستطاب درسی ازولایترا کاملا نخوانده وایمان خود را ازدست داده و قضاوت ظالمانه درحق معظم له می‌کنند کوچکترین تأثیری نزد علما وعقلا ندارد (عاقلان دانند) وای بحال‌کسانی‌که این‌ذریهٔ طاهرهٔ ائمهٔ هدی علیهم‌السلام راکه از چند نفرمراجع تصدیق اجتهاد دارد رنجانیده و درعین حـال بهتان عظیم وافتراء شدید بریکنفر مسلمان عالم فقیه مـیزنند حقتعالی فرموده ان الذین یحبون ان تشیـع الفاحشة فی‌الذین آمنوا لهم عذاب الیم فی‌الدنیا والاخرة

خادم‌الشرع‌المبین سید وحیدالدین مرعشی‌نجفی بتاریخ چهارم شهرذی‌القعدةالحرام ۱۳۸۹ ۱۳۴۸/۱۰/۲۲

آقایان کتاب مجمع‌البیان وتفسیر تبیان و ششم و هفـتم بحار باب نفی‌الغلو وباب‌التفویض ومرآت العقول ص۱۹۱ و کتب دیگررامطالعه‌کنید تا معلوم شودحق بامؤلف این‌کتابست.

صورت تصدیق اجتهاد از مرحوم آیةالله کاشانی برای مؤلف این کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین والصلوة علی رسوله و علی آله الطاهرین المعصومین و بعد ، فان جناب العالم العادل حجةالاسلام والمسلمین السید ابوالفضل العلامة البرقعی الرضوی قد صرف اکثرعمره الشریف فی تحصیل المسائل الاصولیة والفقهیة حتی صارذاالقوةالقدسیة من ردالفروع الفقهیة الی اصولها فلهالعمل بما استنبطه واجتهده و یحرم علیه التقلید فیما استخرجهواوصیه بملازمة التقوی ومراعاة الاحتیاط والسلام علیه وعلینا وعلی عبادالله الصالحین .

الاحقرابوالقاسم الحسینی الکاشانی

مهر

ذکر بعضی از تألیفات مؤلف این کتاب

۱ـ مرآت الایات یاراهنمای مطالب قرآن .
۲ـ کلمات قصار حضرت امام حسین(ع)
۳ـ گنج گهر کلمات پیغمبر (ص) ۱۵۰۰ کلمه .
۴ـ گنج حقائق کلمات امام صادق (ع) ۵۰۰ کلمه .
۵ـ خزینهٔ جواهر کلمات امام پنجم (ع)
۶ـ گنج سخن کلمات امام حسن (ع)
۷ـ رسالهٔ حقوق دربیان حق خالق ومخلوق .
۸ـ عشق وعاشقی ازنظرعقل وشرع وطب وعرفان .
۹ـ حقیقة العرفان . ۱۰ـ التفتیش .
۱۱ـ فهرست عقائد عرفا وصوفیه ،
۱۲ـ فهرست عقائد شیخیه .
۱۳ـ عقل ودین درتوحید وعدل .
۱۴ـ عقل ودین درنبوت وامامت ومعاد .
۱۵ـ شعروموسیقی ومفاسد آن .
۱۶ـ عقائد حقه امامیه اثنی عشریه .
۱۷ـ گلشن قدس یا عقائد منظوم .
۱۸ـ دلیل حکم محاسن وشارب .
۱۹ـ دفتر اول مثنوی منطقی .
۲۰ـ دفتر دوم مثنوی منطقی .
۲۱ـ اسلام دین سعی وکوشش وعمل وجوشش .
۲۲ـ تراجم الرجال ۱۰ جلدذکر ۱۵ هزاررجال شیعه رضوان الله علیهم
۲۳ـ درسی ازولایت .
۲۴ـ ادعیة المعتبره . ۲۵ـ پاسخ بکسروی .
۲۶ـ سرگذشت شهید نوری .
۲۷ـ تراجم النساء ذکرمخدرات شیعه .

فتوای مجتهد مجاهد حضرت آقای علامه برقعی دامت برکاته راجع بغلاة

بسمه تعالی

برادران عزیز اسلامی بدانید که اهل غلو و غالیان از اسلام خارج و نجسند و این مسئله مورد اتفاق جمیع فقهاء اسلام می باشد متأسفانه بسیاری از اشخاص ندانسته باینمرض مبتلا شده و یا کورکورانه تقلید کرده‌اند بنابراین هرکسیکه بخواهد عقائد فاسدهٔ اهل غلو را بداند تا بآن آلوده نشود و بضلالت و گمراهی نیفتد، واجب و لازم است کتاب درسی از ولایت را کاملا قرائت و بادقت مطالعه نماید، تا اینکه سعادت دنیا و آخرت خود را حفظ کند وفقنا الله لما یحب و یرضی

السید ابوالفضل العلامة البرقعی

این کتاب تحت شمارهٔ ۶۳۳ بتاریخ ۴۹/۶/۱۶
در دفتر کتابخانه ملی بثبت رسیده است

چاپ اتحاد قیمت ۳۰ ریال